
المكنون في حقائق الكلم النبوية

أبو محمد روزبهان بقلی فسایی شیرازی (م ۶۰۶ ق)

تحقیق: علی صدرايي خویی

درآمد

ابو محمد روزبهان بن ابی نصر بن روزبهان بقلی فسایی شیرازی معروف به روزبهان بقلی و شیخ شطاح فارس، از عارفان دانشمند سده ششم و هفتم هجری قمری است. وی در سال ۵۲۲ در فسا به دنیا آمد. در مکتب به آموختن قرآن پرداخت و در محضر دانشمندان عصر به فراگرفتن علوم متداول مشغول شد. از همان اوان زندگی تمایلات عرفانی داشت تا اینکه در ۲۵ سالگی از خلق برید و در کوه‌های اطراف شیراز به عبادت و ریاضت پرداخت و قرآن را از بر کرد و نزد نخستین مرشد خود شیخ جمال‌الدین فسایی رفت و سپس به محضر یکی از زهاد کُرد به نام جاگیر (متوفی ۵۹۱) رسید که دز سامره می‌زیست و از

شیخ سراج‌الدین محمود بن خلیفه (متوفی ۵۶۲) خرقه داشت. بقلی در سفر حج، به همراه مریدانش از شیخ ابوالصفا در واسط خرقه گرفت و پس از حج به مصر و شام رفت و سرانجام به شیراز بازگشت و باقی روزگار خود را به تدریس، تربیت مریدان و نگارش کتاب گذراند.

مریدان وی از میان طبقات مختلف از جمله بزرگان و علما، صاحبان مشاغل و زنان بودند. گویند که حتی نجم‌الدین کبری (متوفی ۶۱۸) گاه کسانی را از خوارزم، برای تربیت نزد وی می‌فرستاد.

اگر چه بقلی کرامت را برای عارف از جمله حجاب‌های وصال به حق می‌شمرد، کرامات زیادی از وی نقل می‌کردند.

بقلی هر هفته چند نوبت در مسجد عتیق و مسجد سنقری وعظ می‌کرد و کلامش تأثیر شگرفی داشت. او در اواخر عمر به نوعی فلج دچار شد، اما باز هم با شوق و به کمک مریدان به مسجد می‌رفت و وعظ می‌کرد و پس از بیان مختصری در باب معانی ظاهری آیات و روایات به توضیح معانی عرفانی آنها می‌پرداخت.

روزبهان عاقبت در سال ۶۰۶ در شیراز درگذشت. مزارش در قبرستان محله باغ نو و جنب رباطی بود که بر اساس کتیبه قدمگاه، خود آن را در ۵۶۰، در شیراز ساخته بود و بعدها مزارش به این رباط ملحق شد. معتقدان این پیر در گذشته به زیارت این محل در روز سه‌شنبه تأکید می‌کردند و وضو گرفتن با آب چاه این رباط و نماز گزاردن بر مزار بقلی را موجب روا

شدن حاجت می شمردند. این مزار و رباط که بتدریج به صورت نیمه مخروبه و نیمه متروکه در آمده بود، امروزه تعمیر و بازسازی شده است.

شرح حال روزبهان در منابع زیر قابل دسترسی است:

۱- تحفة اهل العرفان فی ذکر سید الاقطاب الشیخ روزبهان^۱، تألیف شیخ شرف الدین ابراهیم فرزند صدرالدین روزبهان ثانی در قرن هشتم هجری به فارسی.

۲- روح الجنان فی سیرة الشیخ روزبهان^۲ از شمس الدین عبداللطیف بن صدرالدین ابی محمد روزبهان ثانی، به فارسی.

۳- روزبهان نامه از زنده یاد استاد محمدتقی دانش پزوه، که در سال ۱۳۴۷ش در تهران از سوی انجمن آثار ملی به قطع وزیری در ۴۲۷+۸۹ص به چاپ رسیده است. این کتاب حاوی این مطالب است:

دیباچه ای در شرح حال روزبهان از استاد محمدتقی دانش پزوه (۸۹صفحه)، متن تصحیح شده تحفة اهل العرفان ص ۱-۱۵۰، متن تصحیح شده روح الجنان ص ۱۵۱-۳۷۵، منظومه روح الجنان روزبهان بقلی ص ۳۷۵-۳۸۶، منازل القلوب شرح رساله قدس روزبهان بقلی از عبدالله سیمایی الهی از عرفای قرن نهم ص ۳۸۷-۴۲۱.

۴- روزبهان بقلی، نوشته کارل ارنست، ترجمه دکتر مجدالدین کیوانی، نشر مرکز، ۱۳۷۷ش.

۱ و ۲. متن هر دو کتاب در روزبهان نامه، تألیف محمدتقی دانش پزوه، اولی در صفحات ۱ تا ۱۵۰ و دومی در صفحه های ۱۵۱ تا ۳۷۵ به چاپ رسیده است.

۵- دانشنامه جهان اسلام ماده «بقلی شیرازی».

آثار

بقلی تألیف را نیز حجاب شمرده اما بیش از شصت اثر در علوم ظاهر و باطن داشته که برخی از آنها موجود است. آثاری که بقلی در شرح و تفسیر احادیث و تفسیر قرآن نگاشته عبارتند از: - الإعانة یا شرح الحُجُب والأستار فی مقامات أهل الأنوار والأسرار، به عربی که شرح و تفسیر و تأویل حدیث معروف نبوی است که طبق آن، پیامبر ﷺ فرموده است: هر روز برای زدودن تیرگی‌های بسیار اندکی که بر قلبم نشیند، بیش از هفتاد بار استغفار می‌کنم. چون در این حدیث فعل غَیْن (وَإِنَّهُ لَكَيْفَانٌ عَلَى قَلْبِي) آمده است آن را «حدیثِ إِغَانَه» نامیده‌اند.

- مشرب الأرواح: که از لطیف‌ترین مصنفات وی است و در آن هزار و یک مقام از مقامات نیکان در بیست باب فراهم آمده و در همه موارد به اقوال پیشوایان بزرگ تصوف استناد شده است. بسیاری از احادیث امام علی ﷺ نیز در آن نقل شده است.

- عرایس البیان در تفسیر المفاتیح فی شرح المصابیح در شرح احادیث، المکنون فی حقایق الکلم النبویة یا عرایس الحدیث.

المکنون فی حقائق الکلم النبویة

روزبهان در این اثر حدود ۴۰۰ حدیث از کلمات حضرت پیامبر ﷺ را نقل و به شرح و تفسیر عرفانی آنها پرداخته است. ویژگی مهم این اثر آن است که حاوی اغلب احادیث عرفانی

است که در کتاب‌های این فن بدان استناد می‌شود. دیگر آنکه روزبهان در نقل این احادیث از مصادر شیعه و سنی هر دو بهره جسته و در حقیقت این اثر تلاشی بوده در جهت نزدیک کردن شیعه و سنی به همدیگر.

این اثر تاکنون منتشر نشده ولی مورد استفاده و استناد بوده است. در کتاب تحفة العرفان ده حدیث از این کتاب همراه با شرح آن با برگردان فارسی نقل شده است.^۱ همچنین در کتاب روح الجنان نیز ده حدیث با شرح به عربی از این کتاب نقل گردیده است.^۲

در دیباچه عبهر العاشقین (ص ۶۷) و روزبهان نامه دانش پژوه ص ۴۴ و دانش نامه جهان اسلام نیز از این کتاب معرفی شده است.

این کتاب به نامهای متعددی نامیده شده است. در تحفة العرفان با نام «شرح احادیث» در روح الجنان «کتاب المکنون». در روزبهان نامه دانش پژوه «المکنون فی حقایق الکلم النبویة» و در فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرعشی «عرایس الحدیث» و در فهرست نسخه‌های عکسی آن کتابخانه «مکنون الحدیث» و در دانشنامه جهان اسلام «المکنون فی حقایق الکلم النبویة» نقل شده است. ولی با توجه به مصادر کهن که از این کتاب یاد کرده، به نظر می‌رسد نامی که کتابشناس خبیر مرحوم محمد تقی دانش پژوه نقل کرده، به واقع نزدیک‌تر است و ما نیز همان

۱. تحفة اهل العرفان ۸۱-۹۲

۲. روح الجنان، ص ۲۵۸-۲۶۴

نام را برای این رساله برگزیدیم.
 تاکنون یک نسخه از این کتاب شناسایی گردیده که تحقیق نیز بر
 اساس آن صورت گرفته است. این نسخه در ضمن مجموعه
 شماره ۴۲۰۵ کتابخانه حضرت آیت‌الله مرعشی واقع شده^۱ و
 حاوی دو اثر از روزبهان است. اثر اول عرایس البیان فی حقایق
 القرآن که در ۱۳ رجب ۸۹۵ تحریر آن به پایان رسانیده است. اثر
 دوم همین المکنون فی حقائق الکلم النبویة است که در ۱۹
 ربیع‌الثانی ۸۹۵ تحریر آن خاتمه یافته است. این نسخه به خط
 نسخ تحریر شده و کاتب در برخی جاها در تحریر، کلماتی را
 غلط نوشته است و معلوم نیست که نسخه مورد استناد وی چنین
 بوده یا وی مرتکب اشتباه شده است. به هر حال این نسخه اصل
 قرار گرفته و احادیث با مراجعه به مصادر شیعه و عامه استخراج
 و موارد اختلاف در پاورقی‌ها تذکر داده شده است.

۱. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آیت‌الله مرعشی، سیداحمد حسینی، ج ۱۱، ص ۲۰۶

الحمد الذي صطفى المصطفى على جميع المرسلين ومن ارسله منه الى خلقه على العالمين
 وجعل رسالته وسيلة لمحبة المؤمنين وكلامه سببا لمعادية الكافرين واختاره للقيام بالخدمة
 من كافة المقربين والصالحين والسيئين وشرفه بالمشاهدة الكريمة والمكاشفة
 الادي وعلما بغير اسباب الخي والوحى الى عبده ما اوحى ما كذب الفواد ما راى واودع
 فواذ غيب علوم الملكوت ووضع في صدره مرآة لطايف حكم الجبوت وانطق
 لسانه بأبنايه الهيبة واسراره الغريبة ليكون برهان رسالته ووجه اولياد الله صلى
 عليه بعدد قطرات المطار وورق الاثمار والثور والافوار في كوم ميلاده ورجعه الى
 معاده سابق الانتشار فاقوا فطنا وسائقا شرا عاين عدلا وعلى الله الاخير وامحابه الاب
 وازواجه الاطهار اما بعد فقد وجدت اهل علوم الظاهر قد استفوا في
 تفسير ظاهرا حديث النبي صلى الله عليه وسلم وادون كثيرة للمتقدمين مثل الموطا والمطالع
 والاعلام شرح الصحاح واللسان وللمتأخرين مثل شرح السنن وما وجدت متنا
 من صنف كتابا مفردا في حقائق تفسير غرابيا حديث الاقليل شرح بعض متفرقاته
 في كتب شتى فاحييتان اصنفت كتابا في تفسير غريب حديث رسول الله صلى الله عليه وآله
 ما وافق حقائق العارفين واشرحه بلسان مشايخ الصوفية ليكون في طريقهم اعلام
 مذهبه واما اراء حقيقته حكمهم ومعرفةهم ودليل ذلك مقالهم فاستخرجت منها ما
 في ذلك واشتقت من كتب اشارات سيد المرسلين صلوات الله وسلامه عليه في حقائق علوم
 المعرفة والحكمة والمحبة والمشاهدة والمكاشفة والتوحيد والتفريد والتفريد وما
 يتعلق بمقاماته بين يدي الله تعالى من عظيم كراماته ومعجزاته وانوار قربه وما وجد
 من اسرار ملكه وملكوته وما فيه من بيان حكم الانبا وشرف الاصفياء وشرحه بقدر
 قصور خاطري وعلى حسب ما سخر له الوقت وما دبه للرجوع وما جمعت فهو من
 اسرار ما اوحى الله تعالى الى نبيه ورسوله وخليفه وحبيبه وامينه وكليمه وسفيره
 وخطيبته وقائم انبيائه وانام اوليائه وصفي مملكته وضميمة من بريته متناح كنوز
 حقائق علوم الازلية ودقائق حكمة السومدية فكل كلمة صدرت من معدن رسالة محمد
 من جوار الحكمة وكل انقلاسات من كتابه اشارته ثم من نهار المعرفة يستخرج منها

في الحديث في بيان في كمال رتبته في ذلك الوقت انه كان في منزل
 فلهذا يصفه بصفتين فيبلغ عن الجمع فكان له بذلك قدرة اسم الملك
 ثبت في الرواية لا يتقار على كذا وما ارتفعت الوسيلة صار العين واليد
 بالخطاب لا ترى ان كان هذا لم يطلع عنه الروحانية وقد كان امانة بلوغه مشاهدته
 الاصل واصف الاوصاف من بينه وبين حبيبه وهذا الشارة لا يعرفها الا اهل
 من الموحدين للوصف في عين الجمع وعين الانبساط والاتصاف بحقيقته
 والكل تمام الوصلة وقد ذكرت في اشارة كتابي هذا شرح مشايخنا بعض الاذ
 له عليه وسلم وروعت اخرى بتفسير الشيخ الامام اوسلين الثاني ما
 لطايف الحديث وما ذكرت من تفاسير الحديث الاشارة من طرفها
 حقايمها وما وبحثت به كتابي من تفسير اكثر من اعلام الحديث
 الذي رحمه ربه الله عليه ليكون دليلا لكتابتنا ومقربا

ملتحسينا والله اعلم بالصواب ثم نسخ هذه
 بالكتاب بتوفيق الله وعونه في تاريخ
 شهر ربيع الثاني سنة خمس وعشرون
 مائة تسعين وثمان مائة هجرية
 بمكة ومكة شيراز
 عن الاعزاز وعنه
 ولما كتبه ولده
 ونظره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي اصطفى المصطفى على جميع المرسلين، ومن يارساله منه إلى الخلق على العالمين، وجعل متابعته وسيلة لمحبة المحبين، وكلامه سبباً لهداية المريدين، واختاره بالمقام المحمود من كافة المقربين والصديقين والنبیین وشرفه بالمشاهدة الكبرى والمكاشفة الأدنى وعلمه غرائب النجوى «فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ مَا كَذَّبَ الْقُودُ مَا رَأَىٰ»^١ وأودع فؤاده غيب علوم المكتوب، ووضع في صدره مرآة لطائف حكم الجبروت، وأنطق لسانه بأنبائه العجيبة وأسراره الغريبة؛ ليكون برهان رسالته وحجة لأولياء أمته.

صلى الله عليه بعدد قطر الأمطار وورق الأشجار والنور والأنوار، في كريم ميلاده ورجوعه إلى معاده، سابق الأنبياء شرفاً وفضلاً، وسائقها شرعاً وعدلاً، وعلى آله الأخيار وأصحابه الأبرار وأزواجه الأطهار.

أما بعد: فقد وجدت أهل علوم الظاهر قد صنفوا في تفسير ظاهر أحاديث

النبي ﷺ دواوين كثيرة: للمتقدمين مثل الموطأ^١ والمعالم^٢ والأعلام^٣ [في] شرح الصحاح والحسان؛ وللمتأخرين مثل شرح السنن. وما وجدت [من] مشايخنا من صنّف كتاباً مفرداً في حقائق تفسير غرائب الحديث إلا قليل شرح بعض متفرقاته في كتب شتى، فأحببت أن أصنّف كتاباً في تفسير غريب حديث رسول الله ﷺ ما وافق حقائق العارفين، وأشرحه بلسان مشايخ الصوفية؛ ليكون في طريقتهم أعلام مذهبهم، وأمارات حقيقة حكمتهم ومعرفتهم، ودليلاً لنكت مقالاتهم.

فاستخرت الله تعالى ذكره في ذلك، وانتخبت من كتب الحديث إشارات سيد المرسلين - صلوات الله وسلامه عليه - في حقائق علوم المعرفة والحكمة والمحبة والمشاهدة والمكاشفة والتوحيد والتجريد والتفريد، وما يتعلق بمقاماته بين يدي الله تعالى من عظيم كراماته ومعجزاته وأنوار قربه وما وجد من أسرار ملكه وملكوته وما فيه من بيان حكم الأنبياء وشرف الأصفياء، وشرحته بقدر قصور خاطري وعلمي حسب ما سنع له الوقت وجاد به الحق - جلّ وعزّ -

وما جمعت فهو من أسرار ما أوحى الله تعالى إلى نبيه ورسوله وخليله وحببيه وأمينه وكليمه وسفيره وخليفته، وخاتم أنبيائه وإمام أوليائه، وصفي مملكته وخيرته من بريته، مفتاح كنوز حقائق العلوم الأزلية ودقائق الحكمة السرمديّة. فكل كلمة صدرت من معدن رسالته بحرّ من بحار الحكمة، وكل لفظه سارت من كفاية إشارته نهرّ من أنهار المعرفة، تستغرق فيها فهم الفهّماء وعقول العقلاء. فغرفت منها غرفة من مكنونات غوامض أسرار النبويّة، وقبضت قبضة من لطائف رموزه الربانيّة، وبيّنتها بلسان المعرفة اقتداءً بأسوته وقدوته وبراهين

١. الموطأ في الحديث، لمالك بن أنس الحميري المتوفى ١٧٩ هـ. انظر: كشف الظنون، ج ٢، ص ١٩٠٧.
٢ و٣. معالم السنن في شرح سنن أبي داود، وأعلام السنن في شرح صحيح البخاري، كلاهما لأبي سليمان أحمد بن محمد بن إبراهيم بن خطاب البستي الخطابي المتوفى سنة ٣٣٨ ق.

القرآن وحججه، وأردفتها تفسير المشايخ بعض أحاديثه - عليه الصلاة والسلام - وذكرت بعدها ما فسّر أبو سليمان الخطّابي رحمته ^١ من الحديث الذي وافق مقالة مشايخ العارفين في بيان هذه الإشارات؛ ليكون لنا فيما رسمت من حقائق تفسير الحديث حجة، وعلى من أنكر لطائف إشارات الصوفية في الألفاظ النبوية صكّة^٢ ولأعناقهم دكّة^٣.

فإن قال قائل منهم: هل يكون للاستنباط في هذه الأحاديث التي أوردتها دليل من العلم؟

فأقول: نعم، قول النبي صلى الله عليه وآله لأصحابه وهم عنده مجتمعون، وفيهم عبدالله بن عمر رضي الله عنهما وهو أحدثهم سنّاً، فقال النبي صلى الله عليه وآله: أي شجرة تشبه ابن آدم من الأشجار؟ قال: فوقع الناس في أشجار الأودية، ووقع في قلبي أنها النخلة، واستحييت أن أجيب رسول الله صلى الله عليه وآله فسكت. حتى قال صلى الله عليه وآله: إنها النخلة. فقلت: نعم، لقد كدت أن أقول إنها النخلة، فهبت رسول الله صلى الله عليه وآله فقال صلى الله عليه وآله: «لئن قلت ذلك كان أحب إليّ من حمر النعم»^٤. فيه بيان خالص للاستنباط. إذ اختار النبي صلى الله عليه وآله من جميع الأشجار شجرة النخل وشبّها بابن آدم، ثم عرض إشارته فيها على أصحابه ليجرب استنباطهم وإدراك مراده. والحجة في ذلك أن أحداً لم يستنبط من أصحابه معنى ما سألهم عنه رسول الله صلى الله عليه وآله إلا عبدالله بن عمر هو أصغرهم سنّاً. كذلك الاستنباط في هذه الأحاديث على مقدار ما يفتح الله على قلوب أوليائه من غيبه. وحكمة تشبيه النبي صلى الله عليه وآله النخلة بابن آدم أن جميع أجزائها سبب منافع

١. أبو سليمان أحمد بن الخطّابي المتوفى سنة ٣٣٨ ق.

٢. صكّة، صكاً: إذا ضرب قفاه ووجهه بيده مبسوطة «المصباح المنير».

٣. الدك: الدق، وقد دكّه: إذا ضربه وكسره حتى سواه بالأرض.

٤. مسند أحمد، ج ١، ص ٥٤، فيه: «... واحدة منهن أحب إليّ من حمر النعم...».

الخلق: ثمرها طيب، وأصلها ثابت ومنبتها طاهر، ولها قلب وشخص ورأس كصورة آدمي، مؤونها قليلة، وأثمارها كثيرة، ومنافعها غزيرة شريفة، قدمها قائم بقوتها، ووجودها ثابت بقلبها. فكذلك الإنسان جميع أجزائه سبب المنافع والعبادات، قليل المؤونة كثير الخير، أصله ثابت في الدين وفرعه معاملة الحق، بدنه قائم بروحه، رأسه سيد جسده من فرقه إلى قدمه، في حياته راحة الأرواح والأشباح، وفي مماته سبيكة الإكسير الأعظم، مولده طيب ونشوؤه طيب، وموته حسرة على جميع الخلق كحسرة صاحب النخلة على انقلاع النخل من عواصف الرياح، اختاره الله لمعرفته وطاعته من جميع البرية كما اختار النخل بهذه المنافع في الدنيا والآخرة.

وأيضاً دليل الاستنباط في حقيقة الحديث ما روت عائشة - رضي الله عنها - أن بعض أزواج النبي ﷺ قلن للنبي ﷺ: أيُّنا أسرع بك لحوقاً؟ قال ﷺ: أطولكن يداً. قالت: فأخذن قصباً يذرعهن، وكانت سودة أطولهن يداً. فعلمنا بعد أن كان طول يدها صدقة. وكانت أسرعنا لحوقاً به وكانت تحب الصدقة.

فمالت كلهن إلى أن طول يدها يؤول إلى ظاهرها فتذارعنها.

ومالت عائشة - رضي الله عنها - فيما تأولته إلى أن مدّها العطاء والصدقة. ولحوقها بالنبي ﷺ أولاً من أدلة نبوته، إذ لا يعلم الغيب إلا ربّه الذي أطلعه عليه وأعلمه إياه ﷺ واستنبط أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام من حديثه ﷺ ما قال: ما أنزل الله آية إلا ولها ظهر وبطن وحد ومطلع. قال علي - كرم الله وجهه -: القرآن على أربعة أرباع. فربع فينا، وربع في عدونا، وربع أمثال وعبر، وربع محكم ومتشابه.

١. صحيح مسلم، ج ٧، ص ١٤٤، فيه: «أسرعكن لحاقاً بي أطولكن يداً».

٢. ورد باختلاف يسير في وسایل الشیعه، ج ١٨، ص ١٤٥.

وفي حديثه - صلى الله عليه وسلم - هذا بيان حثه خواص أمته على الاستنباط. واستنبط من قوله - عليه الصلاة والسلام - في هذا الحديث حسن البصري - رحمة الله عليه - قال: الظهر هو الظاهر، والبطن هو السر، والحد هو الجوف الذي فيه علم الخير والشر، والمطلع الأمر والنهي.

ففي هذه الأحاديث واستنباط الصحابة والتابعين فيها، دليل على ما فسّرنا من حقائق ما انتخبنا من نفائس الأخبار والآثار التي أودع الله أسرارها القلوب الخالصة، وأخفى أنوارها في الصدور الصافية، التي خصّها بمكنونات علمه وبدائع حكمته، حتى أطلعها على بعض سرائر خصائص غيبه الذي لم يُطلع عليه أحداً إلا من ارتضى من رسول.

والحمد لله على ما هدانا إلى هذا العلم الذي اختاره لنجباء أوليائه ونقباء أصفياه، وعليه كفايتنا فيه وعصمتنا به^١، فإنه منقذ أوليائه من امتحانه، ومعين كل طالب بمراده.

ثم ما أوردت في هذا الكتاب كله سر النبوة والولاية، وأنه علم ذو شجون وفنون، حكمته قوة لمعرفة، ومعرفة قوة لسرها وحقيقتها، والظاهر منها يشبه باطنها، وباطنها يشبه حقيقتها، وحقيقتها تشبه عينها، ولكل حرف منها علم، ولكل علم أصل، وبعضها شاهد بعض. خص بها كل عالم من الرّبانيين بسر علم منها، وكل واحد منهم حظّه منها بقدر معرفته بالله وسيره في ملكوته وجبروته.

وأخبار من كُشف له هذا العلم لغير أهله تعدّ وظلم لأنّ للأنبياء والأولياء أسرار لا يجوز كشفها إلا لأهلها، وهي أمانات الله في قلوبهم، أطلعهم على مكنون سرائر غيبه، وكشف لهم عن حقيقة ما أوحى إلى نبيه - صلى الله عليه وسلم - فنطقوا به

١. في الأصل «له» ولكن ما أثبتناه أولى بالسياق.

عن الحقائق، وعبروا عن مشكلات الدقائق، واستشرفوا على قلوب البرية، فعلموا ضمائرهما، وفهموا دقائقها، كما وصفهم رسول الله - صلى الله عليه وسلم - فإن الله - عز وجل - صفوة من بريته قسم لهم من حظوظ كل نفس، هم مشرفون على هموم الخلائق كلهم أجمعين.

وسئل ابن عباس عن تفسير آية، فلم يفسرها، ثم قال: ما يؤمنك أن أفسرها لك فتكفر؛ لأن سرائر العلم لا يحتملها إلا الأقوياء من العلماء والأبطال من الحكماء. وقال: قلت يا رسول الله أحدث بكل ما أسمع منك؟ قال ﷺ: نعم، إلا أن تحدث بحديث لا يبلغ عقول القوم ذلك الحديث فيكون على بعضهم فتنة.^١

وقال علي - كرم الله وجهه -: لو جمعت من خياركم فأحدثكم من غدوة إلى العشي ما سمعت من في أبي القاسم - صلوات الله عليه - فتخرجون من عندي وأنتم تقولون: إن علياً من أكذب الكذابين وأفسق الفاسقين.^٢

هذا إرشاد إلى حقيقة سر الخبر. وإن ما أوردنا في هذا الكتاب خاص لذوي الأبصار من الربانيين والعارفين، وبالله التوفيق والعون والعصمة.

١- قال رسول الله ﷺ: إنما الأعمال بالنيات.^٣

أي تتعلق أعمال الظاهر بما وقع في القلوب من أنوار الغيوب، وكشوف أسرار الحقيقة في الباطن ما بُدئ من وقوع الوحي والإلهام، إذا انشرح سنابرق صفة الفعل من نور الصفات.

٢- وقال - عليه الصلوة والسلام -: لا تسبوا الدهر فإن الله هو الدهر.^٤

١. لم يوجد في المصادر

٢. لم يوجد في المصادر

٣. تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٨٣؛ مسند أحمد، ج ١، ص ٢٥: ٢٥... بالنية و...؛ صحيح البخاري، ج ١،

ص ١٢ سنن كبرى، ج ١، ص ٤١ و ص ٢١٥ و ص ٢٩٨.

٤. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ٨، ص ٧١

هذا إشارة إلى عين الجمع إذا التبس الحق بالصفات الفعلية ويتجلى منه في موجد مراده للعالم، فتظهر منه صنائع الغيب. وإذا غصت في بحار التوحيد وجدت - بعد أفراد القدم عن الحدوث - الفاعل والمفعول والفعل واحداً من كل الوجوه. ولا يعرف هذا المقام إلا صاحب المكاشفة الالتباسية.

٣- وقال - عليه الصلاة والسلام - : يقول الله تعالى: إذا علمت أن الغالب على قلب عبدي الاشتغال بي جعلت شهوة عبدي في مسألتي ومناجاتي، فإذا كان عبدي كذلك عشقني عبدي وعشقه، فإذا كان عبدي كذلك فأراد عبدي أن يسهو عني خلّت بينه وبين السهو عني، أولئك أوليائي حقاً، أولئك أبطال، أولئك الذين إذا أردت أهل الأرض بعقوبة زويتها عنهم من أجلهم^١.

جوز - عليه الصلاة والسلام - إطلاق اسم العشق على الله تعالى، وأن عشق العبد من اشتغاله بطلب مشاهدة ربه، وما وجد من لذة شهوته في مناجاته، ومسألته عنه، وعشق الله تعالى بعد عشقه لله. وذلك إشارة على الترغيب. لكن عشق الله أزلي سابق له، قال تعالى: «يحبهم ويحبونه» عشق العبد وعشقه، لكن وقع من زند عشقه في حرق أفعاله فبدا عشقه في عشقه فصارا واحداً؛ لأن في الحقيقة العشق والعاشق والمعشوق في عين الجمع. فإذا كمل العبد في العشق صار مراداً معشوقاً محبوباً معصوماً عن الاحتجاب بشيء دون الله، فإذا أراد أن يقول له كن فيكون رحمة للعباد والبلاد، لأنه أثر الله في العالم.

٤- وحكى - عليه الصلاة والسلام - عن الله تعالى: الكبرياء ردائي، والعظمة^٢

١. لم يوجد في المصادر

٢. في المصدر: «العزة ازاري».

إزاري، فمن نازعني واحداً منهما أدخلته النار^١.

وصف نعتين من نعوته القدمية: الكبرياء، والعظمة. كبرياؤه قِدمُهُ، وعظمته بقاؤه، التبس الحقُّ بهاتين الصفتين رداء القِدم وإزار البقاء، وتجلّى منهما للعارفين والموحدّين. فمن استقبلها بنعت الفناء والتلاشي يؤويه الحقُّ إلى حجاب القِدم والبقاء، فيريه عيون الصفات ويربّيه بمشاهدة الذات، حتى يكون من أهل جنان المشاهدة والقرب. ومن استقبلهما برؤية نفسه في عظمة جلاله وجماله، وسَمَهُ الحقُّ بِسَمَةِ البعد وطرده عن مقام القرب، وأدخله في نار الحجاب.

٥- وقال - عليه الصلاة والسلام -: الصوم جُنّة^٢.

ذكر الجُنّة ولم يقل لأيّ شيء. جمع في هذا اللفظ معاني كثيرة منها أنّ الصوم جُنّة جميع الشهوات التي ترميها الشياطين إلى أهداف طبائع الإنسانية، ومن كان الصوم جُنّته يسدّ طرق الشياطين في قلبه، فيكشف بعد إزالة ظلمهم ويرى بنور الغيب خزائن لطائف حكّم الصفات، فيستتر بأنوارها عن جميع المخالفات وجميع الآفات في الدنيا والآخرة.

٦- وقال - عليه الصلاة والسلام -: جفّ القلمُ بما أنت لاقٍ^٣.

قد أشار - عليه الصلاة والسلام - في ذلك إلى رؤية القدر السابق في مرآة الكون، لتنتفح بعين السرّ مشاهدة الوجدانية بنعت تجلّي أسرار العلوم المكتومة

١. في المصدر «ألقته في النار»

٢. بحار الأنوار، ج ٢٣، ص ٢٦٧؛ مسند أحمد، ج ٢، ص ٢٤٨ و ٢٧٦ و ٤١٤ و ٤٢٧؛ جامع صغير، ج ٢، ص ٨١؛ صحيح مسلم، ج ٨، ص ٣٤

٣. بحار الأنوار ج ٦١، ص ٣٣١ و ج ٨٠، ص ١٢٣؛ سنن نسائي، ج ٤، ص ١٦٦ و ١٦٧؛ مسند أحمد، ج ٢، ص ٣٠٦ و ص ٤٤٣ و ٤٦٢؛ سنن الدارمي، ج ٢، ص ٢٥؛ سنن ابن ماجه، ج ٢، ص ١٣١٤؛ سنن ترمذي، ج ٤، ص ١٢٤

٤. مسند أحمد بن حنبل، ج ١، ص ٣٠٧ و ج ٢، ص ١٩٧؛ صحيح بخاري ج ٣، ص ١٥٤ و ج ٤ ص ٩٢ وأحاديث منثوى ص ٣٨

الغيبية

٧- وقال - عليه الصلاة والسلام -: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الْخَلْقَ^١ فِي ظِلْمَةٍ، فَأَلْقَى عَلَيْهِمْ مِنْ نُورِهِ، فَمَنْ أَصَابَهُ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ اهْتَدَى، وَمَنْ أَخْطَاهُ ضَلَّ^٢.
أي خلقهم في ظلمة الطباع، فألقى نور مشاهدته إلى من كان له استعداد الاصطفائية الأزلية، ومن لم ينكشف لسره نُور جماله بقي في ظلمة النفس وضلَّ عن طريق الإيقان وسبيل العرفان.

٨- وقال - عليه الصلاة والسلام -: بَدَأَ الْإِسْلَامَ غَرِيبًا وَسَيَعُودُ غَرِيبًا كَمَا بَدَأَ، فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ^٣.

الإسلام نور صفات الحق، وهو غريب الأزل بدا من الحق لغرباء المعرفة غريباً؛ لأنهم من المحدث وهو قديم فيعود إلى الأزل غريباً، لأن الخلق لم يعرفوه بحق المعرفة. وطوبى شجرة ظلّ الفنائية فيستظلّ منها غرباء المعرفة ظلال المشاهدة. ومن أدّى حق الإسلام فقد بلغ إلى مقام مشاهدة الحق بنعت المعرفة وهو غريب في العالمين.

٩- وقال ﷺ : نوم الصائم عبادة^٤.

أي من صام برؤية هلال المشاهدة عن حظوظ البشرية، وأمسك نفسه عن الشهوة الطبيعية، وقَطَمَ قلبه عن ألبان مرضعة القوى، فهو غائب عن رسوم أهل الصورة، وصارت معاملة أركانه إلى أسرار قلبه، فيكون في جميع أنفاسه مشاهد الملكوت والجبروت. فإذا كان كذلك فتكون في نومه روحه في معراج الغيب،

١. في المصدر: «خلق خلقه».

٢. سنن ترمذ، ج ٤، ص ١٣٥؛ جامع صغير ج ١، ص ٩٦؛ أحاديث مشنوى ص ٦

٣. بحار الأنوار، ج ٨، ص ١٢ و ج ٢٥، ص ١٣٦؛ صحيح مسلم، ج ١، ص ٩٠؛ مسند أحمد، ج ١، ص ٣٩٨ و ج ٤، ص ٧٣

٤. بحار الأنوار، ج ٨٦، ص ٣٦٠ و ج ٨٩، ص ٢٤٨؛ كنز العمال، ج ٨، ص ٤٤٣

وقلبه في منهاج الذكر، وسرّه في ملكوت العلا، وعقله في المنظر الأعلى، وجسده نائم في خدمة المولى، فتكتب أنفاسه حسنات؛ لأنه نام في الحق لا عن الحق فنومه عبادة جميع العباد، لأنه يطلب بذلك ترفية جوارحه ليخدم بها خالقه، وهذا من أحسن أركان العبادة.

١٠- وقال ﷺ: كلمة الحكمة ضالة كلّ حكيم^١.

الحكمة إلهام الله، وهي مفقودة لجميع الحكماء؛ لأنها كانت تُترَفَرَف على قلوبهم فلم تجد موقعا إلا وهو مملوء من المعرفة، فانفلتت منهم بعد سكونها في خواطرهم، فإذا وجدوها عرفوا ضالتهم فيفرحون بوجدانها. وأيضاً هم أهل الله وخطابه أهلهم، فإذا غابوا عنه في المخاطب ضلّوا عنه وهو ضالتهم، فإذا أفاقوا عن المشاهدة وجدوا ضالتهم وهم أحق بها من غيرهم.

١١- وقال ﷺ: الإحسان أن تعبد الله كأنك تراه، فإن لم تكن تراه فإنه يراك^٢.

معناه وجود إخلاص العبودية عن رؤية الغير، بنعت إدراك القلب عيان جلال ذات الحق تعالى، وفنائه عن الرسوم فيه. وقوله: «فإن لم تكن تراه فإنه يراك» إشارة إلى مقام المراقبة في الإجلال، وحصول الحياة من العلم باطلاع الجبار.

١٢- وقال ﷺ: الإيمان بضع وسبعون شعبة، أفضلها قول لا إله إلا الله، وأدناها

إماطة الأذى عن الطريق. والحياء شعبة من الإيمان^٣.

أي أصل التوحيد كشوف سبعين باباً من عيون صفات الحق، وأصلها عين كشف عين الذات، وأدنى المقام منها أفراد القِدَم عن الحدوث، وهو إماطة قذى

١. بحار الأنوار، ج ١، ص ١٤٨؛ كنز العمال، ج ١٠، ص ١٨٠؛ جامع الصغير، ج ٢، ص ٩٣ وفيه: «الحكمة ضالة المؤمن فحيث وجدها فهو أحق بها».

٢. بحار الأنوار، ج ٥٨، ص ١١٦ و ج ٦٣، ص ١٩٦؛ سنن كبرى، ج ١٠، ص ٢٠٣.

٣. سنن نسائي، ج ٨، ص ١١٠.

الكونين عن عين عيان القديم. و«الحياء» من أخلاق الوجدانية التي تلبس العارف بها، وهو ذوبان السرّ في إجلال تجلّي القِدَم.

١٣- وعن سفيان قال: قلت يا رسول الله: قل لي في الاسلام قولاً لأسأل عنه أحداً غيرك. قال ﷺ: قل آمنت بالله ثم استقم.^١

إذا وقفت بالتوحيد ورؤية جلال قِدمه دُر مع الحقّ حيث دار إمّا قضاء وإمّا رضاء، ولا تنزل عن مقام الرضى إلى قُتره النفس والهوى.

١٤- وقال ﷺ: الناس معادن كمعادن الذهب والفضة، خيارهم في الإسلام خيارهم في الجاهلية إذا فقهوا.^٢

أي صدور الناس معادن أحكام الربوبية من المواجيد والكواشف والمعارف، فخيرهم في الإسلام من كان له تلك المنافع في قلبه من بدء أمره إلى منتهى علم إذا ظهرت آثارها، وهو انفساح القلوب بينابيع الحكم وانفجارها على ألسنتهم.

١٥- وقال ﷺ: العلماء ورثة الأنبياء.^٣

يعني العلماء بالله العارفون بصفاته وذاته من غير كسب وتعليم كالأنبياء، ورثوا ما أنعم الله على الأنبياء الميراث الاصفائية بالمعرفة.

١٦- وقال ﷺ: فضل العالم على العابد كفضلي على أدناكم.^٤

العالم عارف والعابد مقلد؛ والعارف يأخذ من الله والعابد يأخذ منه؛ العارف طيار، والعابد سيار؛ العارف يعرف مكائد العدو ويعرف معالجاتها، والعابد كالطفل لا يعرف خفايا المكر.

١. مسند أحمد، ج ٣، ص ٤١٣

٢. بحار الأنوار، ج ٦٠، ص ١٢١؛ كنز العمال، ج ١٠، ص ١٤٩

٣. كافي، ج ١، ص ٣٢؛ مسند أحمد، ج ٥، ص ١٩٦؛ سنن الدارمي، ج ١، ص ٩٨ وفيه: «العلماء هم ورثة الأنبياء».

٤. بحار الأنوار، ج ٥٧، ص ٢٤٥؛ سنن الدارمي، ج ١، ص ٨٨؛ سنن ترمذي، ج ٤، ص ١٥٤

١٧- وقال ﷺ: فقيه واحد أشدّ على الشيطان من ألف عابد.^١

يعني من بلغ مقام المعرفة وصار عالماً بمكربيات القهر فيعرف سلاح الشيطان، فيراقبه من طرق الاستدراج، فنجم خاطره وقاد نيران المحبة، فيرمى إليه شهب أنفاس الحقيقة فيرجمه بها فيدفع مكائده عن أمة محمد ﷺ

١٨- وقال ﷺ: طلب العلم فريضة على كل مسلم.^٢

يعني طلب المعرفة بربوبية الحق وأحكامه.

١٩- وقال ﷺ: خصلتان لاتجتمعان في منافق: حُسنُ سَمْت، وفقه في الدين.^٣

جمال الظاهر وصفاء الباطن لا يكون إلا في الأولياء.

٢٠- وقال ﷺ: أنزل القرآن على سبعة أحرف، لكل آية منها ظهر وبطن ولكل

حدّ مطلع.^٤

سبعة أحرف ظهور سبع صفات من عيون القِدَم فيه، ظاهرها أخبار وباطنها أنوار، حدودها مراد الحق فيها، ومطلعها ذات القِدَم الذي هو منبع كلّ صفة ومرجع كل أمر.

٢١- وقال النبي ﷺ: استقيموا ولن تُحصوا، واعلموا أنّ خير أعمالكم الصلاة،

ولا يحافظ على الوضوء إلا مؤمن.^٥

أمرهم بالاستقامة وأعلمهم فيها عجزهم عن إحاطة علم القدر عليهم بنعت التصرف على مراد الحق، بيّن فيه الأمر وأخبر عن قصور العبودية في الربوبية.

١. بحار الأنوار، ج ١، ص ١٧٧، وج ٢، ص ١٦ و ص ٢٥؛ سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٨١

٢. الكافي، ج ١، ص ٣٠؛ سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٨١ مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج ١، ص ١١٩

٣. بحار الأنوار، ج ٣٠، ص ٥٤٩ و ص ٥٨٨ فيه: «... و فقه في السنة»؛ سنن ترمذي، ج ٤، ص ١٥٤، فيه: «... ولا فقه في الدين».

٤. مسند أحمد، ج ١، ص ٢٤؛ وفيه: «إن القرآن نزل على سبعة أحرف».

٥. سنن كبرى، ج ١، ص ٨٢

وخصّ الصلاة من سائر العمل لأن فيها ترى الأرواح هلال المشاهدة. والمحافظة على الوضوء ترسم القلوب بسنا المحبة، وقوله عز وجل: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾.

٢٢- وقالت عائشة رضي الله عنها فقدت رسول الله صلى الله عليه وسلم من الفراش فالتمسته فوقعت يدي على بطن قدمه وهو في السجدة وهما منصوبتان، وهو يقول: اللهم أعوذ برضاك من سخطك، وبمعافاتك من عقوبتك، وأعوذ بك منك، لأحصي ثناءً عليك، أنت كما أثنيت على نفسك. وفي رواية: سجد لك خيالي وسوادي، وآمن بك فؤادي^١.

كان صلى الله عليه وسلم: في مشهد القرب، فبرق له برق التوحيد من سحائب العظمة، فغاص في بحر الكبرياء بنعت التلاشي، فلم يدرك قعر قلزم القدم، فرجع إلى ساحل العبودية، ونعت وجوده بالخشوع في العظمة فبذل وجوده فقال: «سجد لك خيالي وسوادي» حاز خياله بالعبودية حتى لا ينفرد شيء منه بغير نعت الفناء، فدقّ الطريق في التواضع إذا كان لم يخلّ خياله عن مقام الفناء في بقاء الحق. ثم تطرق من الخيال إلى الصورة وأدخل عنق البشرية في ربة العبودية، وأفناها في قهر سلطان الأحديّة.

ثم علا من رؤية النفس والصورة إلى عالم القلب وقال: «آمن بك فؤادي» أي أيقنك قلبي بنعت البقاء في بحر ديموميّتك ونعت فئانه في كبرياء عظمت. ثم فني عن الخيال والسواد والفؤاد ورؤيتها في رؤية بروق تجلّي القدم في بروزه بنعت قهر كبرياء الأزل، فكاد أن يحترق بأنوارها، ففرّ عن مشاهدة القهر إلى مشاهدة اللطف، وهما نعتان قديمتان، فقال: «أعوذ برضاك من سخطك».

ثم رأى طوارق المكريّات في صفات الأفعال، ففرّ من صفة إلى صفة من

١. سنن نسائي، ج ١، ص ١٠٢؛ مسند أحمد، ج ٦، ص ٩٦ وورد مع اختلاف يسير في بحار الأنوار ج ٩١، ص ٤١٧

صفات الأفعال التي هي مجاري تجلّي اللطف فقال: «أعوذ بمعافاتك من عقوبتك» يعني من هجرانك بوصالك.

ثم شاهد قرب القرب ورأى الحقّ بالحقّ، وفني عن الصفات في الذات، وعلم أنّ عين القِدَم مصدر الصفات، فخاف به منه في رؤية تلاطم أمواج قهر بحر القِدَم، فاستعاذ به منه فقال: «أعوذ بك منك» لأنّه رأى في وجه القِدَم. بِشَرِّ لطف الأزل مع عزّ سلطنة الصمديّة فرجع منه إليه.

ثمّ زيد دنوّ الدنوّ من مشاهدة الحقّ، ووجد معنى من معاني البقاء فأفناه عن الاستعاذة به والالتجاء إليه، ثم أوقعه في نور قدس القدس فكاد أن يُثني على القِدَم فلم يُهيأ له الثناء؛ لأنّ ثناءه يصدر من الحدوثيّة، ويعلم أنّ ثناء الخليقة لا يليق إلا للخليقة، ورأى تنزيه الأزل فقال: «لأحصي ثناءً عليك».

ثم قطع لسان الثناء بمقراض التنزيه عجزاً في جلال الأبد، وأضاف ثناءه تعالى إليه لأنّه عرفه لا غير، فقال: «أنت كما أثنت على نفسك» هذا نهاية حقيقة التفريد وخالص التجريد في توحيد سيد المرسلين - صلوات الله عليه - الذي لو اجتمع جميع إشارات الموحّدين والعارفين والمتحقّقين في التوحيد لم يبلغ عُشْر معشار ما أشار سيّد المرسلين، - صلوات الله عليه - من الأزل إلى الأبد، بعدد ما خلق وما يخلق، وعلى جميع الأنبياء والمرسلين.

وعن مُطَرِّف بن عبد الله عن أبيه قال: أتيت النبيّ - صلى الله عليه وسلم - وهو يصلّي ولجوفه أزيز كأزيز المرجل من البكاء^١.

للنبيّ - صلى الله عليه وآله - درجات في القربات، ومنهاج في المكاشفات، ومعراج في المشاهدات، وأسرار في الأنوار، وأنوار في الأسرار، وخطاب في

١. لم يوجد في المصادر

الوصلات، ووصال في المناجاة. وهذه اللطائف قرّة عينه في الصلاة، ففي كلّ درجة له ألف مقام لودنا منها أهل الملكوت لا حترقوا من شعاعها ولمعانها، وفي كلّ درجة له وصال وخطاب وأنس وشوق وعشق. فإذا أدرك زيادة من فيض المشاهدة وأنوار اللقاء هاج سرّه بالأنس إلى طلب المزيد، فإذا انكشف مراده في الصحو سكر روحه بالأحدية، وبكى عقله بالوحدانية، وضحك روحه من الفرح بالمشاهدة. فإذا بدا لعين سرّه هلال المشاهدة تواجد قلبه وأز صدره وبكت عينه من احتراق سرّه بنيران كبرياء الأزل، فصارت صورته تقشعر من ثقل برحاء المشاهدة، ويكون كالعائب عن الوجود من حلاوة المشاهدة، فظهرت آثارها في خلقه وخلقه من البكاء والوجد والسكر. سبحان الله الذي فتح لسيد المرسلين وقدوة المقرّبين وشاه العارفين أبواب خزائن جبروته، وملّكه على أملاك ملكوته - صلوات الله عليه - دهرأ بعد دهر وأبدأ بعد أبد، بعدد ما مضى من الزمان وعدد ذرات الأكوان.

٢٣- وقالت عائشة - رضي الله عنها - ما رأيت أحداً الوجلُّ عليه أشدّ من رسول الله ﷺ^١.

كان - عليه الصلاة والسلام - جناني الصورة، إلهي الصفة، رباني الروح، مصفى من كدر الخليقة، مذاباً في أنوار المشاهدة، لا يبقى على ظاهره شعرة ولا بشرة ولا في بطنة ذرة إلا هي مملوءة من أنوار سبحات ذات الصمدية وسنا صفات الألوهية، سقيمة من بلاء برحاء طوارقات كشوف الأزلية، ولا يبقى عليها موضع آلام امتحان الظاهر. فإذا زيد عليه ألم الصورة كان بلاؤه فيه أوجع، ويكون سقمه مرتين كما قال - عليه الصلاة والسلام - إنما أوعك كما يوعك أحدكم مرتين وفيه

١. مسند أحمد، ج ٦، ص ١٧٣، وفيه: «ما رأيت الوجلُّ على أحد أشد منه على رسول الله ﷺ».

أنه كان عليه الصلاة والسلام في رؤية عين الأحديّة، فتتجلّى له نعوت القهر على قدر ما تتجلّى له صفات اللطف من كنه القَدَم. اللُّطْفِيَّاتُ له جزاء المعرفة، والقَهْرِيَّاتُ له جزاء النكرة، فيبقى تارةً بنعت المعرفة بنعمة مشاهدة الأبديات و يغنى تارةً بنعت النكرة في بلاء الأزليّات، لذلك قال - عليه الصلاة والسلام -: نحن معاشر الأنبياء أشد بلاءً ثمّ الأمتل فالأمتل. أي نحن أعرف الخلق بالله فبلاؤنا يكون موازناً لمعرفتنا، وبلاؤنا قلة إدراكنا كنه عين القَدَم، وبلاؤنا من تقصيرنا في أداء ما وجب علينا من حقوق الربوبية بقدر الحق، ونحن لانقدر على ذلك لأنّ الحدويّة تفتى عند بروز جلال الأحديّة. ثم أخبر عن خواصّ أمته في هذا اللفظ الذين شاهدوا الحقّ بمشاهدة الحقّ لا بهم فوجدوا آلام الهجران بقدر الوصال، فبلاؤهم لا يوازنه بلاء جميع الخلق، لأنّ بلاءهم بالمعرفة وبلاء الخلق بالجهل، فجعلهم الله أنمة الهدى وقدوة أهل البلوى.

٢٤- وقال ﷺ: تحفة المؤمن الموت^١.

الموتُ تحفة المشتاقين؛ لأنّ فيه وصولهم به إلى مشاهدة ربّ العالمين، ويستريح به من قيد بلاء العاشقين، ويرجع به إلى معادن قرب سلاطين المحبين. لأنّ أرواحهم مطمئنة بالذكر، وقلوبهم صافية بالفكر، وأسرارهم طاهرة بنور القدس، وعقولهم عاشقة بقهر الأنس أواهين بصياح الأزليّات، مشتاقين إلى مشاهدة الأبديات، ثلاثين بخطاب الصفات بألحان الوصلات.

٢٥- قال ابن عباس - رضى الله عنه: إنّ النبي ﷺ: دخل قبراً ليلاً فأسرج له سراج، فأخذ من قبيل القبلة فقال ﷺ: رحمك الله، إن كنت لأوأها تلاءً للقرآن^٢.

١. الدعوات للرواندي، ص ٢٣٥؛ تنبيه الخواطر (مجموعة ورام)، ص ٢٦٨؛ مستدرک الحاكم، ج ٤، ص ٣١٩

٢. ورد مع اختلاف يسير في روض الجنان وروح الجنان، ص ٦٢؛ سنن ترمذي، ج ٢، ص ٢٦؛ سنن

هذا وصف قوم ذكرنا صفتهم من أهل بلاء المعرفة، الذين يقرؤون الأناجيل بوصف رؤية مشاهدة الصفات، يُؤوّهون من إدراك جلال الذات، من فرط عشقهم وأزيز مواجيدهم، كما وصف الله تعالى خليله ﷺ بالتأوه في الوجد وحمل موارد أنوار المشاهدة، قال تعالى: ﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ﴾.

٢٦- وقال ﷺ: لا تحل الصدقة لغني ولا لذي مرة سوي^١.

الغني العارف بالله، وغناه التوكل والرضى والتسليم، غني بالله واستغنى من دون الله بالله، وما فتح الله لبصر سره خزائن ذخائر غيب ملكوت القدم فيرى في كل ذرة سني مواهب الله كأنها تناثرت فيض جبروت الله. قال تعالى: وعنده مفاتيح الغيب لا يعلمها إلا هو. وقال تعالى: عالم الغيب فلا يظهر على غيبه أحداً إلا من ارتضى من رسول.

والمستقيم المطمئن بنعت اليقين في مقام المكاشفات والمشاهدات هو ذو هزة بروح قدس الله سوي متمكن الخلق في أحكام العبودية، بنعت الصبر والرضى فيما يأتي من الحق إليه من طوارق القهر وكرائم اللطف. وهذان إذا بلغا ما وصفنا من نعوت الرجال الذين لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله لا يحل عليهما صدقات أهل التهمة في المعرفة؛ لأنها أوساخ خواطر البخلاء، وهي علة خرجت من مذلة الأسباب، لذلك ما أكل منها رسول الله ﷺ لأن أكلمها يتهم، وأولياء الله وأنبيائه تركوها حتى يكون الدين كله لله.

٢٧- وقال ﷺ: اليد العليا خير من اليد السفلي^٢.

﴿كبرى، ج ٤، ص ٥٥، فيه: «... لأزاهم تالياً...»

١. قرب الاسناد، ص ١٥٥؛ معاني الاخبار، ص ٢٦٢؛ تهذيب الاحكام ج ٤، ص ٥١؛ سنن نسائي، ج ٥، ص ٩٩؛ مسند أحمد، ج ٢، ص ١٩٢

٢. الكافي، ج ٤، ص ١١؛ من لا يحضره الفقيه، ج ٤، ص ٣٧٦؛ سنن نسائي، ج ٥، ص ٦١؛ مسند أحمد، ج ٢، ص ٤

واليد العليا هي المُنْفِقَة والسفلى هي السائلة. اليد العليا يدُ الله الأزليّة الأبدية، التي هي ملأى من العطايا القديمة سحاً آناء الليل والنهار، انصبّ منها مأمول جميع السائلين. قال تعالى: بل يدها مبسوطتان ينفق كيف يشاء وقال تعالى: يدالله فوق أيديهم. واليد السفلى يد الخاضعين السائلين الخاشعين المتواضعين العارفين المحييين المثدللين أنفسهم بنعت الخشوع في كبرياء قدّم الحقّ تعالى. وأيضاً اليد الفارغة من الكونين وما فيهما هي يد العارفين الذين غسلوا أيديهم من غبار الحدثان وتخلّقوا بأخلاق الرحمن، أيديهم أيدي الحقّ، لأنهم في مشهد عين الجمع، قال تعالى: وما رميت إذ رميت ولكن الله رمى. واليد السفلى هي يد أهل الأخذ والعطاء الذين أخذوا الله وأنفقوا الله، وهم خزائن نفائس نِعَم الحق على عباده.

٢٨- وقال ﷺ: لا يجتمع الشُّحّ والإيمان في قلب عبد أبداً^١.

أصل البخل من تهمة الشكّ فيما قدّر في الأزل، والإيمان طيب القلب بصفاء اليقين في رؤية مقادير الغيب. الأول شرك، والآخر توحيد، والشرك والتوحيد لا يجتمعان في قلب مؤمن قطّ. وفيه من الفهم أنّ الشحّ من أخلاق النفس الأمّارة وهو في المؤمن خاطر رديء خطر من الطبع الإنساني، إذا بدت ظلمته في القلب اختفى نور المعرفة حتى انطمس ذلك الخاطر، فإذا ذهب جاء نور الإيمان في معدن العقل والروح، وذلك النور والظلمة ضدّان لا يجتمعان كالليل والنهار.

٢٩- وقال ﷺ: إذا مُدِح المؤمن في وجهه ربا الإيمان في قلبه^٢.

إذا بلغ المؤمن مقام المعرفة وعرف نفسه بمعرفة الله وأنصف بصفاته يرى على نفسه نور تجلّي خلقه القديم، ويُبصر جميع الشواهد ملتبسة بنور الشاهد، ويسمع من ألسنة الخلق ثناء الله تعالى، فيفرح بشنائه ولذة خطابه إذا مدحه الحق

١. الخصال، ص ٧٦؛ روضة الواعظين، ص ٣٨٣؛ سنن نسائي، ج ٦، ص ١٣؛ مستدرک الحاكم، ج ٢، ص ٧٢

٢. المحجة البيضاء، ج ٢، ص ١١٨؛ كنز العمال، ج ١، ص ١٤٤

بلسان واصفه فيزيد إيمانه ومعرفته بوجدان أياديه، ويرى صفاء إيمانه، ويتواضع لكبرياء الله بعد علمه بأنه بلسان الخاطب وصف نفسه تعالى لا غير. هذا بخلاف ما قال - عليه الصلاة والسلام - : «إِيَّاكَ والمدح فَإِنَّهُ الذَّبِيحُ». لأنَّ الأوَّل صفة العارف الذي لا يدخل في قلبه عجبُ النفس، والثاني صفة المرید الذي يُخاف عليه عوارض البشرية.

٣٠- وقال ﷺ: [عن الله تعالى]: الصوم لي وأنا أجزي به^١.

أي الصوم من نعوت الصمدية المتمكنة في غيب قلب العبد، فإذا اتَّصف العبد بهذه الصفة: أجزيه بما أفطره من صومه بشراب مشارب جلالي، بعد أن أريته هلال مشاهدتي حتى يفرح مني بي. والصوم سرّ خالص عن نظر الخلقية فجزاؤه كشف الأسرار المكتومة والملكويتة المخفية عن أعين الخلق.

٣١- وقال ﷺ: للصائم فرحتان: فرحة عند إفطاره، وفرحة عند لقاء ربه^٢.

أطلق ﷺ لفظ اللقاء ولم يعينه بوقت معين، معناه: للصائم فرحتان فرحة نفسه وفرحة قلبه، فرحة نفسه في إتمامها عبودية خالقها، وفرحة القلب في كشف مشاهدة الحق في خلال الصوم. وأيضاً فرحة النفس بالإفطار وانطلاقها من ثقل العبودية، وفرحة القلب في روية جلال الحق عند إفطاره. وأيضاً للفتيم عن ألبان مريضعة الحدثنان بنعت الصوم عمادون الله فرحتان: فرحة عند فطره بوصول الحق عند هلال مشاهدته، وفرحة عند بروز لقاء جمال القديم بعد وصوله إليه بوصف دنو البقاء. ونعت معرفة القديم أول الفرحة من المحبة وآخر الفرحة من المعرفة.

١. مصباح الشريعة، ص ١٣٦؛ الكافي ج ٤، ص ٦٣؛ مسند أحمد، ج ١، ص ٤٤٦ و ج ٢، ص ٤٦٧؛ صحيح مسلم، ج ٣، ص ١٥٨

٢. الكافي، ج ٤، ص ٦٥؛ الخصال، ص ٤٤؛ معاني الأخبار، ص ٤٠٩، سنن كبرى، ج ٤، ص ٢٣٥؛ كنز العمال، ج ٨، ص ٤٤٨؛ مسند أحمد، ج ٢، ص ٥١٠، فيه: «... وفرحة حين يلقي ربه...».

٣٢- وقال ﷺ: ولخوف فم الصائم أطيب عند الله من ريح المسك^١.

خوف فم الصائم من رائحة نسيم جلال المشاهدة الذي تَنَسَّمَهُ العارف من بطنان غيب القَدَم، فإذا بلغ سرُّه معارج القلب تعطرت روحه بنسيم الأزل وعطر مشاهدة الأبد، فاختلطت أنفاس الروح بذلك النسيم، فإذا خرجت من فم الروح وصعدت إلى الملكوت طيبت أهل سرادق الجبروت؛ لذلك كان أطيب من ريح دم محرقٍ تطيب به أهل الدنيا.

٣٣- وقال ﷺ: صوموا لرؤيته وأفطروا لرؤيته^٢.

فيه «رمز نبوي». في مطلع الحديث إيماء إلى أهل الإشارة من المكاشفين والمشاهدين جمال جلال الأزلي تعالى، أي إذا بدا سنا هلال المشاهدة من سماء الغيب للأرواح القدسية الطائرة في هواء الهوية، صوموا عمًا دون مشاهدته في زمان بدء المكاشفة ووقت الإرادة. ثم إذا غاب عنكم ذلك الهلال في زمان امتحانها واحتجابها عن رؤية الربوبية بالعبودية، حتى مضى عليها احتراقها في نيران الأشواق والعشق والمحبة، ووجدت في هذه المقامات جميع المراتب الغيبية، حتى خرجت من رسوم السيران والطيران في مهمه الأزال والآباد بنعت المعرفة والنكرة والحيرة وفقدان جلال الكبرياء، وبلغت قفار الفناء وذابت واضمحلت في تراكم هموم المحبة، ثم تبدو لها أنوار قدس هلال القَدَم في مقام البقاء: أفطروا من صوم الفراق برؤية هلال الوصال.

وهذا مقام الخليل - صلوات الله على نبينا وعليه - في رؤية جمال الجليل في

١. روض الجنان وروح الجنان، ص ٤٥٤؛ المحجة البيضاء، ج ٢، ص ١٢٢؛ سنن الدارمي، ج ٢، ص ٢٤؛ صحيح البخاري، ج ٨، ص ١٩٧ و ٢١٢؛ صحيح مسلم، ج ٣، ص ١٥٨.
٢. الناصريات، ص ٢٤٢؛ الخلاف، ج ٢، ص ١٧٣؛ عوالي اللئالي، ج ٢، ص ٢٣٣، بحار الأنوار، ج ٥٨، ص ٣٥٦؛ مستدرک الحاكم، ج ١، ص ٤٢٥.

لباس الآيات وملكوت السموات إذا بدا له كوكب نور الفعل الملتبس بسنا نعوت الأزلية قال: هذا ربي، ثم بدا عين الصفات في قمر الأفعال فقال: هذا ربي، ثم بدا سبحات الذات في لباس شمس الصفات في مقام الالتباس قال: هذا ربي وصام بالخلّة عن الأوصاف البشرية، فإذا تمكن في المحبة أخرج الحق من منازل الآلاء وعين الجمع إلى عين القِدَم فقال ﴿إني بريء مما تشركون﴾ وأفطر بروية الصرف عن صوم الالتباس.

٣٤- وقال ﷺ تسخّروا فإنّ في السخّورِ بركة^١

أي تسخّروا في مقام استنشاق نفحات الصمدية عند النزول في الأسحار بنسيم مشاهدة الجلال، لأنّ فيه بركة قدس المحبة والتوحيد والمعرفة والتجريد، وقوة القلب في صوم فقدان في زمان الهجران، وصوم النفس عن ملاحظة الحدثان، وصوم العقل عن مباشرة الأكوان.

٣٥- وقال ﷺ: شهرا عيد لا ينقصان^٢.

شهر العبودية من أول إيجاد الخلقية، حين عزّف الحقّ تعالى نفسه لها عند بروزه بنعت المشاهدة والخطاب للارواح فقال: ألسنت بربكم وعهد معها بإفراده عن الحدوث قالوا بلى بنعت التوحيد، لا ينقص عن حقّها في حقّ الربوبية حين أهلّ هلال المشاهدة، عند خروج الأرواح عن الأشباح إلى عالم الافراح. وينقص شهر الربوبية في حقّ العبودية إذا يعطي الحقّ جزاء العباد بمشاهدة جلاله في الآخرة في عيد الجنة والدخول فيها، لم ينقص عبوديته لأنها حقّه على العباد، ولم ينقص ربوبيته لأنها صفة القدم والبقاء. عيد العبودية معرفة الربوبية، وعيد الربوبية

١. شرح شهاب الأخبار، ص ٣١٦، المحجة البيضاء، ج ١، ص ٩٢، سنن النسائي، ج ٤، ص ١٤٠ و ١٤١؛

مسند أحمد، ج ٢، ص ٤٧٧؛ صحيح البخاري، ج ٢، ص ٢٣٢

٢. الخرائج والجرائع، ج ٣، ص ١٠٤٦؛ بحار الأنوار، ج ٩٢، ص ١٦٥؛ سنن الترمذي، ج ٢، ص ١٠٠

ظهور صفات القِدْمِيَّة للأبصار العاشقة والأرواح الناطقة والقلوب الشائقة والعقول العارفة. أوله المعرفة وهي لاتزيد ولاتنقص، إذ هي نعوت الأزليَّة؛ وآخره المشاهدة وهي لاتزيد ولاتنقص، لأنها منزَّهة عن تغاير الحدثية. عبارتها توحيد أمير المؤمنين - كَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ - لو كشف الغطاء ما ازددتُ يقيناً^١.

٣٦- وقال ﷺ: يقول الله تبارك وتعالى: من شغله القرآن عن ذكري ومسألتي أعطيته أفضل ما أعطي السائلين^٢.

القرآن ذكره القديم. أي مَنْ شغله ذكر القديم عن ذكر الحدث والسؤال بروية المسؤول الباقي، أعطيه معرفة نعوتي وأسمائي وصفاتي وآلاني وأفعالي وجلالي ذاتي، وأفتح له خزائن ملكوتي وجبروتي وألبسه غنائي حتى يستغني بي وبمشاهدة صفاتي وذاتي عن ذكره وسؤاله. وهي أفضل العطا عند أهل الكمال.

٣٧- وقال ﷺ: لو كان القرآن في إهاب ما مسته النار^٣.

أي لو كان القرآن بنعت مباشرته وتجلي غيب حقائقه في شغاف القلوب ما مستها نيران الحجاب ولم تحرقها بنار الدنيا والآخرة، لأنَّ العارف إذ اتَّصف بصفات القرآن صار ملتبساً بنعوت القدم ولم يحترق بعد بنار الحدث، ألا ترى قول عائشة - رضي الله عنها - إذ سئل عنها عن خلق النبي ﷺ قالت: «خلقه القرآن» أي اتَّصف بصفات الحقِّ فصار القرآن خلقه. هذا إشارة إلى عين الجمع؛ لذلك قوله تعالى: ﴿وإنك لعلی خلق عظیم﴾ أي خلقتك خلقي وهو عظيم، وخلقني ما أظهرت وأخبرت في كتابي عن الكرم والجلال وإفضال النوال: ألبس نبيّه صفاته

١. غررالحكم ودررالكلم، ج ٥، ص ١٠٨: منهاج البراعة، ج ٢، ص ٣٨٣؛ المناقب، ج ٢، ص ٣٨.
٢. ورد باختلاف يسير في الدعوات للراوندي، ص ٣٣؛ عدة الداعي، ص ٢٦٨؛ سنن الترمذي، ج ٤، ص ٢٥٦.
٣. الأمالي، ج ١، ص ٤٢٦؛ جامع الأخبار، ص ٤٨؛ مسند أحمد، ج ٤، ص ١٥٥؛ كنز العمال، ج ١، ص ٥٣٦.

وأدبه بكتابه حتى ذاق وجوده جلال جميع القرآن، فصار قلبه مشكاة صفة القدم، برزت أنوارها لمصايح عقول العقلاء والعرفاء، قال تعالى: ﴿الله نور السموات والأرض مثل نوره كمشكاة فيها مصباح﴾.

٣٨- وقال ﷺ: ادعوا الله وأنتم موقنون بالإجابة^١.

أفهمنا أن مقام المتقين مقام استجابة الدعوة، ولا يجوز للعارف أن يدعو إلا في مقام اليقين؛ لأن مقام اليقين منزل الإجابة. ألاترى إلى قول الصوفي محمد الجريدي ﷺ حين قيل له في المركب: ادع الله فنحن غرقى، قال: هذا ليس بوقت الدعاء، هذا وقت التسليم. وأيضاً: إذا هاج سركم بطلب المراد من الحق وتنسئتم رائحة نسيم نفحات ظهور الحق ونزول روح الإلهام في صميم أرواحكم، وأخبرها الإلهام أن هذا وقت إجابة دعوة أبقيتموه ذلك بلا تردّد واضطراب وشكّ وشبهه، فادعوا الله فإنه أراد أن يعطيكم نواله ويسديكم عطاءه.

٣٩- وقال ﷺ: سبق المفردون. قالوا: وما المفردون يا رسول الله؟ قال:

الذاكرون الله كثيراً والذاكرات^٢.

المفردون بذكر الله القديم، الغائبون في رؤيته عن ذكر الحدثان. وأيضاً المفردون بالمعرفة في رؤية المعروف. والذكر الكثير هو الفناء في بقاء الله بوصف الحيرة وفقدان تحصيل الإحاطة بالمذكور.

٤٠- وقال ﷺ: يقول الله: أنا عند ظنّ عبدي بي، وأنا معه إذا ذكرني؛ فإن ذكرني

في نفسه ذكرته في نفسي، وإن ذكرني في ملأٍ ذكرته في ملأٍ خيرٍ منهم^٣.

١. نزهة الناظر، ص ١٩؛ الدعوات، ٣٠؛ تنبيه الخواطر (مجموعة ورام)، ج ٧، ص ٢٣٧؛ عدة الداعي،

ص ١٣٢؛ مستدرك الحاكم، ج ١، ص ٤٩٣؛ كنز العمال، ج ٢، ص ٧٢

٢. رياض السالكين، ج ٢، ص ٣٩؛ صحيح مسلم، ج ٨، ص ٦٣؛ مسند أحمد، ج ٢، ص ٤١١ وليس فيه لفظه: «والذاكرات».

٣. روض الجنان وروح الجنان، ص ٢١٣ (با اندكى اختلاف)، مسند أحمد، ج ٢، ص ٢٥١؛ صحيح مسلم،

إذا أدخل الحقَّ عبده في مقام الرجاء، وأنسه بحسن البقاء، وكاشفه نعوت الآلاء والكرامات، ونوره بنور المكاشفة، يكون موقناً بوجودان ما اصطفاه الله به في الأزل من الغفران والمشاهدة، أعطاه مراده إذ هو مراده. وهو عند مراده إذا ذكره في نفسه بوصف الأزلية وفنائه في أبديته بنعت الكتمان عن غيره، ذكره الحقُّ بجلاله في جماله باصطفاً وما اختاره في ذكره السابق. وإن ذكره بين العموم ذكره الحقُّ بين خصوص الأنبياء والأولياء والملائكة بالتشريف واختصاصه بالولاية.

٤١- وقال ﷺ: **إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ: مَنْ عَادَى لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَنَنِي بِالْحَرْبِ. وَمَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ. وَمَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّىٰ أَحْبَبْتُهُ، فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ لَهُ سَمْعًا وَبَصْرًا وَلِسَانًا وَيَدًا^١.** وفي روايةٍ «كنت سمعه الذي يسمع به، وبصره الذي يبصر به، ويده التي يبطش بها، ورجله التي يمشي بها، وإن سألني لأعطينه، وإن استعاذ بي لأعيذنه. وما ترددت في شيء أنا فاعله ترددي عن نفس المؤمن يكره الموت وأنا أكره مساءته»^٢.

أفهم أن للولي أحكام المعارف والكواشف يتقلب فيها بحكم الوقت بغير اختياره، فربما نفع في بحر النكرات فيسقط عن عيون الخلق بها، فمن رآه بعين النقص سقط من عين الله. وفيه إشارة إلى عين الجمع؛ لأنه تعالى تلبس بخلق في خلق الولي، وأظهر وجوده منه، ألا ترى إلى قوله تعالى: «كنت سمعه وبصره» وهذا بعد عبور العارف بحر المحبة بسفن العبودية وهي الفرض والنفل، فرضه بذل

﴿ ج ٨، ص ٦٧؛ سنن ابن ماجه، ج ٢، ص ١٢٥٦؛ سنن الترمذي، ج ٥، ص ٢٣٨ ﴾

١. صحيح البخاري، ج ٧، ص ١٩٠

٢. السنن الكبرى، ج ٣، ص ٣٤٦. فيه «... وما زال يتقرب... كنت سمعه الذي يسمع به وبصره الذي يبصر

به ويده التي يبطش بها...».

نفسه إلى خالقه، ونفله إعراضه عما دونه. وإذا كان في الأزل مصطفى بالمعرفة هيّجته أحكامها إلى طلب محبة الله ومشاهدته وقربته، فإذا خرج بهذه النعوت قبله الحقّ بنعت حبه إليه، وذلك الحبّ من الحقّ أزليّ مسرمدّ تجلّيه مرهون بما بدا من العبد ما كتب له من مقادير العبوديّة. وإذا بلغ من مقام المحبة يشتاقي الحقّ إلى لقائه فيقبض روحه إليه، وموته من الدنيا شديد على الحقّ ومن شدّته عليه يكاد أن يمحو مقدار أجله ويزيد في عمره، «يمحو الله ما يشاء ويثبت» لكن سبق في قدر القدر مشيئته وغلب حكمه على أمره. قال تعالى: ﴿والله غالب على أمره﴾.

٤٢- وقال ﷺ: الجنة أقرب إلى أحدكم من شراك نعله، والنار مثل ذلك^١.

إشارة إلى القلب والنفس. القلب الروحانيّ باب الملكوت، وفيه روزنة من عالم الجبروت، انتهى جنان الحقّ ونورها إلى تلك الروزنة. وهكذا نيران الجحيم تلتهب في طبع النفس الأمارة.

٤٣- قال ﷺ: في هذا المعنى في وصف القلب: لو لأنّ الشياطين يحومون على قلوب بني آدم لنظروا إلى ملكوت السماء^٢.

أي إذا انكشفت عن القلوب الحجب النفسانيّة والشيطانيّة عاينت الغيوب وأتصل صفاؤها بصفة الجنة حتى صاراكشيء واحد. وأشار في حديث النار والتهابها في الطبع الحيوانيّ قال: «الحمى من فيح جهنّم» يعني: انفتح أبواب النار الظاهر الفتح و اشارع استيفاد الفتح في العالم الجسمانيّ وهي النفس، وانفتح أبواب الجنة [في العالم] الروحانيّ وهو القلب.

٤٤- وقال ﷺ: لا تبغ ما ليس عندك^٣.

١. علم اليقين في أصول الدين، ص ٩٤٩ وص ١٠٠٩؛ صحيح البخاري، ج ٧، ص ١٨٧

٢. اختيار مصباح السالكين، ص ٤٥٢؛ عوالي اللئالي، ج ٤، ص ١١٣

٣. تذكرة الفقهاء، ج ١، ص ٤٦٢، إيضاح الفوائد، ج ١، ص ٤١٧؛ سنن ابن ماجه، ج ٢، ص ٧٣٧؛ سنن ابي

أي لاتدع من مقام لم تبلغ إليه، فإن المتشيع بما لم يعط كلابس ثوبي زور، يعنى المراني لبس ثوب زور نفسه ودعواها الباطلة، ولبس ثوب زور الإضافة إلى الله تعالى ما لم يرد ولم يفعل، فلبس ثوب زور من جهة نفسه وثوب زور من جهة الحق لتكذيبه على ربه.

٤٥- وقال ﷺ: لاتدخل الملائكة بيتاً فيه كلب ولا تصاوير^١.

أي لاتدخل رسل الإلهام بإشارات التوحيد والمعرفة في قلب قد بقي فيه حرص كلب النفس ومخايل إبليس؛ لأن المحبة بضد الغضب والغضب هو الكلب، ومشاهدة الوجدانية بضد الخيال وهو الصورة.

٤٦- وقال ﷺ: العين حق^٢.

أي إذا بدا غيرة قهر القيد في عين الحسود، وتضرب ضربة القهر على المستحسن، فتلك العين عين الحق لاغير.

٤٧- وقال ﷺ: لا طيرة، وخيرها الفأل. قالوا: وما الفأل؟ قال: الكلمة الصالحة يسمعا أحدكم^٣.

أشار إلى ما نطق به الحق على السنة الخلق في وقت كشوف الخطاب وبروزه من كلمات العادات، وهي لسمع المراقبين يسمعون من السنة شتى صالحات

﴿ داود، ج ٢، ص ١٤٤؛ سنن الترمذي، ج ٢، ص ٣٥١

١. الطرائف، ص ٢٢٠؛ بحار الأنوار، ج ٨٣، ص ٢٤٥؛ باندي اختلاف؛ صحيح البخاري، ج ٧، ص ٦٤؛ مسند أحمد، ج ١، ص ١٠٤؛ سنن الدارمي، ج ٢، ص ٢٨٤؛ أيضاً صحيح البخاري، ج ٤، ص ٨٢، وفي الثلاثة الأخيرة: «... ولا صورة».

٢. دعائم الاسلام، ج ٢، ص ١٤١؛ نهج البلاغه، ص ٥٤٦؛ مسند أحمد، ج ١، ص ٢٧٤ و ص ٢٩٤ و ج ٢، ص ٣١٩ و ج ٣، ص ٤٤٧؛ صحيح البخاري، ج ٧، ص ٢٤ و ص ٦٤؛ صحيح مسلم، ج ٧، ص ١٣؛ سنن ابن ماجه، ج ٢، ص ١١٥٩

٣. عوالي اللثالي، ج ١، ص ١٠٣؛ زهر الربيع ص ١٢٣؛ مسند أحمد، ج ٢، ص ٢٦٦ و ص ٥٢٤؛ صحيح البخاري، ج ٧، ص ٢٧؛ صحيح مسلم، ج ٧، ص ٣٣

الخطاب .

٤٨- وقال ﷺ: الرؤيا الصالحة جزء من ستة وأربعين جزءاً من النبوة^١.
لم يرد أن الرؤيا الصالحة من العموم من نبوة الأنبياء، ومن رأى شيئاً منه فهو
معه شيء من النبوة، إنما أراد أن الرؤيا الصالحة شبه من رؤياه الذي رآه قبل
الوحي .

٤٩- وقال ﷺ: من رآني في المنام فقد رآني، فإنّ الشيطان لا يتمثل في
صورتني^٢.

ليس في صورته كثافة الإنسانيّة ولا ثقل البشريّة، لتجانسها بروحه القدسية،
فصار روحه وصورته شيئاً واحداً فخلق روحه من عالم القدس وصورته من تربة
المحبة، وهو متّصف بصفات الحقّ وخلق القدم، وليس للشيطان سبيل إلى تمثيله
بصورة؛ لأنه قدسيّ ربّانيّ لا يدخل في مرآة خيال إبليس. ولم يطلق إبليس أن
يتمثل جماله ﷺ بصورة من الصور؛ لاتصافه بوصف الحقّ، لأنه في عين الجمع
يتجلّى الحقّ منه للعالم، والحقّ ليس له مثل: «ليس كمثله شيء» لذلك:
٥٠- قال ﷺ: من رآني فقد رأى الحق

أشار إلى مقام الالتباس وعين الجمع، أي كنت مرآة جمال الحقّ بكشف جلاله
في نفسي لمن له بصر الحقيقة. وهكذا:

٥١- قال ﷺ: من عرفني فقد عرف الحقّ

أي أنا لباس فعل نور الأزل ومشكاة سنا القِدَم، ومن عرفني فقد عرف صنع
الخاصّ، ومن عرف صنع الخاصّ فقد عرف الصفة، ومن عرف الصفة عرف

١. مفاتيح الغيب، ص ٦٠٩، المحجّة البيضاء، ج ٨، ص ٣١٣؛ بحار الأنوار، ج ٦١، ص ١٧٨؛ مسند أحمد،

ج ٢، ص ٣٦٩ و ص ٤٩. وفي الأخير «... من سبعين جزءاً...».

٢. المسنّمات، ص ١٢؛ دار السلام ج ٤، ص ٢٧٦؛ مسند أحمد، ج ٣، ص ٣٥٠؛ صحيح البخاري، ج ٧،

الذات، قال تعالى: ﴿مثل نوره كمشكاة﴾ وإذا رأى نفسه متجانس روحه وكذلك جميع الأنبياء والرسل.

٥٢- قال ﷺ: نحن معاشر الأنبياء أرواحنا أجسادنا^١.

أي تجلّى الحق بالذات لأرواحنا، وبالصفات لأجسادنا، فمازج أرواحنا بأجسادنا وأحياهما بحياته، فصارت أرواحنا أجسادنا وأجسادنا أرواحنا، لانموت ولكن ننقل من دار إلى دار. قال تعالى: ﴿بل أحياء عند ربهم﴾.

وأيضاً: أي أرواحنا تخرج من عالم الملكوت وأجسادنا من تراب أرض الجبروت فأرواحنا كالأجساد وأجسادنا كالأرواح، قيل خُلق صورة آدم من تراب تحت العرش وروحه من نور الملكوت وأيضاً فإن الله تعالى خلق أرواحنا قبل أجسادنا ثم صور أجسادنا شبه أرواحنا، فمن رأنا في المنام رأى أرواحنا، ومن رأى أرواحنا فكأنها رأى أجسادنا أحياء؛ لأن أرواحنا مثل أجسادنا في الصورة.

٥٣- وقال ﷺ: إن من البيان لسحراً، ومن العلم جهلاً^٢.

أي إن من كشف علم المبهم من أهل الفصاحة في مقام المعرفة كالسحر في ظهوره بنعت الواقعه من التأثير، وإن من علم الدقائق في دقته وإبهامه كالجهل من قلة إدراك الخواطر منه. ورب علم من أحكام الصفات ومعرفة شواهد الغيوب جهلاً عند قوم.

وأيضاً: أي من المعرفة [ما] يفضي إلى النكرة؛ ولأن من كان أعرف بالله يكون جهله بالله أكثر، لأن معرفته لانهاية لها، والمعرفة في ضمنها نكرة، ونكرته في ضمنها معرفة. وهو قول الصديق ﷺ: العجز عن درك الإدراك إدراك.

١. لم يوجد في المصادر

٢. تحف العقول، ص ٥٧؛ الأشعثيات، ص ٢٣٠؛ النوادر، ص ٢٦؛ كنز العمال، ج ٣، ص ٥٧٩

٥٤- وقال ﷺ: إذا رأيتم المدّاحين فأحثوا في وجوههم التراب^١.

أي أعطوهم الدنيا لأنها تراب يقني. وفيه رمز من إشارات العارفين. وأنا أقول: التراب في وجه من مدح القِدَم بلسان الحدث، ومن يحصي ثناءه، حيث قال سيّد العارفين: لا أحصي ثناءً عليك، قطع لسان الثناء بمقراض التنزيه عند مشاهدة القديم مع جلالاته وفصاحته بحكم التوحيد، بما أخبر عن نفسه بقوة تحقيق العبادة عن صفات الألوهية.

٥٥- وقال ﷺ: بُعِثَتْ بِجَوامِعِ الكَلِمِ^٢.

أي بُعِثَتْ بألسنة الصفات وكلمات المقامات، من بحر حقائق الذات. ينطق الحقّ بلساني، ولساني لسان الحق الذي تكلم به للخلق. وهو إشارة عين الجمع، وجوامع كلماته خطاب البحر الأزلي الذي قال تعالى: ﴿قل لو كان البحر مداداً لكلمات ربي﴾.

٥٦- وقال ﷺ: إن أكرمكم عند الله أتقاكم^٣.

أي أتقاكم بالله عمّا دون الله.

٥٧- وقال ﷺ: المؤمن مرآة المؤمن^٤.

أي قلب المؤمن مرآة قلب المؤمن، رأى في نفس المؤمن ما رأى في نفسه من

١. الطرائف، ص ٤٩٢؛ روض الجنان وروح الجنان، ص ١٨٢؛ مسند أحمد، ج ٢، ص ٩٤ و ج ٦، ص ٥؛ صحيح مسلم، ج ٨، ص ٢٢٨
 ٢. سنن النسائي، ج ٦، ص ٤٣؛ مسند أحمد، ج ٢، ص ٤٥٥؛ صحيح البخاري، ج ٤، ص ١٢ و ج ٨، ص ٧٦ و ص ١٣٨؛ صحيح مسلم، ج ٢، ص ٦٤
 ٣. الغيايات، ص ٢٠٤؛ مستدرک الوسائل ج ١١، ص ١٧٥؛ صحيح البخاري، ج ٤، ص ١٥٣؛ مستدرک الحاكم، ج ٢، ص ٤٦٤، ولا يخفى أنّ هذه آية (الحجرات ١٣) قد استشهد النبي ﷺ بها وورد في مسانيد الحديث.
 ٤. تنبيه الخواطر (مجموعة ورام)، ص ٩٦؛ المحجّة البيضاء، ج ٣، ص ٣٣٤؛ سنن أبي داود، ج ٢، ص ٤٦٠؛ السنن الكبرى، ج ٨، ص ١٦٧؛ كنز العمال، ج ١، ص ١٤١

الآفات الشيطانية، فيداويها بالهمّة، ورأى في قلب المؤمن ما رأى في قلبه بعين الفراسة من المقامات والأحوال والكشف والأسرار، فيفرح بها منةً لله ويشكر بفضل الله، فصار المؤمن محلّه من جميع الجهات.

٥٨- كذلك قال ﷺ: اتقوا فراسة المؤمن، فإنه ينظر بنور الله^١.

أي ينظر بنور الغيوب ما في القلوب، ويرى بكحل الصفات حقائق الآيات؛ لأنه سراج الله في أرضه، وجاسوسه بين خلقه، يبصر بعين الله خطرات أهل الامتحان، وإلقاء الشيطان.

٥٩- وقال ﷺ: الأرواح جنود مجنّدة، فما تعارف منها ائتلف، وما تناكر منها اختلف^٢.

الأرواح قسمان: قسم منها أهل النكرات، وقسم منها أهل المعارف. أهل النكرة وقعت في حجاب الخذلان فاختلفت بأهل الإيمان، وأهل المعارف منها وقعت في مقام المشاهدة والعرفان فائتلفت بقدر موافقة المقامات والحالات. هكذا تلك الطائفتان من بدو الأزل إلى الأبد، فإذا كان من نعت التعارف ائتلاف صار من القلوب إلى القلوب روازن المكاشفات والفراسات، كما قال - عليه الصلاة والسلام - : «من القلب إلى القلب روزنة». روزنة القلب فتح بصر السرّ إلى عالم الغيب، وانغراس عروق أشجار المحبة في قلوب أهل الموافقة بالمعرفة إذا هبت عنها رياح الألفة تهتزّ أغصانها بالمحبة. وهذه صفة المتحابين في الله الذين وصفهم الله تعالى فيما أخبرنا عنه - عليه الصلاة والسلام - بقوله: وجبت محبتي

١. بصائر الدرجات، ص ٣٥٧؛ الأمالي، ج ١، ص ٣٠٠؛ اختيار مصباح السالكين، ص ٩٨؛ سنن الترمذي، ج ٤، ص ٣٦٠؛ مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج ١٠، ص ٢٦٨؛ كنز العمال، ج ١١، ص ٨٨.
٢. مصباح الشريعة، ص ١٥٦؛ أصل جعفر بن محمد الحضرمي، ص ٦٨؛ مروج الذهب، ج ٢، ص ٣٠١؛ مسند أحمد، ج ٢، ص ٢٩٥ و ٥٢٧؛ صحيح البخاري، ج ٤، ص ١٠٤؛ صحيح مسلم، ج ٨، ص ٤١؛ مستدرک الحاكم، ج ٤، ص ٤٢٠.

للمتحابين في والمتجالسين في والمتزاورين في والمتبازلين في، أي وجبت محبتي في الأزل لهم قبل وجودهم، فظهرت أنوارها في موافقتهم، قال تعالى: ﴿يحبهم ويحبونه﴾ المتحابين بالمحبة لمشاهدتي، والمتجالسين بالمحبة في مقام أنسي، والمتزاورين بالمحبة لحقائق شوقي، والمتبازلين أنفسهم بمكافاة مشاهدتي.

٦٠- وقال ﷺ: حسن الظن من حسن العبادة^١.

إذا حسنت العبادة صفا الإيمان، وإذا صفا الإيمان صفا اليقين، وإذا صفا اليقين حصل حسن الرجاء في العبد ويظن في الله ما في خلقه من كرم القدم.

٦١- قال ﷺ: الإثم ما حاك في صدرك وكرهت أن يطلع عليه الناس، والبر ما اطمان به صدرك أو قلبك^٢.

الإثم هو اجس النفس، وهي يحك الصدور بنعت التنغيص والاضطراب والضيق والتشويش؛ لأنها ثقيلة على الأرواح. والبر لطائف الغيب ممزوجة بنور الذكر، فتطمئن به القلوب وتفتح به الغيوب، قال تعالى: ﴿ألا بذكر الله تطمئن القلوب﴾.

٦٢- وقال ﷺ: إن الله جميل يحب الجمال^٣.

يحب جمال الباطن من المحبة والمعرفة واليقين، وجمال الظاهر من الخشوع

١. روض الجنان وروح الجنان، ص ٧٠؛ شرح شهاب الأخبار، ص ٣٥٧؛ مسند أحمد، ج ٢، ص ٢٩٧ و ص ٣٠٤ و ص ٤٠٧؛ سنن أبي داود، ج ٢، ص ٤٧٥

٢. ورد مع اختلاف يسير في التبيان، ج ١، ص ٣٣٥؛ كنز الدقائق، ج ٢، ص ٧٠؛ مسند أحمد، ص ١٨٢ و مستدرك الحاكم، ج ٢، ص ١٤ و كنز العمال، ج ٣، ص ٧ وفي كل الثلاثة هكذا: «البر حسن الخلق والآثم ما حاك في صدرك وكرهت ان يطلع الناس عليه». أيضاً مسند أحمد، ج ٤، ص ٢٢٧ و كنز العمال، ج ٣، ص ٤٣٢ وفيهما: «البر ما انشرح له صدرك والآثم ما حاك في...».

٣. الكافي، ج ٦، ص ٤٣٨؛ عوالي اللئالي، ج ١، ص ٣٢١؛ مستدرك الحاكم، ج ١، ص ٢٦ و كنز العمال، ج ٣، ص ٥٣٣ وفي كلاهما: «والله جميل يحب الجمال».

والخضوع. من رأى جماله يكون صاحب الجمال، ويستأنس بكل مليح.

٦٣- وعن أبي ذر قال: قيل لرسول الله ﷺ أرأيت الرجل يعمل العمل من الخير ويحمده الناس عليه؟ قال ﷺ: تلك عاجل بشرى المؤمن^١.

أي إنَّ العبد المخلص إذا خرج من رؤية الخلق والعمل، ويعمل لله بنعت رؤيته ومشاهدته، جزاه الله بالثناء الحسن في الدنيا والآخرة من ألسنة كل صديق، كما سأل الخليل عليه السلام قال: «واجعل لي لسان صدق في الآخرين».

٦٤- وعن أبي هريرة عليه السلام قال: قلت: يا رسول الله، بينا أنا في بيتي في مُصَلِّي إِذْ دَخَلَ عَلَيَّ رَجُلٌ فَأَعْجَبَنِي الْحَالُ الَّتِي رَأَيْتُ عَلَيْهَا. فَقَالَ ﷺ: رَحِمَكَ اللَّهُ - أَبَا هُرَيْرَةَ - لَكَ أَجْرَانِ: أَجْر السِّرِّ، وَأَجْر الْعَلَانِيَةِ^٢.

هذا حال من بلغ صفاء الأحوال وصدق الأعمال، وافقت نفسه روحه بسقوطها عن رؤية الخلق، واطمأنت بصفاء الذكر وفرحت بعبودية خالقها، فإذا ظهر حالها بالعبودية عند الخلق فرحت، تفرح بالله وتتفاخر بعبوديته إذ كانت موسومة بسمه أعلام الربوبية.

٦٥- وقال ﷺ: إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ شُرَّةً، وَلِكُلِّ شُرَّةٍ فِتْرَةٌ، فَإِنْ صَاحِبُهَا سَدَّدَ وَقَارَبَ فَارْجُوهُ، وَإِنْ أُشِيرَ إِلَيْهِ بِالْإِصْبَعِ فَلَاتَعْدُوهُ^٣.

أشار إلى نفرة النفس عن العبادة الكثيرة، فإنَّ تتابع أثقالها وتراكم شدتها على النفس شرّة إذا تجاوزت عن الحدِّ، فتُفضي تلك الشرّة إلى الفترة عن كليتها. فإذا سدّد صاحبها بنشاط القلب في العبادة، ووجدان صفائها عند مشاهدة الحقِّ،

١. معاني الأخبار، ص ٣٢٢؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ٥٥؛ مستند أحمد، ج ٥، ص ١٥٧ و ١٦٨؛ صحيح

مسلم، ج ٨، ص ٤٤؛ كنز العمال، ج ٣، ص ٦٧٦، ح ٨٤٣٣

٢. [الحقائق، ص ٨٧] البته رحمك الله - أبا هريرة - راندارد.

٣. قد ورد بألفاظ مختلفة في عوالي اللئالي، ج ٣، ص ٢٩٦؛ الكافي، ج ٢، ص ٨٦؛ سنن الترمذي، ج ٤،

ص ٥٢؛ كنز العمال، ج ٣، ص ٣٦، ح ٥٣٤٩

فالولاية منه مرجوة، وإن بقي في الفترة وضرب شرة النفس وشهر نفسه بالسمت الأول ويكون معروفاً بالزهد والرياضة، ويقع في فضول القبول فلا يعد من العارفين ولا من المريرين.

٦٦- وقال ﷺ: والذي نفسي بيده، لو تعلمون ما أعلم لضحكتم قليلاً ولبكيتم كثيراً^١.

أي ما علمت من عجائب الصفات وعالم القهريات واللطفيات، ومشاهدة جلال الله وشوقه إليكم لو أنكم تعلمون من هذه الخصائص التي استأثر الله لبكيتم من الشوق إلى لقائه والخوف من عظمته، حتى صارت دموعكم دماءً. وهذا إشارة إلى ما خصه الله تعالى من أسراره العجيبة وعلومه الغريبة قال تعالى: ﴿فأوحى إلى عبده ما أوحى﴾ وقال: ﴿ما كذب الفؤاد ما رأى﴾.

٦٧- وقال ﷺ: شئيتني هوداً وأخواتها^٢.

قد إشارة عليه الصلاة والسلام إلى مقام الاستقامة الذي أمره الله تعالى أن يستقيم فيه حيث قال: ﴿فاستقم كما أمرت﴾ واستعمال سنة إخوانه من المرسلين التي قصها في أخوات هود، وهو قوله تعالى في قصة إبراهيم ولوط ويونس وهود وإسحاق وإسماعيل ويعقوب ويوسف - عليهم السلام - ومقام الاستقامة أداء حقيقة العبودية في منزل رؤية الربوبية. وأيضاً: أي شئيتني ذكر ما نزل بالأمم الماضية واهتمامي لجهة أمتي.

٦٨- وقال ﷺ: يدخل الجنة أقوام أفندتهم مثل أفئدة الطير^٣.

١. روض الجنان وروح الجنان، ص ٣١٤؛ تنبيه الخواطر (مجموعة ورام)، ص ١٣٤؛ مسند أحمد، ج ٢، ص ٥٠٢ و ٤٣٢ و ٤٥٣؛ سنن نسائي، ج ٣، ص ١٥٢
٢. كنز الدقائق، ج ٦، ص ١١٩؛ التبيان، ج ١٠، ص ٢٨٨؛ مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج ٧، ص ٣٧؛ كنز العمال، ج ١، ص ٥٧٣، ح ٢٥٨٦
٣. كنز الدقائق، ج ٦، ص ١١٩؛ التبيان، ج ١٠، ص ٢٨٨؛ كنز العمال، ج ١، ص ٢٤١، ح ١٢٠٨

وصف قوماً من أبدال أمتة الذين لا يعرفون أحوال الدنيا ولا يتحدون بأهلها من سلامة صدورهم واضطراب قلوبهم من آفاتهما، كما يخاف الطير من المضرات. قلوبهم روحانية بروح الملكوت، وأرواحهم ربانية بأنوار الجبروت، يدخلون جنة المشاهدة بلامجاهدة، وهم كالصبيان الذين لا يجري عليهم قلم التكليف من سكونهم بالله عن غير الله.

٦٩- وقال ﷺ: نحن أولى بالشك من إبراهيم إذ قال: «رب أرني كيف تحيي

الموتى»^١.

فيه معنيان: أولهما أنه تواضع عليه الصلاة والسلام كعادته، أي كان إبراهيم في درجة اليقين على محل تحقيق المشاهدة حيث قال تعالى: «وكذلك نرى إبراهيم ملكوت السموات والأرض» وليس كان هو في الشك إنما سأل رؤية الصرف في مقام الالتباس في قوله: «أرني كيف تحيي الموتى» استعمل الأدب في مقام الانبساط، ولم يكن كموسى عليه السلام في إسقاط الحشمة عند قوله: «أرني انظر إليك» ونحن أولى بالشك إذ كنا في بدء أمرنا نقول: زمّلوني. ويمكن أنه أشار على اضطراب بواطن أمتة.

والمعنى الآخر: أي نحن أولى بالشك لأنني غائب في قفار القدم فإن في سطوات الكبرياء، فانتهى سرّي إلى أنني لم أكن بعد ذلك شيئاً مذكوراً في سرادق الكبرياء، لتراكم نكرات كنه القِدَم عليّ، فألبستى الحقّ نعوت الألوهية وأخرجني من النكرة إلى وصف الجمع فبلغ حالي في الإمامية إلى أمر ظننت أنني هو، فترددت بين العبودية والربوبية، فأنا أولى بالشك؛ لأن من كان أقرب من القِدَم فيكون حجاب الغيرة إليه أقرب فأنا أولى بالله وبمعرفته وبالنكرة والحيرة عن

١. الطرائف، ص ٣٦٢؛ إحقاق الحق، ج ٢، ص ٢٥٠؛ صحيح البخاري، ج ٥، ص ١٦٣؛ صحيح مسلم، ج ١، ص ٩٢ و ج ٧، ص ٩٨ وفي كلاهما: «نحن أحق بالشك من إبراهيم، إذ قال رب أرني كيف تحيي الموتى».

إدراك سرّ ألوهية القَدَم.

٧٠- وقال ﷺ: يرحم الله لوطاً لقد كان يأوي إلى ركن شديد^١.

ترحم - عليه الصلاة والسلام - على أخيه لوط عليه السلام في حال احتجاجه عند صدمات قهر الامتحان عن رؤية عزة القَدَم، التي هي ركن سلطان الكبرياء الذي هو مأوى جميع العارفين. ثم أخبر أنه يأوي إليه بعد سكونه عن الاضطراب، وأدرك مافاته من عيان القدم. وهذا إشارة إلى تمكينه - عليه الصلاة والسلام - في مشاهدة عظمة الله وكبريائه في جميع أوقاته.

٧١- وقال ﷺ: لو لبثت في السجن طول ما لبث يوسف عليه السلام لأجبت الداعي^٢.

فيه إشارة إلى تمكين يوسف - عليه السلام - ورفقه وتؤدته، وتواضع في هذه الكلمة - عليه الصلاة والسلام - كما كانت عادته. وفيه إشارة إلى غاية صفاء قلبه ورقّة أحواله ولطافة أنسه، أي لو كنت مكان يوسف لأجبت الداعي؛ لأنّي أطف من يوسف في مقام الأنس بمشاهدة الجمال والجلال، والرفاهية مقامي فأوثر صفاء أنسي ومشاهدتي على امتحان بلائي ومجاهدتي في السجن لأنّ المجاهدة مقام المريدين والمشاهدة مقام العارفين. وأيضاً: أي كان يوسف عليه السلام يريد براءة نفسه عن سوء المقال لإعلامه قومه طهارته في مقام النبوة عن المساوي، ولو كنت مكانه لأبالي بحديث الخلق إذا كان بيني وبين الله صدق. هو كان في مقام الأمر، وأنا في مقام التوكّل، وليس التدبير بالعلم كالتوكّل.

٧٢- وقال ﷺ: في حكاية موسى عليه السلام فيما آذاه بنو إسرائيل في قولهم: إن موسى

١. ورد مع اختلاف يسير في رياض السالكين، ج ١، ص ١٤٧؛ كنز الدقائق، ج ٦، ص ٢٠٣؛ صحيح البخاري، ج ٤، ص ١١٩ و ج ٥، ص ٢١٧؛ صحيح مسلم، ج ١، ص ٩٢ و ج ٧، ص ٩٨؛ سنن ابن ماجه، ج ٢، ص ١٣٦
٢. مسند أحمد، ج ٢، ص ٣٢٦؛ صحيح البخاري، ج ٤، ص ١١٩ و ج ٥، ص ٢١٧؛ سنن ابن ماجه، ج ٢، ص ١٣٦

«أَدْرَهُ» لَأَنَّ مُوسَى ﷺ كَانَ رَجُلًا حَيِيًّا سَتِيرًا لَا يُرَى مِنْ جِلْدِهِ شَيْءٌ اسْتَحْيَاءً، وَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَرَادَ أَنْ يَبْرِئَهُ فَخَلَعَ يَوْمًا وَحْدَهُ لِيُغْتَسَلَ فَوَضَعَ ثَوْبَهُ عَلَى حَجَرٍ فَفَرَزَ الْحَجَرُ بِثَوْبِهِ، فَجَمَعَ مُوسَى ﷺ فِي أَثَرِهِ فَقَالَ: ثَوْبِي يَا حَجَرُ ثَوْبِي يَا حَجَرُ، ثَوْبِي يَا حَجَرُ، حَتَّى انْتَهَى إِلَى مَلَإِ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَرَأَوْهُ عَرِيَانَ أَحْسَنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ، وَقَالُوا: وَاللَّهِ مَا بِمُوسَى مِنْ بَأْسٍ. وَأَخَذَ ثَوْبَهُ فَطَفِقَ بِالْحَجَرِ ضَرْبًا فَوَاللَّهِ إِنَّ بِالْحَجَرِ نُدْبًا مِنْ أَثَرِ ضَرْبِهِ ثَلَاثًا أَوْ أَرْبَعًا أَوْ خَمْسًا^١.

فيه إشارة إلى سلطنة موسى وعربدته مع الحق وانبساطه به، إذ ضرب عصاه إلى فعل الملتبس بالصفة في مقام الجمع، فإن الحجر من صفات الفعل على صفة الخاص في عين الجمع. وأيضاً: أي لو كنت مكان موسى ما ضربت الحجر، فإن الحجر هو هو في مقام عين الجمع، وما خاصمت مع الحق لأنني شاهد علمه وما أراد بي. وهذا غاية التسليم في مراد الحق، أي كان موسى في رؤية الفعل، وأنا في رؤية الذات والصفات.

٧٣- وقال ﷺ: بينا أيوب يغتسل عريانا فخرّ عليه جرادٌ من ذهب، فجعل أيوب يحتشي في ثوبه، فناداه ربه: يا أيوب ألم أغنِكَ عما ترى؟ قال: بلى وعزّتك، ولكن لا غناء بي عن بركتك^٢.

أشار - عليه الصلاة والسلام - إلى محبة أيوب صنيع ربه ومعروفه من غاية محبته لربه. وأيضاً: لو كنت مكانه اشتغلت بالمعطي عن العطاء، لأن ما منه حجاب فيما فيه تعالى وتبارك.

٧٤- وقال ﷺ: لا تفضّلوني على أخي يونس^٣.

١. سنن ترمذي، ج ٥، ص ٣٩؛ سنن الكبرى، ج ١، ص ١٩٨؛ صحيح مسلم، ج ٧، ص ٩٩. مع اختلاف يسير.
٢. سنن نسائي، ج ١، ص ٢٠١؛ مسند أحمد، ج ٢، ص ٣١٤؛ صحيح البخاري، ج ١، ص ٧٤ و ٧٤، ص ١٩٧.
٣. لا يوجد هذا الحديث في مصادر العامة. وفي إحقاق الحق، ج ٢، ص ٢٥١ وبحار الأنوار، ج ٢٩، ص ٢٥٩.

هذا إشارة التواضع وشرف مرتبة يونس؛ لأن معراجة كان في بطن الحوت، ومعراج النبي ﷺ فوق العرش، أي: إن الله تعالى واحد رآه يونس في بطن الحوت كما رأته فوق العرش، النبوة واحدة والرؤية واحدة، وإن كنت أقرب منه. وهذا إشارة إلى قدرة الله تعالى وظهوره في كل شيء وعلى كل شيء.

٧٥- وقال ﷺ: جاء ملك الموت ﷻ إلى موسى ﷺ فقال له: أجب ربك. قال: فلطم موسى عين ملك الموت وقد فقأها، قال: فرجع الملك إلى الله فقال: إنك أرسلتني إلى عبد لك لا يريد الموت، وقد فقأ عيني. قال: فردَّ الله إليه عينه. الحديث^١.

فيه إشارة إلى فضل الأنبياء على الملائكة. وأما فقأ عين الملك: إن الله تعالى قادر عليه وإن كان روحانياً غير جسماني، وفي الروحاني لا يكون طمس العين من اليد الجسماني ولطمه، لكن لطمه موسى بيده الروحانية فأثر الروحاني في الروحاني. وأيضاً إن ملك الموت أتى إلى موسى بصورة الأدمي وكان في الظاهر فقأ عينه لا في حقيقة صفته، إنما كانت عيناً مركبة في وجهه على سبيل المثال لا على سبيل الحقيقة.

وفيه إشارة إلى أن الملائكة بصورة الأدميين وطمس أعينهم ممكن، ألا ترى إلا قوله - عليه الصلاة والسلام - فردَّ الله عينه. وأما لطم موسى عين ملك الموت من حكم النبوة علم أن الله تعالى متى يقبض روحه فأتى ملك الموت إليه بغير وقته فضربه حدة عليه، وإعلامه بأنه لم يأت إليه بوقت أجله، ألا ترى إلى رجوعه إلى الحضرة ولبث زمانه في مُضِيهِ ومجيئهِ. وفيه إشارة أخرى، أي لو كنت مكان موسى لأجبت ملك الموت، واخترت مراد الحق على مرادى؛ لأن ذلك يقتضي حقيقة التوكل والرضى، وأنا أشد شوقاً إلى جمال الله من موسى، والمشتاق يحب

«ورد بلفظ: «ألا تفضلوني على يونس».

١. مسند أحمد، ج ٢، ص ٣١٥ و ٣٥١؛ صحيح مسلم، ج ٧، ص ١٠٠ مع اختلاف يسير.

لقاء حبيبه .

٧٦- وقال ﷺ : كنتُ نبياً و آدم بين الماء والطين^١ .

أي كنت مصطفي بالنبوة قبل خلق آدم، وكما كنت مقدماً بالروح كنت مقدماً بالنبوة؛ لأن الله تعالى خلق روحه قبل جميع الأرواح كما روي في الحديث. وفيه سرٌ خفي، أي كنت نبياً من الله في بدء الأمر إلى جميع أرواح الأنبياء والأولياء وأخبرتها من الحق سبحانه بأسرار الملك والملكوت فأسلمت الأرواح على روحي، فكان - صلى الله عليه وسلم - إذا جلس يتحدث يكثر أن يرفع طرفه إلى السماء، كان - عليه الصلاة والسلام - في محلّ إجلال الله ورؤية عظمته بنعت المراقبة والحياء، وفيه إشارة إلى غلبة محبته واشتياقه إلى ربه .

٧٧- وقال ﷺ - لعلي بن أبي طالب عليه السلام -: أنت مني بمنزلة هارون من موسى،

غير أن لا نبي بعدي^٢ .

فيه إشارة إلى مقام شرف ولاية علي - رضي الله عنه - ووزارته للنبي - صلى الله عليه وسلم - واتحاده في الأخوة كما قال لعلي : أنت مني وأنا منك، أي ولايتك ونبوتك شقائقان. ألاترى إلى قوله: أنا دار الحكمة وعلي بابها، أي الولاية باب النبوة، وكان علي عليه السلام مخصوصاً بالعلم اللدني وخصائص أحكام النبوة التي سمعها من النبي ﷺ

٧٨- وقال ﷺ : فاطمة بضعة مني^٣ .

١. نص النصوص، ص ٤٦؛ عوالي اللئالي، ج ٤، ص ١٢١؛ مستدرک الحاكم، ج ٢، ص ٦٠٩؛ كنز العمال، ج ١١، ص ٤٠٩ و ٤٥٠؛ في الأخيرين بهذا اللفظ «كنت نبياً و آدم بين الروح والجسد» .

٢. معاني الأخبار، ج ٧٤؛ العمدة، ص ٢٨٥؛ مستدرک أحمد، ج ٣، ص ٣٢ و ج ٦، ص ٣٦٩ و ٤٣٨؛ صحيح مسلم، ج ٧، ص ١٢٠

٣. الأمالي، ص ٢٦٠؛ الطرائف، ص ٢٦٢؛ مستدرک أحمد، ج ٤، ص ٣٢٦؛ صحيح البخاري، ج ٤، ص ٢١٠ و ٢١٢؛ صحيح مسلم، ج ٧، ص ١٤١؛ سنن ترمذي، ج ٥، ص ٣٦٠

كانت ﷺ باتحادها بالنبوي ﷺ من جميع أولاده ﷺ لأن منها انشعبت لآلئ بحار النبوة، وكان لها مقام في الولاية التي هي جوهرة من بحر النبوة.

٧٩- وقال ﷺ : مثل أمتي مثل المطر لا يدرى أوله خير أم آخره^١

فيه توجيه أمته وأسلافها والغابرين إلى يوم القيامة منها، وأن الولاية لا تتغير بالزمان والمكان؛ لأنها موهبة الرحمن تعالى أوله وآخره واحد.

٨٠- وقال ﷺ : أعدى عدوك الذي بين جنبيك^٢.

أي أعدى بالله وبحوله وبقوته نفسك التي [هي] سارق بلد قلبك الذي بين جنبيك، فأدبها بنيران المجاهدات في طلب المشاهدات.

٨١- وقال ﷺ : لحارثة : لكل حق حقيقة، فما حقيقة إيمانك؟ فقال: عزفت نفسي

عن الدنيا، فأسهرت ليلي وأظلمات نهارتي، وكأني أنظر إلى عرش ربي بارزاً، وكأني أنظر إلى أهل الجنة في الجنة يتزاورون، وأهل النار في النار يتعاونون. قال ﷺ: عرفت فألزم^٣.

أفهمنا أن حقيقة الإيمان هو مشاهدة الغيب ورؤية عالم الجبروت والملكوت بنعت المعرفة وتبرئة النفس عن مآلوفاتها، ومعرفة مكانتها ومعالجتها بأفانين العلوم والمعاملات.

٨٢- وقال ﷺ : سل الله العفو والعافية واليقين في الدنيا والآخرة^٤.

١. عوالي اللئالي، ج ١، ص ٣٣؛ مسند أحمد، ج ٣، ص ١٣٠ و ج ٤، ص ٣١٩؛ مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ١٠، ص ٦٨

٢. تنبيه الخواطر (مجموعة ورام)، ص ٥٩؛ المحجة البيضاء، ج ٥، ص ٦؛ كنز العمال، ج ٤، ص ٤٣١، ح ١١٢٦٣ و ١١٢٦٤، وفيه: «... أعدى الأعداء نفسك التي بين جنبيك» و «... عدوك نفسك التي بين جنبيك».

٣. المحجة البيضاء، ج ٧، ص ٣٥١؛ مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ١، ص ٥٧؛ كنز العمال، ج ١٣، ص ٣٥١، ح ٣٦٩٨٨

٤. ورد مع اختلاف يسير في الكافي، ج ٥، ص ٧١؛ المحاسن، ص ٣٨٩؛ مستدرک الحاكم، ج ١، ص ٥٢٩ وفيه

العفو والعافية الخروج من جميع الامتحان، وهي في الدنيا والآخرة. واليقين في الدنيا خاصاً؛ لأن في الآخرة صار اليقين عياناً. العافية منزل الرفاهية، واليقين منزل الأُنس والمشاهدة، وهما آخر درجات المؤمنين.

٨٣- وقال ﷺ: الخلق يُبعثون على ما يموتون عليه^١.

أي على درجاتهم من المعرفة والمحبة والشوق والتوحيد والرجاء والأُنس والبسط، وسمة السعادة والشقاوة كما وسموا في الأزل بهاتين النعتين.

٨٤- وقال ﷺ في صوم الوصال: لست كأحدكم، أبيت عند ربّي، يطمعني

ويسقيني^٢.

أي أنا ملتبس بوصف الصمديّة حتى صرت صمدانيّاً مما أثر في نفسي من تجلّي صمدانيّة الحق، ويأشر سرّها سرّي حتى أكون متّحداً بها. لست كأحدكم من جهة الاتّحاد وعين الجمع، وما أشرب من بحر الأزل شراب مشاهدة الأوليّة، وما أكل من خوان مشاهدة البقاء والآخريّة، وأنتم محجبون من هذه المقامات السنيّة.

٨٥- وقال ﷺ: بعثت لإتّمم مكارم الأخلاق^٣.

أي لأتّصف بجميع صفات الحق في الدنيا، حتى أكون في الآخرة أهلاً له. ألاترى إلى قول عائشة - رضي الله عنها - حين سُئلت عن خُلُق رسول الله ﷺ فقالت: كان خلقه القرآن يعني كان موافقاً للقرآن. وأيضاً أي لأتّمم مكارم أخلاقكم، وألبسكم سناكسوة العبوديّة؛ لأنّي خرجت من سرادق الربوبيّة كاملاً بالحقّ تاماً بخُلُقه، قال تعالى: ﴿وإنّك لعلی خلق عظیم﴾.

﴿سلوا الله... في الأولى والآخرة﴾.

١. لم يوجد في مصادر العامة والخاصة

٢. المناقب، ج ١، ص ٢١٤؛ شرح على المائة كلمة، ص ٥٠؛ مسند أحمد، ج ٢، ص ٢٣٧

٣. نص النصوص، ص ١٣؛ الحقائق، ص ٦٠؛ السنن الكبرى، ج ١٠، ص ١٩٢؛ كنز العمال، ج ١١، ص ٤٢٠

٨٦- قال ﷺ: أنا أعلمكم بالله وأخشاكم منه^١.

أي أنا أعرفكم بالله بما عرفني صفاته وذاته وأعلمني كرمه وقهره، فأخشاكم منه لما علمت منه أنه لو أهلك جميع المقربين في لحظة لا يبالي به ولا يضر بملكه ذرة؛ لأنه منزّه عن وجود الخلق وعدمه. وما خفي عني مما سبق في ملكه في حقي لأن مكره قديم لا يطلع عليه غيره، وما أدري ما يفعل بي ولا بكم، فخوفي منه لعلمي به، وقلة علمي في قدره ومشيتته لأن قدره لا يطلع عليه أحد. قال: «القدر سرٌّ من أسرار الله لا يطلع عليه ملك مقرب ولا نبي مرسل». أخفى قدره لثبوت أحكامه ورسالة أنبيائه؛ لأن القدر لو ظهر تعطل الأمر وبطلت الأحكام واضمحلت رسوم النبوة.

٨٧- وقال ﷺ: خُيرت بين أن أكون نبياً ملكاً أو نبياً عبداً، فأشار إليّ جبرئيل أن تواضع، فقلت: بل أكون عبداً أشبع يوماً وأجوع ثلاثاً^٢.

هاج سرّ النبي ﷺ حين امتحنه الحقّ تعالى بمكر القِدَم من العبودية إلى الربوبية، حتى يكون فرداً متحداً بالحقّ من غاية التوحيد والعشق، فعلم جبرئيل جدّة محبته وخاف منه شكر الانبساط وما يخفى من الحال ما سبق من مكر القِدَم، فأشار إليه بالتواضع؛ لأن جناب الربوبية غيور على كلّ مدع سكران، ولا يدخل فيه أحد إلا بنعت العبودية. فأدرك - عليه الصلاة والسلام - غيرة الحقّ على الملكوت فاختار العجز، لعلمه بسلطنة الكبرياء وأن لو بلغ أحد إلى غاية الأنانية فهو مخدوع بالمكر؛ لأنّ الألوهية ممتنعة عن مطالعة الخليفة منزّهة عن الاختلاط بالحدثات.

٨٨- وروي في الحديث أنه ﷺ لبس منديلاً له علم ثم رمى بها وقال: كاد أن

١. مستدرک الحاكم، ج ١، ص ٤٧٤ وفيه «فأنا والله أعلمكم بالله وأتقاكم له».

٢. السنن الكبرى، ج ٧، ص ٤٩.

يلهيني أعلامها. وقال: ائتوني بانبجائية أبي جهم^١.

كان ﷺ في مشاهدة القدم مستغرقاً في بحر التوحيد والوحدانية، وتمكّن سرّ المحبة والعشق في قلبه، فيطلب روحه استراحة من بُرحاء أثقال التوحيد ورؤية القَدَم، ويفرّ منها إلى عالم الأنس والبسط ورؤية المستحسّنات من ملكوت الأرض والسماء، فخاف - عليه الصلاة والسلام - من احتجابه عن مقام التوحيد بالأنس في رؤية المستحسّنات حتى لا يسقط من حقّ التوحيد إلى حظ الروح من عالم الأنس؛ لأنّ المستأنس يستأنس بجميع المستحسّنات. وأيضاً خاف من غيرة الحقّ عليّ عبوديته وامتحانه، فطلب إفراد نفسه عن جميع الحظوظ في مشاهدة الحقّ؛ لذلك وصفه الحقّ تعالى قال: «ما زاغ البصر وما طغى».

٨٩- وقال ﷺ: أنا سيّد ولد آدم ولا فخر^٢.

كان - عليه صلاة والسلام - عارفاً بما اصطفاه الله تعالى من المقام المحمود ودنوّ الدنوّ، فأخبر بلسان الانبساط لكن ما سرّ بالعطاء ولا افتخر، لكن سرّ بالمعطي وافتخر به. وقوله: لا فخر، أي لا فخر بالعطاء ولكن فخري بالمعطي، وكان في مقام الانبساط لا يسقط الإحشام، وحفظ حسن الأدب في مقام البسط خوفاً من غيرة الحقّ.

٩٠- وقال ﷺ: مالي وللدنيا^٣.

أي خلقت مقدساً عن علّة الدنيا، فليست هي أهلي ولست أهلها؛ لأنّي من جنّان الملكوت وأنا طير بساطين الجبروت.

١. لم يوجد في مصادر العامة والخاصة.

٢. التفضيل، ص ١٢؛ الخرائج و الجرائح، ج ٢، ص ٨٧٦؛ إرشاد القلوب، ص ٢٣١؛ مستند أحمد، ج ١،

ص ٢٨١؛ سنن ابن ماجه، ج ٢، ص ١٤٤٠؛ مستدرک الحاكم، ج ٢، ص ٦٠٥

٣. الكافي، ج ٢، ص ١٣٤؛ كشف الغمة، ج ١، ص ١٠؛ مستدرک الحاكم، ج ٤، ص ٣١٠

٩١- وقال ﷺ في دعواته : اللهم اكفني كفالة الوليد وواقية كواقية الوليد، لا تكلني إلى نفسي طرفة عين^١.
أظهر من نفسه صدق اللجا وإظهار الفقر وصدق الفاقة إليه والاستكانة بين يديه، بلا مشاهدة حركة من حركاته ولا إضافة فعل إلى نفسه؛ لأنه شاهد عين القدم بنعت قوة جبروته وحول ملكوته بعين الله، ورأى قهره شاملاً لكل ذرة من العرش إلى الثرى، ولم ير الكون في جناب القدم شيئاً، فأعجز نفسه في ميادين العبودية عند سلطان الربوبية، وفر منه إليه واستعاذ به منه، حتى لا يفني في بقائه ولا يضمحل في قهره.

٩٢- وقال ﷺ عند موته : واكرباه^٢.

وقع في نور قدس المشاهدة، ورأى من عجائب جلال الحق وجماله، فحزن لمافات منه في أداء رسالته واشتغاله بأتمته في بعض أنفاسه وما لم يدرك من عين الوحدايته في طول عمره، فأراد دوام مشاهدة جلال القديم من بدو ولادته إلى وقت وفاته، فإذا كان لم يكن كذلك اشتد عليه خروجه من الدنيا.
وأيضاً لما انكشفت له بحار عظمة الذات والصفات عند معاينة الحق تحير فيها، وعلم أنها غير مدركة بأبصار أهل الحدثن فقال: واكرباه، من قلة إدراكي عين القدم وغاية ضعف بشرتي فيما لا غاية له من عظمة بقائه وسلطان كبريائه.
وأيضاً رأى الخلق محجوبين عن ذلك الجمال والجلال، فحزن لامته فقال واكرباه أي على أمتي إذا هم ممنوعون عن نعمة هذه المشاهدة. وأيضاً اشتدت المنية عليه لمبادرته إلى ما لاحظ عند الموت من كمال مقامه في سرادق مجد الكبرياء فقال : واكرباه من البقاء في الدنيا، شوقاً منه إلى وُصلة الحق بالكليّة

١. لم يوجد في مصادر العامة والخاصة.

٢. مشير الأحران، ص ١١٥

بلا تردّد البشريّة.

وأيضاً أي واكرباه من تقصيري في العبوديّة وقلة أدائي حقّ الربوبيّة، وهذا عند معاينة الحقّ.

٩٣- وقال ﷺ: لي مع الله وقت لا يسعني فيه ملك مقرّب ولا نبي مرسل^١. أشار إلى تمكينه في وقت كشوف المشاهدة وانتقاله واستغراقه في بحار الوحدة والقَدَم، إذ لا يبقى فيه أثر البشريّة والكونين، وهو محل استقامته في مشهد التمكين الذي أخبر الله تعالى عنه من مقامه في وصلة الأصليّة بقوله: «دنا فتدلّى فكان قاب قوسين أو أدنى» وليس هناك مقام جبرئيل وإسرافيل وجميع الكروبين، ولا مقام الصفيّ آدم والخليل والكريم ومنّ دونهم من جميع الأنبياء ﷺ وكان هو خاصّاً به دون غيره، كما أخبر - عليه الصلاة والسلام - عنه قال: «هو المقام المحمود الذي خصّني الله به». وكان أكثر أوقاته كذلك، لكن الله رده إلى تأديب أمته في بعض الأوقات ليُجري عليه أحكام التلوين، ولثلا يذوب في نيران كبرياء الأزل.

٩٤- وقال ﷺ: رزقي تحت ظلّ سيفي^٢.

رزقه مشاهدة الحقّ، وسيفه كشف جماله.

٩٥- وقال ﷺ: إذا رأيتم أهل البلاء فاسألوا العافية^٣.

البلاء هو المجاهدة واهله أهل الامتحان، والعافية المشاهدة وأهلها أهل العيان.

١. نص النصوص، ص ١٦٩؛ روضة المتقين، ج ١٣، ص ٨.

٢. اخلاق محسني، ص ١٠٥؛ منهج الصادقين، ج ١٠، ص ٢٧٧؛ مسند أحمد، ج ٢، ص ٥٠؛ مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج ٥، ص ٢٦٧ و ج ٦، ص ٤٩ وفي كلاهما لفظة «رمحي» بدل «سيفي».

٣. جاويدان خرد، ص ١١٩، مجموع الغرائب و موضوع الرغائب، ص ٤٠٧ فيه «إذا رأيتم أهل البلاء فاسألوا ربكم العافية».

٩٦- وقال ﷺ : سائل العلماء وخالف الحكماء، وجالس الكبراء^١.

سائل العلماء أحكام الشريعة و خالف [الحكماء] لإحكام الطريقة، وجالس الكبراء بأحكام الحقيقة. العلماء المجاهدون والحكماء السالكون والكبراء المحدثون. علم العلماء علم الإيمان، وعلم الحكماء علم الإيقان، وعلم الكبراء علم العرفان. لم يأمره من العلماء إلا السؤال عنهم لأنهم أهل البداية في طريق الأحوال، لم يعلموا إلا علم المعاملات. وأمره باختلاط الحكماء لأنهم أهل الوسط، ولم يعلموا إلا حكم السلوك. وأمره بمجالسة الكبراء لأنهم أهل التمكين، وعندهم جميع المراد، ينظرون بنور الحق، وينطقون عن الحق بالحق.

٩٧- وقال ﷺ : المؤمن من يسره حسنته ويسوؤه سيئته^٢.

حسنته هو مشاهدة الحق تعالى يسره جلاله وجماله، وسيئته: نفسه التي يحتجب بها عند الامتحان.

٩٨- وقال ﷺ : الدنيا ملعونة ملعون ما فيها إلا ذكر الله^٣.

الدنيا هو الحرام، وما فيها هو الشبهة، وذكر الله هو الحلال.

٩٩- وقال ﷺ : أصحابي كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم^٤.

شبه ﷺ أصحابه ﷺ بسيارات السماوات التي أقسم الله تعالى بها، والنجوم ما

١. منية المرید، ص ١٢٥؛ مفاتيح الغیب، ص ١٢٧؛ كنز العمال، ج ٩، ص ١٨٧؛ في الأخير ورد بهذا اللفظ: «جالس الكبراء وخالف العلماء وخالف الحكماء».

٢. ورد في المصادر: «من سرته حسنته وساءت سيئته فهو مؤمن» الكافي، ج ٢، ص ٢٣٢؛ الخصال ص ٤٧؛ مسند أحمد، ج ١، ص ١٨؛ مستدرک الحاکم، ج ١، ص ١٤؛ السنن الكبرى، ج ٧، ص ٩١؛ كنز العمال، ج ١، ص ١٤٤.

٣. شرح أصول الكافي، ص ١٤٣؛ سنن ابن ماجه، ج ٢، ص ١٣٧٧؛ مخن الترمذي، ج ٣، ص ٢٨٤.

٤. عيون أخبار الرضا، ج ٢، ص ٨٧؛ إحقاق الحق، ج ١، ص ٣٩؛ الطرائف، ص ٥٢٣؛ بحار الأنوار، ج ٢٣، ص ١٥٦، راجع حول حديث مقالة «كلمة موجزة حول حديث أصحابي كالنجوم» للسيد عبدالله السامرائي وفي مجلة علوم الحديث العربي العدد الأول صص ٣٠٠-٣٠٥ ومقالة «نقدى برحديث أصحابي كالنجوم» للعباس جلالى في مجلة علوم الحديث الفارسي العدد الأول صص ١٥٣-١٨١.

يُهتدى به في البرّ والبحر لكبره وكثرة ضوئه ونوره. ولم يشبهم بالكواكب لأنّ الكواكب هي الصغار التي لا يهتدى بها، فدلّ على أن الاهتداء باقتدائهم يكون كاهتداء من اقتدى بالنجوم ونجاته بها من مهالك البر والبحر، كذلك من اهتدى بأصحاب النبي ﷺ ينجو من جميع مهالك الدنيا والآخرة، يهتدي بهم إلى صراط مستقيم. ولم يخصّ الاقتداء ببعضهم دون بعض؛ لأنّ جميع أصحاب رسول الله ﷺ هم أهل المكاشفات والمعاملات والعلوم والأحكام، شاهدوا الوحي ونازلوا منازل النبوة والولاية ببركة محبة النبي ﷺ وهم نجوم سماوات القِدَم وسيارات أفلاك البقاء، يسرون في أبراج النبوة ويضيئون بأنوار الرسالة بأهل الاقتداء من الأمة، يهدون الخلق إلى الحق بنور المحبة وضياء الولاية وسنا الخلافة.

١٠٠- وقال ﷺ: يا حنظلة، لو كنتم في بيوتكم كما تكونون عندي لصافحتكم الملائكة على فراشكم. يا حنظلة، ساعة فساعة^١.

أشار إلى تسرمد وقته في جلال الله ومشاهدته. وأفهم أنّ من شاهد الحق في دوام الأوقات تزوره الملائكة تبرّكاً به؛ لأنه يكون مشكاة أنوار مشاهدته كآدم ﷺ حيث أمر الله تعالى ملائكته بسجوده، قال تعالى: ﴿اسجدوا لآدم﴾. وأشار إلى روح القلب ساعة بصورة الرسوم لثلاثي يحترق صاحب القلب بنيران المشاهدة.

١٠١- وقال ﷺ: أدبني ربّي فأحسن تأديبي^٢.

أي ألبسني خُلُقَه وعرفني نفسه حتى أكون متأدّباً به ويعلمه وخلقه في صحبته، وفي «أحسن تأديبي» إشارة إلى أنّ تأديبه كان بغير الامتحان والابتلاء بل بالتعطف

١. مسند أحمد، ج ٤، ص ٣٤٦

٢. لم يوجد في مصادر العامة ووجد في مصادر الخاصة، نص النصوص، ص ٤١٧؛ منهج الصادقين، ج ٩،

ص ٣٧٠؛ بحار الأنوار، ج ١٦، ص ٢١٠

والتلطف، كما أخبر تعالى عن تأديبه بقوله: ﴿عفا الله عنك﴾ وقال: ﴿ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر﴾.

١٠٢- وقال ﷺ: ليس الغنى عن كثرة العَرَض، إنما الغنى غنى القلب^١.

أشار ﷺ بأن الغنى ليس من جهة الدنيا، إنما الغنى صفة الآخرة التي جبلت قلوب الأولياء بها، لأنها صدرت من معدن السخاء الذي خلق الله تعالى أرواح الأسخياء منه. كذلك قال - عليه الصلاة والسلام: - الجنة دار الأسخياء، لأنها معدنهم يرجعون إليها من جهة الأهلية. والأسخياء الذين يبذلون أنفسهم وأموالهم لله؛ لأن غناهم بالله، وسخاءهم من صفة غنى الله التي هي كسوة القَدَم، باشرت تلك الكسوة بنعت التجلي قلوب الأسخياء فأوجد غنى الحق القلب في قلوبهم، حتى يستغنوا بالله من دون الله. فصار الغنى عندهم غنى القلب لا غنى المال؛ لأن غنى المال عَرَض يَفنى، وغنى القلب بالله يبقى إلى الأباد.

١٠٣- وقال ﷺ: زر غيباً تزدد حُباً^٢.

أثبت - عليه الصلاة والسلام - زيادة المحبة وحق الأصدقاء في زيارتهم على فترة الأوقات إبقاءً لتحقيق المحبة و زيادةً في الشوق إلى لقائهم لأن في بعض الإعراض عن الصديق إبقاء المودة وزيادة الحرمة وحقيقة الإرادة، وهذا إذا كان المرء في بداية الأخوة. وإذا كان في حقيقة الأخوة، لا يطيق أن يفارق صديقه لحظة؛ لأنه في منزل الاتحاد مع الصديق، وصار الصديق حياة له. والنبى ﷺ حكم على أبي هريرة للمبتدئين لا للمتعهدين لأنه كل وقت في جناب سيد المرسلين -

١. تحف العقول، ص ٥٧؛ المحجة البيضاء، ج ٦، ص ٥١؛ مسند أحمد، ج ٢، ص ٢٤٣ و ص ٢٦١ و ص ٣٩٠؛ صحيح البخاري، ج ٧، ص ١٧٨؛ صحيح مسلم، ج ٣، ص ١٠٠. وورد فيها: ... العرض ولكن إنما الغنى غنى النفس.

٢. العين، ج ٤، ص ٣٥٠؛ الرواشح السماوية، ص ٢٠١؛ مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج ٨، ص ١٧٥ و كنز العمال، ج ٩، ص ٣٠ و ص ٩٦ و ج ١٠، ص ٤٩٣

صلوات الله عليه وسلامه عليه . .

١٠٤- وقال ﷺ : يدخل الجنة فقراء أمتي قبل الأغنياء بخمس مائة عام^١.

الوقوف في العرصات ألف سنة للعموم، وللفقراء خمسمائة، الأغنياء في حساب أنفسهم، والفقراء لشفاعاة المذنبين. ثم إنهم سبقوا الأغنياء المتعففين إلى الجنة بخمس مائة عام لشدة شوق الله إليهم، وهؤلاء الفقراء الذين آثروا الله على الدنيا والآخرة والنفس والروح، اشتاقوا إلى الله بنعت الافتقار وتجرّدوا عمادونه بنعت الافتخار به له وعليه.

١٠٥- وقال ﷺ : ما بعث الله نبياً إلا أحسن الصوت^٢.

حُسن صوت الأنبياء والأولياء من ألحان أرواحهم القدسيّة التي أنطقها الله بأصواته الأزليّة، فألبسها نوراً من أصواته فصارت أصواتهم أصوات الحق، ليسمع منهم تلك الأصوات بنعت الغنى والقبول وزيادة الشرف والشوق إلى صحبتهم؛ لأنه تعالى يحبّ فعله وهم فعله، وفعله من صفته وصفته من ذاته. فإذا أحبهم أحبّ نفسه تعالى وتقدّس، لذلك قال ﷺ: ما أذن الله لنبىّ كإذنه لنبىّ حسن الصوت فإذا كان كذلك فتكون ألحانهم مطيبة بصوت الحق، محبوبة إلى قلوب جميع المخلوقات، كما روي في الحديث أن داود عليه السلام كان قد أعطي من حسن الصوت حتى كان يستمع لقراءته إذا قرأ الزبور الجنّ والإنس والوحش والطيور، وكان يجتمع لقراءته وحسن صوته بنو إسرائيل فيستمعون منه، فكان إذا فرغ ربّما حمل من مجلسه أربعمائة جنازة ممن قد مات - على ما روي في الحديث - لأنهم

١. النقص، ص ٦٩٩؛ مسند أحمد، ج ٢، ص ٢٩٦ وفيه: «يدخل فقراء المؤمنين الجنة قبل أغنيائهم بخمسمائة عام». وفي سنن ابن ماجه، ج ٢، ص ١٣٨٠ و سنن الترمذي، ج ٤، ص ٩
٢. الكافي، ج ٢، ص ٦١٦، المحجة البيضاء، ج ٢، ص ٢٣٢؛ الوافي، ج ٩، ١٧٤١؛ ورد في كنز العمال، ج ٧، ص ١٧١ حديث عن علي عليه السلام يقرب منه وهو هذا: «ما بعث الله نبياً قط إلا صيبح الوجه، كريم الحسب، حسن الصوت، وكان نبيكم ﷺ صيبح الوجه، كريم الحسب، حسن الصوت».

كانوا يسمعون أصوات الوصلة من الحق بواسطة صوت داود عليه السلام. جذب الحق أرواحهم من مناداته وصوته بنعت دعوتهم إلى لقائه، إذا حرك جرس أصوات القدم للأرواح المباركة. وذلك الصوت في أمة محمد عليه السلام يبدو في أصوات المحبين في وقت هيجان شوقهم إلى لقاء الله تعالى. وقال عليه السلام: لقد أعطي أبو موسى مزاراً من مزامير آل داود^١.

قال يحيى بن معاذ: الصوت الحسن لوحة من الله لقلب فيه حب الله.

١٠٦- وقال عليه السلام: أنا ابن امرأة من قريش كانت تأكل القديد^٢.

كان في ذلك الوقت في مشاهدة عظمة الله، فتواضع لكبرياء الله وخاف من غيره جلالة، وذلك مقام الإجلال كما روي في الخبر أنه - عليه الصلاة والسلام - قال: «رأيت جبريل عليه السلام مثل المجلس البالي فعلمت فضل علمه وخشيته عليّ». يحتمل أنه عليه السلام كان في تلك الساعة في مقام الرجاء وحسن البسط، وجبريل في مقام الخوف، فرأى خوفه وخشيته وعلمه بالقهر أكثر من خوف نفسه وعلمها بالقهر؛ لأنها في رؤية الآلاء والتعماء، فإذا زاد الرجاء نقص الخوف. أو كان في ذلك الوقت في بداية النبوة، فإذا بلغ عين التمكين صار خوفه وعلمه أكثر من خوف جبريل وعلمه. أو كان عليه السلام في رؤية عظمة الذات، وجبريل في رؤية قهر الأفعال وعلم الأفعال، والخشية من قهرها حجاب من كان في مشهد القديم، وهذا كمال إذ هو في عالم الجمع وليس في عالم التفرقة، كما قال - عليه الصلاة والسلام - «أنتم أعلم بأمور دنياكم وأنا أعلم بأمور آخرتكم» أو كان يستعمل

١. مجمع البحرين، ج ٣، ص ٣١٨؛ بحار الأنوار، ج ٦، ص ٣٠٩؛ سنن الدارمي، ج ٢، ص ٤٧٣ وفيه: ... لقد أوتي أبو موسى...^٤.

٢. الأشعيات، ص ٢٣٣؛ مستدرک الوسائل، ج ١٢، ص ١٩؛ مستدرک الحاکم، ج ٣، ص ٤٨ وقد تكرر الحديث في رقم ١٦١.

التواضع من ظرف خُلِقَ - عليه السلام.

١٠٧- وقال ﷺ: تقول جهنم يوم القيامة للمؤمن: جز يا مؤمن فقد اطفأ نورك

لهبى^١.

نور المؤمن نور الله، وهو تجلّي جلاله لقلبه. ولهب جهنم مخلوق الله، فلا تبقى صفة الفعل في صفة الذات، ولا يبقى الحدّث عند القِدَم.

١٠٨- وقال ﷺ: إذا أنعم الله على عبد بنعمة أحبّ أن يرى أثرها عليه^٢.

نعمته مشاهدته ومعرفته ومحبته وعلمه وحكمته، وهذه من أعظم النعم، أثرها فيض علم العارف للمريد وتركها للعالمين، يحبّ إخبارهم عن أحوالهم بين يديه عند طلاب المشاهدة، ليجذب بها قلوبهم. قال تعالى لسيد المرسلين: ﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾^٣.

١٠٩- وقال ﷺ: إنّ في الجنة ما لا عين رأت، ولا أذن سمعت، ولا خطر على قلب

بشر^٤.

أشار إلى مشاهدة القِدَم، وغيبيات لباس تجلّي الوجدانية، ومخفيات الصفات عن أعين الحدّثان، هو كما هو، لم يأت في عيون خلقه، ولا تشير إليه النواظر، ولا تحيط به الضمائر، ولا تحويه الألسنة بنعت الوصف والأذن بوصف الحصر. قال تعالى: ﴿لا تدركه الأبصار﴾ أي لا تحيط بحقيقة ذاته. وأيضاً أشار إلى غرائب الغيب، وعجائب غيب الغيب، وسرّ الغيب، وسرّ السرّ، من كرائم أفعاله، ونوادر ملكه، وعجائب صنعه، ولطائف حكمه التي أودعها جنان قدسه، ومجال

١. منهج الصادقين، ج ١، ص ١٠٠ مع اختلاف يسير؛ مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ١٠، ص ٣٦٠ فيه: «تقول النار للمؤمنين يوم القيامة جز يا مؤمن...».

٢. لم يوجد في المصادر العامة وورد في المصادر الخاصة في مجمع البيان، ج ٢، ص ٤٧.

٣. الضحى، آية ١١.

٤. مفاتيح الغيب، ص ١٩٠؛ مسند أحمد، ج ٢، ص ٣٧٠؛ مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ١٠، ص ٤١٢.

أنسه، وبواطن ملكوته، وأسرار جبروته.

١١٠- وقال النبي ﷺ: الله عز وجل صفة من بريته، قسم لهم من حظوظ كل نفس، هم مشرفون على هموم الخلائق كلهم أجمعين، وإن أبا بكر منهم^١.
وصف الأبدال والأوتاد من أصفياء أمته، الذين اصطفاهم الله بأسرار معرفته وأنوار حكمته، وجعل قلوبهم ظروف محبته، وعقولهم معادن علمه، ثم كحل عيون أرواحهم بكحل نوره، حتى يروا بضياء صفته عرصات قلوب الخلائق وما يجري فيها من الهموم والمقاصد، يستشرفون عليها بأعين بارقة وفراصة صادقة وأبصار نافذة، ويكتمونها عليهم سترأ على عباد الله. ولا تعجب في رؤيتهم حقائق كل قلب؛ لأنهم يبصرونها بعين الله، والله محيط بكل شيء.
١١١- وقال ﷺ: نطق الله على لسان حمزة^٢.

ألبس الله لسان حمزة نور الصدق، ثم ألبس ذلك النور سنا الوصف، ثم تجلّى بصفات القدم لقلبه حتى صار جاذب الغيب، فأوحى بالصفة إليه أحكام الربوبية، فكان لسانه وقلبه واحداً.

فصار لسانه فعل الخاص موقعا لنزول الصفة، فتكلم الحق به إذ هو متصف بصفته، فتكلم الحق بنعته لا بالغير. وهذا إشارة إلى عين الجمع. وظاهر الأمر لسانه كلسان جبرئيل، ونطق الله بلسان جميع الأنبياء والملائكة والأولياء.

١١٢- وقال ﷺ: القلوب بين إصبعين من أصابع الرحمن يقلبها كيف يشاء. ثم قال: يا مقلب القلوب ثبت قلبي على دينك وطاعتك^٣.

رأى - عليه الصلاة والسلام - الأرواح والعقول والنفوس متقلبة بتقليب صفات

١. لم يوجد في المصادر

٢. لم يوجد في المصادر

٣. بحار الأنوار، ج ٧٠، ص ٥٣؛ مستدرک الحاكم، ج ٢، ص ٢٨٨؛ كنز العمال، ج ١، ص ٢٤٢.

الحق من الأزال إلى الأباد: الأرواح في رؤية الذات، والعقول في رؤية الصفات، والقلوب في الأسماء واللطفيات والنفوس في النعوت والقهريات. فعبر عليه السلام عن هذه الصفات بتقليب القلوب؛ لأنها مهاد الأرواح والعقول والنفوس، وأن الله تعالى سيرها بصفاته ونفاذ قدرته فيها بنعت مشقته في عالم المعارف والنكرات؛ لتبلغ بالمعرفة أسرار الذات والصفات، وتذوب وتفنى بنيران النكرة من غيرة الحق على الحدوث، وتضمحل في بقاء القدم حتى لا يبقى إلا هو تعالى به عليه له. فخاف - عليه الصلاة والسلام - من فناء قلبه في عالم النكرة بقهر الغيرة، فقال: «ثبت قلبي إلهي على دينك» أي على رؤيتك ومحبتك بنعت المعرفة والتوحيد. فاستغاث منه إليه، وعرف به ما منه لديه. وأصل المراد منه - عليه الصلاة والسلام - زيادة المعرفة؛ لأن القلوب في تقلبها تنطرق بكل طريق إلى الله، فكل تقلبيه منها رشد وتوفيق، ثم مع كل تقلب زيادة ووصلة أو محق ونقصان، لأنها تتقلب بمراد الله في القهريات واللطفيات. فسأل - عليه الصلاة والسلام - به مزيد القربة واستعاذ بالله من النقصان، كما قال: «أعوذ بالله من الحور بعد الكور» فالحور النقصان والكور الزيادة، فعلم الحق تعالى اضطراب قلب نبيه عليه الصلاة والسلام. فأمره بتفويض أمره إليه بنعت التوكل والرضى فقال «وتوكل على العزيز الرحيم الذي يراك حين تقوم وتقلبك في الساجدين» أي تقلب قلبك من بدء الأمر مع قلوب الأنبياء بتقليبي أياماً في عيون صفاتي، وهذه القلوب محل مرقومات أسرار الغيوب التي أودعها إليها لا يطلع عليها غير الله، كما قال عليه السلام: «الله أوانٍ ألا وهي القلوب».

ثم وصف تلك العلوم التي فيها مدخرة من كنوز الغيب فقال في جواب حذيفة حين سأل عن علم الباطن فقال: «علم من الله عز وجل ومن أوليائه لم يطلع عليه ملك مقرب».

أفهم الخلق - عليه الصلاة والسلام - أن أولياء الله أعرف بالله وأعلم بالله من الملائكة المقربين، وعندهم علم الغيب الذي لا يجوز كشفه إلا لأهله، كما روي في الحديث أن النبي ﷺ كان يصف الملائكة ليلة أسري به فأمسك عن بعض وصفه، وقال: «إلى هنا أمرت أن أخبركم» عرف ضعف خواطر الخلق عن حمل وارد صفة أهل الغيب، فأمسك بعض وصف أسرار الملكوت لأنها ممتنعة عن مطالعة إدراك الطالبين خاص ما عنده - عليه الصلاة والسلام - من مكرمات الحق وعلم غيبه الذي استأثره الله به دون غيره من الأنبياء والأولياء؛ لأنه - عليه الصلاة والسلام - لو أخبر عنه لزال الجبال وضمحلّت الكائنات في باده أسراره.

١١٣ - وقال ﷺ: الفقر فخري وأنا [أفتخر به]¹.

أي تجريد التوحيد، وإفراد القدم عن الحدوث، والإعراض عما دون الله، موهبة الله لي، وهي فخري من الله.

وأيضاً الفقر نعت العبودية والافتقار إلى الربوبية، والعبودية فخري لأنني عبد، والعبودية لي فخر إذا أراد الله فناء الوجود في بقائه. وإذا كان هو تعالى موصوفاً بالغنى وهو غني فاحتياجي إليه فخري، إذ لا فخر أحسن من فخري إذا كان فخري به لا بالغنى والفقر.

١١٤ - وقال ﷺ: كاد الفقر أن يكون كفراً².

إذا كان الفقير يفتخر بفقره دون الفقر إليه وهو الحق تعالى فهو محجوب بفقره، والمحجوب بشيءٍ دونه فهو مستور عن رؤية غنى القدم، فيبعده فقره عن قرب

١. لم يوجد في مصادر العامة ووجد في مصادر الخاصة منها: جامع الأخبار، ص ١١١؛ نص النصوص للسيد حيدر الأملي، ص ١٠؛ عدة الداعي لابن فهد الحلبي، ص ١١٣؛ عوالي اللئالي لابن جمهور الاحسايني، ج ١، ص ٣٩؛ بحار الأنوار، ج ٧٢، ص ٣٠.

٢. الكافي، ج ٢، ص ٣٠٧؛ الأمالي، ج ١، ص ٢٤٣؛ الخصال، ص ١٢؛ كنز العمال، ج ٦، ص ٤٩٢.

الله.

وأيضاً أي كاد الفقر عن الله بحجاب النفس أن يكون كفوفاً بالله.
وأيضاً أي من لم يعرف غنى الله واحتجب بغناه وفقره كفره. والفقر إذا كان
امتحاناً من الله تعالى فيورث النكرة لأن صاحبه يحتجب بقهر الفناء والأسباب
الأفعالية، ويسقط عن رؤية القدر السابق بنعت التوحيد، فيرى السبب دون
المسبب فيكاد فقره أن يزيله عن درجة الإيمان. ولذلك استعاذ منه النبي ﷺ فقال:
«أعوذ بالله من الفقر» وإذا كان سبب الوصلة والزلفة فيورث الافتقار إلى الله بنعت
تنزيهه والفناء في ذاته فيكون فخر العارف.

١١٥ - وقال ﷺ لو ابصت: دع ما يريبك إلى ما لا يريبك^١.

أي أثر ما يستحسن قلبك، ودع ما لم يستحسنه
وأيضاً أي خذ ما يقبله قلبك ولا تأخذ ما تقبله نفسك، لأن القلب محل
الصدق والنفس محل الشك.

وأيضاً أي دع ما يريب نفسك إلى ما لا يريب قلبك؛ فإن النفس تعمي عن
الفرق بين الإثم والبر، والقلب يبصر بنور الحق فيفرق به بين البر والإثم، لذلك
قال ﷺ: «الإثم ما حاك في صدرك، والبر ما اطمأن به قلبك».

وأيضاً أي دع أمر الشبهة التي لم ترفي نص الأحكام شيئاً يوافق ولا في قلبك
قبوله، إلى شيء يوافق حكم الظاهر والباطن من الكتاب والسنة وإلهام الحق في
القلب. عرفه - عليه الصلاة والسلام - ملقيات القلب من الملائكة والشياطين
والنفس والعقل وأحكام غلطاتها وصوابها، أي إذا كنت صحيح الخاطر طاهر
الباطن مراقباً للغيب، وتعرف لمة الملك من لمة الشيطان وإلهام الخاص من الله

١. جامع الأحاديث، ص ١٧٧؛ الانتصار، ص ١٠٧؛ نزهة الناظر، ص ٢٨؛ مستدرک الحاكم، ج ١، ص ٥١

من حديث النفس، وكنّت مميّزاً بين الحقّ والباطل ونور الفراسة وسنا العقل وصفاء القلب بعد معرفتك صفات هذه الجنود المتفرقة، دع ما يريبك من الأغلوطات و الشبهات النفسانية الشيطانية إلى ما لا يريبك ممّا ينزل بقلبك وعقلك وروحك من الوحي والإلهام. فلما رآه ﷺ في معرفة هذه الأحوال متمكناً عارفاً صادقاً قال: «استفت قلبك ولو أفطاك المفتون» أي إذا بلغت مقام الخطاب مع الله تعالى والحديث والكلام اتبع ما وقع في قلبك من خطاب الله تعالى، ولا تقلد قول أحد، فإنّ المجتهد لا يجوز أن يقلد غيره.

١١٦ - وقال ﷺ: المؤمن مألوف، ولا خير في من لا يألّف ولا يؤلّف!

أي المؤمن عروس الله منور بنور الله، منقوش منه بنقش الخاتم الأزلي، متخلق بخلق الله، متّصف بصفاته، متّوج بتاج الوقار، ملبّس بلبس الجمال، محبّر بوشى الصفاء، محبوب في قلوب جميع الخلائق، باطنه مطيب بطيب مسك المحبة، مجذوب بسلسلة الشوق، فيطلب حسن الأزلي من باكورة جنان المؤمنين، ويقتبس نور الصفات والأفعال من أرواحهم وأشباحهم، فيألّف المؤمنين بالله وهو مألوف عندهم بمحبة الله. ثم أثبت الخيرية - عليه الصلاة والسلام - فيمن كان بهذه الصفة، ونفى الخيرية عمّن لا يألّف ولا يؤلّف، لأنّه يكون كثيف الجسم، وكبير الهيئة خبيث الباطن، متفرقاً غير مجموع، «عتلّ بعد ذلك زنيم». وفيه إشارة إلى عشق الطباعي وعشق الإنساني، وألفة الحيواني، واستئناس الصورتى، وعشق الروحاني، واتصال الأسرار بالأسرار. وفيه إشارة إلى استحسان عشق العموم والخصوص. وعندنا من هذه الحقايق أسرار لا يجوز كشفها لهذا الخلق.

١ . الكافي، ج ٢، ص ١٠٢؛ تنبيه الخواطر (مجموعة ورام)، ص ٢٥؛ مستدرک الحکام، ج ١، ص ٢٣. وفيه: «إن المؤمن من يألّف، ولا خير في من لا يألّف ولا يؤلّف».

١١٧- وقال ﷺ: إذا أتاكم كريم قوم فأكرموه^١.

كريم القوم هو العارف المحب الصادق الولي المقرب، الذي هو سيد المرسلين، وشاهد الصديقين، وأستاذ المحبين. إكرامه الخضوع بين يديه، وخدمته بحسن الأدب، وإعظامه وتوقيره كتوقير الملوك؛ لأن العارفين ملوك الدنيا والآخرة. وروي أنه ﷺ كان أكثر الناس ضحكاً وتبساً وأحسنهم خلقاً، فتسبمه كان من طلوع صبح المشاهدة في قلبه وسطوع أنوار القدم في روحه، فيطيب قلبه بحسن الخلق في رؤية جماله الأزلي وجلاله الأبدي، ويصير بشاشاً برؤية بشر الصفة، ضحكه من ضحك روحه في تبسم مبسم وجه البقاء تعالى من التشبيه والتعطيل، فكان أكثر نعته في البسط الفرح بالله من الله.

١١٨- وقال ﷺ: كرم المرء دينه، ومرءته عقله، وحسبه خلقه^٢.

أي معرفة الله بنعت المحبة كرم الكرام بنعت الوفاء، ومتابعة أمره. والعقل الصافي مرءته إذا كان عقله موافقاً لقلبه مؤيداً لأمره. وخلق حسبه إذ خلقه تخلقه بخلق الخالق، ولا يكون ميراثاً وشرفاً منه لعباده أحسن من التخلق به والاتصاف بصفته.

١١٩- وقال ﷺ: العلم علمان: علم ثابت بالقلب، وعلم ثابت باللسان، وذلك حجة

الله على خلقه^٣.

أشار إلى علم الشريعة وعلم الحقيقة، وبين أنهما حجتان على خلق الله؛ لأن

١. الكافي، ج ٢، ص ٦٥٩؛ الأشعثيات، ص ١٦٨؛ الوافي، ج ٥، ص ٥٤٥؛ مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج ٨، ص ١٥ و١٦.

٢. المحجة البيضاء، ج ٥، ص ٩١؛ السنن الكبرى، ج ٧، ص ١٣٦، وج ١٠، ص ١٩٥.

٣. تفسير القرآن الكريم، ج ٥، ص ٢٣٨؛ تفسير القرآن الكريم، ج ٥، ص ٢٣٨؛ سنن الدارمي، ج ١، ص ١٠٢؛ كنز العمال، ج ١٠، ص ١٣٣ وفيها: «العلم علمان فعلم في القلب فذلك العلم النافع وعلم على اللسان فذلك حجة الله على ابن آدم».

علم الظاهر شاهد علم الباطن، وعلم الباطن حقيقة علم الظاهر، وهما هاديان إلى طريق الحق. وعلم الظاهر يهدي إلى سبيل المعاملات والمقامات وعلم الباطن يهدي إلى طريق الأحوال والمعارف والكواشف. فإذا كانا كذلك فالعلم من العلماء والحقيقة من الأولياء حجة الله على الطالبين والمرئدين والمؤمنين الصادقين، بذلك «قد تبين الرشد من الغي» و «ما [ذا] بعد الحق إلا الضلال». ومن لم يؤمن بعلم الباطن لم يقتد بعلم الظاهر، فعلم الظاهر حجة على ظاهره في الأحكام، وعلم الباطن حجة على باطنه في الأحوال والمقامات.

وأيضاً علم الشريعة بلسان الظاهر حجة على من ليس له سير الباطن في طلب المعرفة، وعلم الباطن علم الأسرار المكتومة. وليس ذلك من علم التكليف، هو موهبة خاصة اصطفاها الله تعالى لأوليائه، وذلك العلم علم الخضر والإلياس عليهما السلام.

١٢٠ - وقال عليه السلام: حُمى يوم كفارة سنة!

إذا وقع العبد في امتحان الله الذي يؤدي للعبد سره، المعاصي أو البعد، فهو في أوائل الامتحان مضطرب عند دخوله في المعصية، فأبى جميع وجوده ظاهره وباطنه من فرقه إلى قدمه أن يباشر شيئاً من شهوات الدنيا وشبهاتها، فالعقل يخاصمه والروح يدفعه والقلب ينكره والسر يزجره، وجميع جوارحه من لحمه وشحمه ودمه وعروقه وعصبه يستغيث من الله ويستعيد بالله من نفاذ شهوته.

فإذا باشر العبد معصية الله نفرت منه هذه الجنود، فإذا أصرّ دخل شهوته وعصيانته في كل يوم عرقاً من عروقه وما يتعلق به من الجوارح ظاهراً وباطناً في المعصية كرحاً، حتى دخل جميع عروقه من الفرق إلى القدم بهذه الصفة في شرة النفس من أول السنة إلى آخر السنة، فإذا تمت المدة استغرق جميع العروق في

١. طب الأنمة لابنا بسطام، ص ١٦؛ التمهيص لسعيد أهوازي للكوفي، ص ٤٢، دعائم الإسلام، ج ١، ص

٢١٧؛ بحار الأنوار، ج ١٨، ص ١٧٦؛ مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٥١.

المعصية، حتى أثرت الشهوة في القلب والنفس والروح والعقل وجميع الحواس. فإذا كمل انغماسه في بحر الشهوة فتح الله تعالى ثقباً من الجحيم في كبد هذا العبد حتى يدخل شرر من نيرانها، فباشرت النار في جميع مواضع الشهوة من قلبه ونفسه وروحه وعقله وعروقه وعصبه ولحمه وشحمه وعظمه وجلده وشعره وبشره من الصباح إلى الرواح، فتحرق ما اجتمع من المعصية فيه مع الشهوات النفسانية والخطوات الشيطانية، فإذا احترقت هذه العلل رجعت النار إلى معدنها فأغرقت جميع وجوده من حميمها واغتسلت جوارحه وظاهره وباطنه بذلك العرق، فيخرج من حمام الحمي طاهراً نقياً من الذنوب ومن ألم الحمي الذي قال - عليه الصلاة والسلام - وأشار إلى ما ذكرناه: «الحمي من فيح جهنم»^١. فإذا كان كذلك ورد العبد على نار الآخرة ومر على الصراط الذي طول مسافة ثلاثة آلاف سنة - كما روي - في يوم واحد وحلت قسم الله تعالى الذي قال: «وإن منكم إلا واردها» فحصل له وروده؛ لأن النبي ﷺ قال: «الحمي تحلّة القسم».

أي من حُم بالحمي في الدنيا يوماً جاز على صراط جهنم ولم يحتج في الآخرة إلى الورود عليها، ويدخل الجنة بلا رؤية النار إن شاء الله تعالى. وهذا من كرم الله وفضله ليس بمستبعد، لأنه تعالى لو يدخل جميع الكفار في الجنة لا يزيد ولا ينقص في ملكه ذرة؛ لأن فضله عميم وكرمه قديم.

١٢١ - وقال ﷺ: إن من كنوز البرّ كتمان المصائب^٢.

المصائب أمانات الله تعالى أودعها إلى أوليائه ليحفظوها عن نظر الأغيار؛ لأن فيها عجائب مكنونات فضله من الكشف والأسرار والملك والخطاب والمشاهدة

١. مختصر أصل علاء بن زرین، ص ١٥٠، طب الأئمة، ص ٤٩، دعائم الإسلام، ج ٢، ص ١٤٦، مسند أحمد،

ج ١، ص ٢٩١، سنن الدارمي، ج ٢، ص ٣١٦.

٢. الدعوات للراوندي، ص ١٦٧، كنز العمال، ج ٣، ص ٢٩٩.

والكرامات، والمصائب ظروف الكشوف ونجائب الغيوب تسير بالقلوب إلى عالم الأبد، ومن عرف حقائقها فهو عارف، ومن كتم عجائبها فهو صديق صدقه معادن بر البارئ تعالى، وإخلاصه مفتاح كنوز لطائف برّ الحق. فإذا عرف برّه وانفرد بالإخلاص وصدق في المحبة كتم ضرب الحبيب عن العدو؛ لأنه خازن كنوز كرمه، وصاحب معادن بره، وبرّه من برّه، وصدقه من محبته، وصبره من شوقه، وبلاؤه من عشقه، وكتمان امتحانه من رعاية الحقّ تعالى صدق قلبه وإخلاص نفسه.

١٢٢- قالت عايشة - رضي الله عنها -: كان آخر كلام رسول الله ﷺ كلمة سمعتها منه، وهو أنه كان يقول: بل الرفيق الأعلى من الجنة^١. قلت: إذا والله لا تختارنا. إذا حان وقت خروجه - عليه الصلاة والسلام - امتحنه الحقّ تعالى بخزائن الملكوت والجبروت من العرش إلى الثرى، كما امتحنه بملكه فوق العلى حين أخبر عن سرّه وصدق رؤيته وإخلاص توحيده عن غبار الحدثن فقال: «ما كذب الفؤاد ما رأى» و «ما زاغ البصر وما طغى» فأبى عن كل شيء دون الحقّ، ورفاقه كل ملك ونبىّ ووليّ دون رفاقته، فاختر التجرد عن الكونين وانفراده بالحقّ من غيره، فقال لرسول الامتحان: لا أختار غيره بل الرفيق الأعلى لأنه غواص بحر الأزليّات، ويريد ببدء الأبديات: طريقي من الذات إلى الصفات ومن الصفات إلى الذات، ولم يكن في سيرتي رفيقي غيره؛ لأنّي أعرف به نفسه تعالى عن ممازجة الحدثن، وتقدّست صفاته عن ملاصقة الإنسان.

١٢٣- قال أنس رضي الله عنه: كان أحبّ الألوان إلى رسول الله ﷺ الخضرة^٢.

في الخضرة طراوة من صنيع الحقّ تعالى وكريم لطفه من فعله أشدّ ما في كل

١. رياض السالكين، ج ٦، ص ٧٠؛ مسند أحمد، ج ٦، ص ٢٧٤؛ مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج ٩، ص ٣٦.

٢. كنز العمال، ج ٧، ص ١١٨.

لون، ولأنها لباس أهل الملكوت والجنان كان يراهم في لباس الخضرة، ويرى أيضاً قوام الخضرة بلون الخضرة، فمحبته إياها من ذلك. روي أن ثياب أهل الجنة خضر، قال تعالى ﴿عليهم ثياب سندس خضر﴾ ولأن الروح الروحاني تلتطف في رؤية الخضرة، وأبصر فيها أنوار قدس الفردوس الأعلى، فزاد نور بصرها من لون الخضرة، لأن من صفاتها الروح في الإنس، والفرح بالقدس، والرفاهية بالحسن والخضرة وأمثالها.

١٢٤- لذلك قال - عليه الصلاة والسلام -: النظر إلى الوجه [الحسن] يزيد في البصر، والنظر إلى الخضرة والماء الجاري يزيد في البصر^١.

بصر الظاهر متصل ببصر الباطن، وبصر الظاهر يقتبس النور من بصر الباطن، وبينهما مسلك و منفذ، فرأى الروح من روزنة بصر الظاهر ملكوت الظاهر، وينظر ببصر العقل ملكوت الغيب الباطن، فإذا رأى هذه الصفات في الملكوتين زادت نوره واستثناسها بالحق واشتد شوقها إلى معادنها من وصله الحق، لأن في الحسن نور الفعل الخاص الذي التبس به نور الذات والصفات، وفي صفاء الخضرة والمياه نور الفعل العام الذي يتجلي الحق نور الفعل الخاص بوصفه فيه، فمن هذه المعاني يزيد في بصر الظاهر والباطن رؤيتها. وهذا من مقام عين الجمع.

وفي هذا إشارة إلى مقام الالتباس، فان احتج محتج بقوله ﷺ: «خير ثيابكم البيض»^٢ نقول: أراد به خير الدنيا لا خير الآخرة، وكل متاع الدنيا يسمى خيراً، لكن من أراد خير الآخرة ترك خير الدنيا، قال تعالى: ﴿قل أنبئكم بخير من ذلكم للذين اتقوا عند ربهم﴾ بعد ما وصف خير الدنيا بقوله تعالى: ﴿زين للناس حب

١. الخصال، ص ٢٢٧ مع اختلاف يسير وورد في كنز العمال، ج ١٠، ص ٥١ حديث يشابهه وهو هذا: «ثلاث

يجلين البصر: النظر إلى الخضرة وإلى الماء الجاري وإلى الوجه الحسن».

٢. فلاح السائل، ص ٦٩؛ مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٢٢٣.

الشهوات من النساء والبنين» وأراد بقوله - عليه الصلاة والسلام -: «خير ثيابكم البيض» أي أجمل ثيابكم وأحسنها البيض من سائر أجناس الثياب التي تجملون بها لاعلى الخضرة. ألاترى أن ثياب أهل الجنة خضر، وثياب الملائكة خضر، وسمي الخضر ﷺ خضراً لخضرة ثيابه.

وأيضاً أي خير ثيابكم من الإبريسمية والقطنية البيض، وذلك حين رأى جبريل ﷺ بثوب أبيض حين أطلع عليه وسأله عن الإيمان والإسلام والإحسان، برواية عمر - رضي الله عنه - بقوله: أطلع علينا رجل شديد بياض الثياب فالخيرية عنده ﷺ ما رأى على أهل الملكوت.

وأيضاً أراد الثياب البيض القطنية، أي خير ثيابكم القطن من ألوان الإبريسمية؛ لأنه حلال على الرجال والنساء.

وأيضاً أضاف إليهم الثياب البيض ولم يقل خير ثيابي وثياب رفقائي و [الحوار] الرفيقات.

١٢٥- وقال ﷺ: اختلاف العلماء رحمة^١.

اختلاف العلماء من فنون الحكم الذي يقع في محل استنباطهم من الغيب، وكلها إلهام الله تعالى وهو رحمة على عباده، فبعضه عزائم وبعضه رخص، فالعزائم للأقوياء والرخص للضعفاء «ولكل قوم هاد» «يمحو الله ما يشاء ويثبت وعنده أم الكتاب».

١٢٦- وقال ﷺ: لو وزن إيمان عليّ ﷺ بإيمان أهل الأرض لرجح بهم^٢.

أشار إلى ما وقر في صدره من المعرفة والمحبة؛ لأنه كان نهراً من مجرى النبوة،

١. الايضاح للفضل بن شاذان، ص ٣٩؛ الاحتجاج للطبرسي، ص ٣٥٥، عوالي اللثالي، ج ١، ص ٢٨٦؛ كنز العمال، ج ١٠، ص ١٣٦ وفيه «أمتي» بدل «العلماء».

٢. روض الجنان وروح الجنان، ص ٨٤؛ جامع الأخبار، ص ١٤؛ منهج الصادقين، ج ٤، ص ٣٣٥.

وعيناً من عيون الرسالة، أثبتته الله تعالى في كمال المعرفة باصطفائيته الخاصة. هو قد وقع في نور الإجلال فاستنار سره بنور القدم، فصار إيمانه ومعرفته أكثر من إيمان عموم الخلق سوى الأنبياء والمرسلين؛ فلذلك تحصل له مشاهدة الحق بقدر إيمانه ومعرفته يوم يكشف الغطاء، كما قال ﷺ: إن الله تعالى يتجلى للمؤمنين عاماً ويتجلى لأبي بكر خاصاً^١ رضوان الله عليه.

فيه إشارة إلى غيرة أبي بكر وسلطته في مقام المعرفة والتوحيد، وهذا من كمال العشق والمحبة من الله لأبي بكر حتى غار الحق على أبي بكر وغار أبو بكر على الحق.

١٢٧- وقال ﷺ: المرء على دين خليله، فليُنظر أحدكم من يخال^٢.

إن الله تعالى خلق الطباع والعقول والأجساد والقلوب والأرواح في بدء أمره جنوداً بعضها من بعض، واختار بعضها بالمعرفة وخذل بعضها بالنكرة. فمال المنكرون إلى المنكرين، ومال العارفون إلى العارفين، فانتلفت أرواح العرفاء، وتناكرت أرواح الأشقياء إلى الأباد.

١٢٨- قال ﷺ: سافروا تصحوا وتغنموا^٣.

السفر سفران: سفر الأرواح وسفر الأبدان. فصحة الأرواح وغنيمتها من سفر الملكوت وطلب أنوار الجبروت، فتصح بالمشاهدة وتغنم بالمكاشفة بنعت المعرفة والمحبة. وصحة الأبدان في تقلبها في بلاد الله لطلب عباد الله، بنعت تنفسها في عجائب الله والتفكر في آلاء الله، وتلطيفها باستنشاقها نسيم الهوى، و

١. لم يوجد في المصادر.

٢. الأمالي، ج ٤، ص ١٣٢؛ المحجة البيضاء، ج ٣، ص ٣٠٩؛ مسند أحمد، ج ٢، ص ٣٠٣ و ص ٣٣٤؛ مستدرک
الهادم، ج ٤، ص ١٧١.

٣. السنن الكبرى، ج ٧، ص ١٠٢؛ كنز العمال، ج ٦، ص ٧٠١.

غنيمتها رؤية الأولياء واستماع كلام الأصفياء.

١٢٩- وقال ﷺ: النظافة من الإيمان^١.

يعني طهارة القلب عمًا دون الله، وطهارة الصورة عن الجرائم والآثام.

١٣٠- وقال ﷺ: الأكل مع الإخوان شفاء^٢.

أكل موائد تحف الغيب من إخوان الصفاء وفيها شفاء أرواحهم من علل الحجاب وسقم الامتحان، وأكلهم الحلال من خزائن التوكل على طبق القناعة بملح التسليم وفيه شفاء أبدانهم من علة الحرام وسقم الآثام، ولأن رؤيتهم عقاير أنوار الحق ومفرحة قربه ومحبة لمرضى المريدين ومبتلى الطالبين.

١٣١- وقال ﷺ: إن الله يحب أن تؤتى رخصه كما يحب أن تؤتى عزائمه^٣.

العزائم لأهل الامتحان في أوائل العرفان. والرخص جنة الأمن للأمناء من أهل الانتهاء، جزاهم الله تعالى بها بعد احتراقهم بنيران المجاهدات والمكابدات. وهي لأهل الاضطرار من العاشقين في ببداء المحبة إذ يحتاجون إلى إبقاء وجودهم بعد فنائهم في أسفار القدم، قال تعالى: «فمن اضطر غير باغ ولا عاد فلا إثم عليه».

١٣٢- وقال ﷺ: من تشبه بقوم فهو منهم^٤.

أراد التشبيه بسيرتهم لابلستهم، وبأعمالهم لابقالهم، ولايتها التشبه إلا لمن كان منهم. والتشبه التأذب بأداب القوم في جميع أحوالهم محبة لهم.

١٣٣- وقال ﷺ: من أحب قوماً فهو منهم^٥.

١. بحار الأنوار، ج ٦٢، ص ٢٩١؛ مستدرک الوسائل، ج ١٦، ص ٣١٩

٢. لم يوجد في المصادر

٣. المحجة البيضاء، ج ٧، ص ٤٢٥

٤. نص النصوص، ص ٢١٨؛ عوالي اللئالي، ج ١، ص ١٦٥؛ مسند أحمد، ج ٢، ص ٥٠ و ٩٢؛ سنن أبي داود،

ج ٢، ص ٢٥٥

٥. بشارة المصطفى، ص ٧٥، وفيه «... حشر معهم»؛ مستدرک الحاكم، ج ٣، ص ١٨، وفيه «... فهو منهم»

محبته لهم أهليته معهم من جهة طينة الأشباح وجوهر الأرواح، وشرب محبة الأصلية الصفائية في بدء الأزل، إذا شربتها أرواح العارفين من بحار تجلي الذات حين عرفها الحق نفسه بوصف خطابه صفاته، حيث قال: «ألست بربكم» فمحبة القوم ميراث تلك الأهلية في سابق الحال.

١٣٤- وقال ﷺ حين دفن إبراهيم ابنه - عليه الصلاة والسلام - وأنا بفراقك يا إبراهيم لمحزونون^١.

الحزن في مصيبة الأهل من أهلية الجسم والروح، كأنه ينقطع منهما قطعة فيحزن القلب لألم الفراق، وإن علم صاحبها وصولها إلى الراحة صدقاً. وأيضاً الولد فيه ريح من أرواح الجنة، ووقوع الحزن في القلوب من فقدانه. وفيه أيضاً من عطر الحضرة طيب كما كان في يوسف ﷺ كذلك حكى الله تعالى عن يعقوب ﷺ بقوله: «إني لأجد ريح يوسف» شوق يعقوب إلى يوسف وحزنه به لما في يوسف من حسن معدن الجلال والجمال وطيب نور الوصال، لذلك عميت عيناه لأجلها لا لأجل يوسف.

١٣٥- وقال ﷺ: لو كان موسى حياً لما وسعته إلا أتباعي^٢.

هذا من مقام الانبساط ومعرفة ما خص الله تعالى به، فهيجه سلطان عزته إلى إسقاط من يدخل بينه وبين حبيبه. ولأنه كان صاحب الرؤية الأصلية والخطاب من وراء الحجاب، أي لو كان موسى حياً لم يكن وسعه إلا بمتابعتي لأنني آخر الأنبياء ولانبيي بعدي. وهذا مقام الصولة في الوصلة، ومثل ذلك قوله - عليه الصلاة والسلام: أنا سيّد ولد آدم، وآدم ومن دونه تحت لوائي^٣.

١. صحيح البخاري، ج ٢، ص ٨٥؛ كنز العمال، ج ١٥، ص ٦٢١

٢. عوالي اللئالي، ج ٤، ص ١٢١؛ منهج الصادقين، ج ١، ص ٢٥٤؛ كنز العمال، ج ١، ص ٢٠١

٣. الصراط المستقيم، ج ١، ص ٢٥١

وقرأ رسول الله ﷺ على المنبر «والسماوات مطويات بيمينه»^١ قال: في يمينه ثم يرمي بها كما يرمي الغلام بالكرة؛ ثم يقول: أنا الملك أنا العزيز.^٢ قال الراوي: قد رأيت رسول الله ﷺ يتحرك على المنبر حتى كاد يسقط كان قد وقع في بحر الألوهية، وجلال الصمدية، وكبرياء العظمة، ورؤية صفات الخاِص في لباس المتشابهات، فيفنى في سطوات العظمة وبقاء العزة بنعت الغيبة والوجد والمكاشفات.

١٣٦- وقال ﷺ: يجيء القرآن يوم القيامة كالرجل الشاب فيقول لصاحبه: هل تعرفني الخبر.

أشار إلى عالم الالتباس ومتشابهات المكاشفة فإذا كانت الصفات تتجلى في صورة حسنة فكذلك الذات، وهو تعالى منزّه عن التشبيه والشكل والمثل، لكن يُرى جلاله وجماله حمل واردة مشاهدات الأزلّيات.

١٣٧- وقال ﷺ: إن الله يُرى هيئة ذاته كيف^٣. وقال: رأيت ربّي في أحسن صورة^٤. هذا من فرط العشق إذا عشق العبد بربه رآه في صورة حسنة ليستوفي حظّ المشاهدة من رؤيته، فإذا بلغ إلى مقام التوحيد يفنى في أول بادئ يبدو من جلال القِدَم حيث لا يبقى من رسوم العشق والأفعال شيء، الا ترى إلى صاحب المعراج الأعظم صلوات الله عليه كيف كان في رؤية صرف الوجدانية وجمال الأبدية، خرج من رسوم الأفعال وتحير في كمال الكمال وانقطع عن الثناء والمقال، فقال: لأحصي ثناءً عليك^٥. فإذا كان في سرمدية التوحيد يخرج من الخليفة ورؤية

١. مسند أحمد، ج ٢، ص ٧٢، ج ٦، ص ١١٧؛ صحيح البخاري، ج ٦، ص ٣٣؛ سنن الترمذي، ج ٥، ص ٥١

٢. مسند أحمد، ج ٢، ص ٧٢

٣. لم يوجد في المصادر.

٤. مفاتيح الغيب، ص ٢٥٥؛ سنن الدارمي، ج ٢، ص ١٢٦؛ كنز العمال، ج ١، ص ٢٢٨

٥. نضد القواعد الفقهية، ص ٩٢؛ مرآة العقول، ج ١، ص ٣٥٠؛ مسند أحمد، ج ٦، ص ٢٠١؛ مستدرک الحاكم،

الإنسانية، فإذا عاد إلى منزل العشق يشم تلك الرائحة من الطيب والجمال شوقاً منه إلى ذلك الحال، لذلك كان يقول: حُبَّبَ إِلَيَّ من دنياكم ثلاث الطيبُ والنساءُ وقرّة عيني في الصلاة يطلب أنوار المشاهدة في مرآة صفة الفعل، ولاهناك تهمة الحلول، لكن يتجلى الحق في الحسن والمستحسن لطلاب مشاهدته كان يُواسي فراقه من طيب الوصال بطيب المسك والورد والريحان، ويضع الباكورة على عينيه ويقبلها ويستنشق رائحتها، وينظر إلى الورد الأحمر يتجلى صفة القدم وبهآء الجلال في طراوة الورد الأحمر، كما تجلى من الشجرة لموسى والجبل. وهذا إشارة إلى عين الجمع لا يعرفها إلا العشاق. ويطلب من رؤية نسائه صفاء حُسن معدن الأزل الذي أورثهنَّ الله من حواء عليها السلام، وللعاشق حال في مقام العشق من روح مباشرة الجلال في روحه يهتجه إلى الشهوة الروحانية، وفيه من الأسرار المكنونة ما فيه. ويطلب من مقام الصلاة طيب المناجاة وجمال المشاهدات، وذلك قرّة عيون الأنبياء والأولياء. وبمواساة حاله - عليه الصلوة والسلام - استثناسه بالوجه الحسن، كما روى أنه عليه السلام يحبُّ الوجه الحسن لأنَّ من استأنس بالله استأنس بكلِّ شيءٍ ملبح ووجه صبيح، بغير تهمة البشرية كما كان ينظر إلى وجوه أصحابه طلباً لمواساة حاله بحسن ولايتهم. كما اشتاق - عليه الصلاة والسلام - إلى لقاء عشاق أمته لما بكى وتأوّه وقال: واشوقاه إلى لقاء إخواني، كان شوقه من معرفة أشواقهم إلى لقائه العزيز، لأنَّ في رؤية الأنبياء والأولياء ما هيّج أسرارهم إلى معالي رؤية قدس الصفات من نور المشاهدة ولمعان سرور أنوار القدم، كما سئل - عليه الصلاة والسلام - عن الأولياء قال: من تذكّر الله رؤيتهم لأنَّ في رؤيتهم نور الصمديّة الذي يتلألأ من بشرة وجوههم.

١٣٨ - وقال ﷺ: إذا أحبَّ الله عبداً ابتلاه، فإن صبر اجتباه، وإن رضي اصطفاه^١.
اصطفى الولي في الأزل لمحبتته ثم ابتلاه بطلب وصلة محبوبه، إذ المحبة في نفسها بلاء، من صبر فيها وفي جريان أثقالها عليه وشدة آلامها اجتباه الحق حتى يغلب عليه شوقه فيطير بجناح الشوق في مهمه الحيرة، فأوقعه الحق بعد ذلك في بحار نيران عشقه. فإن رضي باحتراقه والتهابه في منازل فقدان اصطفاه بمعرفته وتوحيده حتى يكون منبسطةً بأنسه متصرفاً في ملكه، لا يبقى عليه من غرابة غرامة ذنب ولا وحشة بُعدٍ ولا غبار معصية، فصارت سيئاته حسناتٍ وبلياته درجات وامتحانه قربات وحركاته كفارات وطاعاته تعلقات، كما قال - عليه الصلاة والسلام - في وصف هذا المحبوب: إذا أحبَّ الله تعالى عبداً لم يضره ذنب. ذنبه تحيره عن إدراك كنه القدم وهو سبب عرفان البقاء إذ العجز عن درك الإدراك إدراك. وكيف يضره وهو به يفنى في الحياء وجلال الجلال وإجلال الإجلال، مع أنه يعلم أنه في امتحان محبوبه، وامتحانه منه اختياره الأزلي، وهو يرضى باختياره بنعت محبته فناء وجوده في حياته. فهذا الذنب صار تربيةً له في المحبة، وذلك حسنة الأبرار وسيئة المقرّبين،

كما قيل ذنوب المقرّبين حسنات الأبرار. ذنوبهم في المعرفة قلة إدراك معرفتهم والالتفات من المعطي إلى العطاء، وملاحظة نفوسهم لحظة إذا هم يسيرون في مقامات المعرفة، وهذا من الحق تعالى حذف حصيات في قوارير محبتهم ليكسرهما في قلوبهم، ويعاتبهم بها ثم يمنّ عليهم بعفو الهجران ووصل الوصال، كما أشار إلى حبيبه - عليه الصلاة والسلام - «ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر». أسقط عنه حق ربوبيته الذي هو صفته الواجبة في القدم على

١. الحقائق للفيض الكاشاني، ص ١٨٩؛ المحجة البيضاء، ج ٨، ص ٦٧؛ بحار الأنوار، ج ٨٢، ص ١٤٢؛

مستدرک الوسائل، ج ٢، ص ٤٢٧.

عبده قبل كونه وبعد كونه، فلزم عليه ذنب عدمه في القَدَم وذنب وجوده في البقاء فغفر الذنب الأول وهو عدمه في القَدَم، والذنب الآخر وهو كونه في بقاء الحق وجوده؛ لأن في الحقيقة كأنه ينبغي أن يكون هذا العبد في عبودية خالقه دائماً [إداء] لحق ربيته عليه وإن كان مستحيلاً، وكأنه لا ينبغي أن تكون حدوثه في عزته القديم، حتى كان الحق كما لم يزل كان موجوداً بلا حدث، ويكون العبد معدوماً كما لم يكن في القَدَم.

١٣٩- وقال ﷺ: النفس هي الصنم الأكبر^١.

كل الأصنام دون النفس هي تماثيل إبليس تكسرهما بضربة واحدة من المحبة من الخليل، قال الله تعالى: ﴿فجعلهم جذاذاً﴾ بأنها صغار والنفس لمعة من لمعان قهر القَدَم وهي باقية على المحب لبقاء امتحانه في محبته، ولا يطبق أن يكسرها لأن الحدث لا يوازي بأفعال القَدَم. ألا ترى كيف استثنى الله تعالى من الأصنام الصنم الأكبر وقال: ﴿الأكبرهم﴾ فإن الكبير من قهر كبرياء، ولا ينقطع عنه إلى الممات.

١٤٠- وقال ﷺ في حديث: واعلم أن النصر مع الصبر، وأن مع الكرب الفرج، وأن مع العسر يسراً^٢.

إذا نزل جند الصبر في القلب وتمكن فيه وتفرق الجزع صار الصبر يقيناً، فإذا قوي الحال شاهد القلب مقام الرضى في البلاء، ثم انتقل من رُوح الرضى إلى صفاء الأنس فيكون محفوظاً برعاية الله عن قهر الله في امتحان الله، وينزل عليه السكينة فيكون منصوراً بنصر الله. فإذا نظرت في الحقيقة فعلمت أن الصبر يريد النصر، وينزل النصر حيث ينزل الصبر معاً، فإذا أراد الحق تعالى أن ينصر عبداً

١. لم يوجد في المصادر.

٢. مسند أحمد، ج ١، ص ٣٠٧؛ مستدرک الحاكم، ج ٣، ص ٥٤٢.

جعله صابراً؛ لأن الكرب والعسر من فعله وامتحانه، فإذا صبر العبد في أوائل الآلهما فيكون صبره مفتاح كنز الراحة. والإشارة فيه أن الله تعالى إذا أراد أن يفتح لعبده باباً من فضله النادر ابتلاه بشيء من بلائه، ثم يخصه بنعمة من نعمائه، وما رأيت منه شيئاً من الامتحان إلا ورأيت بعده ومعه نوادر لطائف برّه. وإذا أردت أن تجرّب ما قلنا فراقب أحكام الغيب وطرق الأسرار ومنازلات الأحوال.

١٤١- وقال ﷺ: ما فتح رجل على نفسه باب مسألة إلا فتح الله عليه باب فقر^١.

سؤال المرء إذا كان من حرصه يكون له قنطرة تهمة الدنيا، فإذا سأل من غير الله حرصاً وجمعاً أسقطه الحق إلى بحر فقر النفس الأتارة غيرة عليه وعقوبة له، حتى لا ينجو من فقر نفسه ولا يجد رَوْحَ غنى الله تعالى، لأن من توكل على غيره فيكون محبوساً بنفسه، ولا ينسد باب فقره، ويكون فقره في نفسه أوسع.

١٤٢- وقال ﷺ: اللهم أحيني وأمتني مسكيناً، واحشرنني في زمرة المساكين^٢.

امتحن الله تعالى نبيه - عليه الصلاة والسلام - بالدنيا فاختر الآخرة، وامتحنه بالولاية فاختر الخشوع والبذاعة، وامتحنه بالنبوة فاختر التواضع، وامتحنه بالربوبية فاختر العبودية والمسكنة، فخلع ثوب الربوبية عن نفسه بعد إذ أغرقه الحق في بحار الأنانية وأسرار الاتحاد؛ لأنه قد علم أن جميع ذلك مكرّ فاستعاذ منه إليه.

١٤٣- وقال: أعوذ بك منك^٣.

لمعرفته بغيرته، وبأن الحدث لا يكون قديماً، فأفرد القدم عن الحدث، ورجع

١. جامع الأخبار، ص ١٣٧؛ مسند أحمد، ج ١، ص ١٩٣؛ سنن الترمذي، ج ٣، ص ٣٨٥؛ مع اختلاف يسير.
٢. روضة الواعظين، ص ٤٥٤؛ منهاج البراعة، ج ٣، ص ٣٩٣؛ سنن ابن ماجه، ج ٢، ص ١٣٨١ و ١٣٨٢؛ سنن الترمذي، ج ٤، ص ٨؛ السنن الكبرى، ج ٧، ص ١٢.
٣. تنبيه الغافلين، ص ٣٣٤؛ مجمع البحرين، ج ١، ص ١٨٦؛ مفاتيح الغيب، ص ١٥٨؛ بحار الأنوار، ج ٦٣، ص ٣٣٧.

من الأنانيّة وعين الجمع إلى مقام الفناء، وهذا من غاية معرفته برّبهِ. ولم يفعل كما فعل أهل الجمع الذين اغتروا من الحقّ به وادّعوا الأنانيّة، فإنهم محجوبون عنه. و كان عليه الصلاة والسلام غير مستدرج به عنه، لاجرم تواضع لجبروته وخضع لملكوته، وجعل نفسه من جملة مساكينه المفتقرين بنعت المعرفة إلى مشاهدة ربّهم، المُقَرِّين بفنائهم في بقائه، العطشين إلى أوّلِيته وعرّفان أحدِيته، بعد ما شربوا أبْحُر المعارف والكواشف، وشاهدوا عين الجمع وعين الكلّ بعين الحقّ. فأراد - عليه الصلاة والسلام - أن يبلغ معهم مشاهد القَدَم بنعت الفناء والعدم علماً بغيره بقائه.

١٤٤ - وقال ﷺ: لعن الله فقيراً تواضع لغنيّ لأجل ماله، مَنْ فعل ذلك منهم فقد ذهب ثلثا دينه^١.

ذهب ثلثا دينه في ذلك الوقت، فإن تاب الله عليه رجع دينه إليه، فإنّه غمّة وإبهام واحتجاب النفس بغيره. وإشارته - عليه الصلاة والسلام - في «ثلثا دينه» إلى أنّ الدين ثلاثة أقسام: ثلث إيمان، وثلث إيقان، وثلث عرفان. فإذا نظر صاحبها إلى صاحب الدنيا واستحسن حاله وتواضع له للدنيا، فقد احتجب عن العرفان والإيقان، وبقي في قلبه إيمانه الذي به حقن دمه؛ لأنّ من عرف الله لم ينظر إلى الكون بعين استحسانه، ولم يأت بعينه جميع الوجود.

١٤٥ - وقال ﷺ: النظر إلى وجه الإخوان على الشوق إليهم أحبّ إليّ من ألف ركعة تطوّعاً^٢.

العبادة مركب المحبّة، تسير بها إلى عالم المحبوب بعد خروج صاحبها من الكون ورؤية الإخوان من شوق الرحمن يوجب النظر إلى مشاهدته في ذلك

١. كنز العمال، ج ٣، ص ٢٣٠.

٢. لم يوجد في المصادر.

الوقت؛ لأن في وجوههم تتلأأ أنوار القِدَم، والعبادة للثواب، والنظر إلى وجوههم لرفع الحجاب والشوق من العرفان، والطاعة من الإيمان، والمعرفة من المشاهدة، والعبادة من المجاهدة. ومحبة أولياء الله لا تكون إلا من شوق الله. وأين مقام العبادة من مقام الشوق، وهو الغاية القصوى من أحوال العارف.

١٤٦ - وقال ﷺ: الشيخ في قومه كالنبي في أمته^١.

أشار إلى أن الولاية [من] جنس النبوة، وأن الولي قريب من النبي وهو خليفته، يجب أمره لأنه يحكم بخطاب الله ويقضي بأمر الله. وإن هذه الأحوال لا تكون إلا في درجة الشيخوخة؛ لأن فيها تمكين الأحوال وسكون الأسرار، وفيه نزول بركات الله من خصائص التجلي والخطاب؛ لذلك قال - عليه الصلاة والسلام: البركة مع أكابرهم الكبراء أبواب الأنبياء؛ لأنهم محل المكاشفة والمحبة والمعرفة والعلم اللدني، يرتون الأمة كتربيتهم ويهدوهم إلى طريقتهم، كما قال - عليه الصلوة والسلام - علماء أمتي كأنبياء بني إسرائيل.

١٤٧ - وقال ﷺ: ليس منا من لم يرحم صغيرنا ولم يوقر كبيرنا^٢.

الكبير العارف والصغير المرید، ومن لم يوقر العارف يسقط من عين المعروف، ومن لم يرحم المرید لم يبلغ إلى درجة المشايخ.

١٤٨ - وكان ﷺ يقول في دعائه: اللهم أشرب الإيمان قلبي كما أشربته روعي أشرق نور المعرفة في سر السر، ثم يؤثر في السر، ثم يباشر بالروح، ثم يظهر بالقلب والعقل واللب والفؤاد ومنظر الصفا. فإذا لم يصل من الروح إلى القلب لم يكن القلب سياراً في الملكوت وطياراً في الجبروت. وقد بين - عليه الصلاة والسلام - أن الروح ليس بقلب.

١. مفاتيح الغيب، ص ٤٨٢؛ المحجة البيضاء، ج ١، ص ١٧٠؛ مشكاة الأنوار، ص ١٦٩.

٢. الكافي، ج ٢، ص ١٦٥؛ الأشعثيات، ص ١٨٣؛ سنن الترمذي، ج ٣، ص ٢١٥ و ص ٢١٦.

١٤٩- وقال ﷺ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِذَا تَجَلَّى لشيءٍ من خلقه خضع له^١.

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَتَجَلَّى بِفَعْلِهِ وَيَتَجَلَّى بِصِفَتِهِ وَيَتَجَلَّى بِذَاتِهِ، الْفَعْلُ لِلأَكْوَانِ عَامًّا وَفِي الأَشْبَاحِ خَاصًّا، وَالصِّفَةُ لِلقُلُوبِ عَامًّا وَلِلعُقُولِ خَاصًّا، وَالذَّاتُ لِلأَرْوَاحِ عَامًّا وَلِلأَسْرَارِ خَاصًّا. فَإِذَا تَجَلَّى بِالْفَعْلِ اقشَعَرَّتِ الْجُلُودُ مِنْ هَيْبَتِهِ، وَإِذَا تَجَلَّى بِالصِّفَةِ وَجِلَّتِ القُلُوبُ مِنْ عَظَمَتِهِ، وَإِذَا تَجَلَّى بِالذَّاتِ ذَابَتِ الأَرْوَاحُ مِنْ سَطَوَاتِ كِبْرِيَانِهِ. وَكُلُّ ذَلِكَ مَوْجُودٌ فِي تَجَلِّي مُوسَى ﷺ قَالَ تَعَالَى: ﴿فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعْقًا﴾.

١٥٠- قَالَ ﷺ: حُبُّكَ الشَّيْءَ يعمي وَيُصمُّ^٢.

يعمي العين من رؤية عيب المحبوب، وترى ما يأتي منه مستحسنًا، ويصم الأذن من استماع عيبه، وتسمع من كل صفاته حمداً وثناءً؛ لأنَّ المحبة مقدسة عن العلل لا يبقى لصاحبها نقصان، كأنَّ المحبَّ إذا رأى محبوبه كأنه يرى نفسه.

١٥١- وَقَالَ ﷺ: لِكُلِّ شَيْءٍ مَعْدِنٌ وَمَعْدِنُ التَّقْوَى قُلُوبُ العَارِفِينَ^٣.

المعرفة توجب الخشية، والخشية توجب التقوى عمَّا دون الله؛ لأنَّ العارف غائب في عظمة الله، شائق إلى لقاء الله، هائم في محبة الله، تجري عيون التقوى من بحار معرفته من روحه إلى قلبه، ومن قلبه إلى صورته. وسرُّه معدن التوحيد لأنَّ الحقَّ يتجلَّى فيه بنعت القِدَم، وروحه معدن المعرفة لأنَّ الحقَّ يتجلَّى فيها بوصف البقاء، وقلبه معدن الخوف والخشية والتقوى لأنَّ الله تعالى يتجلَّى فيه بنعت الكبرياء والعظمة والجلال والهيبة. فالتوحيد من عين القِدَم، والمعرفة من عين البقاء، والتقوى من عين الكبرياء. وللتقوى حقيقة وطريقة، طريقته في قلوب

١. مستدرک الحاكم، ج ١، ص ٣٣٢؛ السنن الكبرى، ج ٣، ص ٣٣٣.

٢. من لا يحضره الفقيه، ج ٤، ص ٣٨٠؛ السرائر، ج ٣، ص ٢٩٥؛ مسند أحمد، ج ٦، ص ٤٥٠.

٣. مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج ١٠، ص ٢٦٨؛ كنز العمال، ج ٣، ص ٩٠.

جميع الخلق، و حقيقتها في صدر محمد ﷺ لأنه محل عين الجمع ومرآة كشف الغيب.

وروى أبو هريره - رضي الله عنه - في هذا المعنى أن النبي ﷺ قال: التقوى هاهنا. يشير بيده إلى صدره. أي حقيقة التقوى في صدري، وفرعها في قلوب جميع الخلائق. كما قال عليه الصلاة والسلام: أنا أعرفكم بالله وأخوفكم منه بين عليه الصلاة والسلام أن من زادت معرفته زادت خشيته وتقواه، وليس في الكونين أعرف مني.

١٥٢ - وقال ﷺ: لو أن العُسر دخل حجراً لتبعهُ الئسر حتى يدخل عليه^١.

العُسر من قهر العظمة وهو قبضه تعالى والئسر من لطف جماله وهو بسطه تعالى، قال تعالى: ﴿والله يقبض ويبسط﴾ يُرَبِّي العباد بهاتين الصفتين، بمحتهم بالقبض تمحيصاً لجناياتهم، وبنيلهم بالبسط شوقاً إلى جلاله وتمكيناً في مقاماته، لكن يزيد عليهم كرامة البسط وسعاً لطريق عشقهم وزيادة لمحبتهم كما قال تعالى ﴿فإن مع العسر يسراً إن مع العسر يسراً﴾ وكما قال - عليه الصلاة والسلام - في حديث آخر: ما دخل العسر في حجر إلا ومعه يسران^٢ وتربية الحق بهذه المعاني عُرْفَاءَهُ لِيُطْلِعَهُمْ بِتَجَلِّي جميع صفاته.

١٥٣ - وجاء رجل إلى النبي ﷺ فقال: جئتك لتعلمني من غرائب العلم. قال - عليه الصلاة والسلام: - هل عرفت ربك؟ قال: نعم. قال: ما صنعت في حقه؟ قال: ما شاء الله. قال: هل عرفت الموت؟ قال: نعم. قال: ما أعددت لها؟ قال: ما شاء الله. قال: فاذهب فأحكِم ما هناك ثم تعال أعلمك من غرائب العلم.

قد بين - عليه الصلاة والسلام - أن غرائب العلم معرفة الله تعالى ومعرفة

١. الفرج بعد الشدة، ص ٤٣ مع اختلاف سير.

٢. لم يوجد في المصادر.

الموت؛ لأنَّ في معرفة الله رؤية صفاته وذاته وعجائب جلاله وجماله وقربه ووصاله، واستماع خطابه وكلامه، والعلم بنوادر ملكه وحكمته، وكشوف أسراره وبرز لمعات أنباء عجيب صنيعه ولطائف صنعه، ومن وقع في معرفة القديم الأزلي صار عارفاً بمكنونات علمه ومطلعاً بغرائب أنبائه. ومن عرف الموت عرف فناءه، ومن عَرَفَ فناءه عرف بقاء الحق، ومن عرف بقاء الحق علم أفعاله وصفاته المباشرة بنعت نفاذ القدرة في كل ذرة من العرش إلى الثرى. وأفهمنا - عليه الصلاة والسلام - أن من لم يبلغ هذه الدرجات التي وصفناها لم يُطِيق أن يسمع كلمة من علم الغيب وغريب الأسرار.

١٥٤- وقال ﷺ: **إِنَّ فِي الْجَسَدِ مَضْغَةً إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ بِهَا سَائِرُ الْجَسَدِ، وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ بِهَا سَائِرُ الْجَسَدِ. ١. أَلَا وَهِيَ الْقَلْبُ.**

المضغة الجوفانية هي هدف سهام القهر واللطف، وهي متقلبة في قبض خالقها. فإذا وقعت في بحار النكرات مالت من تأثير القهريات إلى عالم الشهوات، وأفاضت إلى الحسّ والجوارح مباشرة الأثام. وإذا وقعت في بحار المعارف مالت بنعت المحبة والشوق إلى مشاهدة الله تعالى، فاستنارت بنورها فنورت العقل والنفس والروح والصورة، فيتولد من حسن جوارحها خشوع الصورة في طاعة الله، وصلاح الجوارح في خدمته ومراقبته.

١٥٥- وقال ﷺ **ليس [متناً] من لم يتغنَّ بالقرآن. ٢.**

القرآن صفة القديم تجلّى القديم قبل نزوله لأرواح العشاق فتلقفت الأرواح من الحقّ خطابه بنعت التغني، فطربت من سماع الحق وفرحت بطيب كلامه،

١. منية المرید، ص ٢٢٤؛ بحار الانوار، ج ٦١، ص ٢٣؛ صحيح البخاري، ج ١، ص ١٩؛ صحيح مسلم، ج ٥،

ص ٥١؛ سنن ابن ماجه، ج ٢، ص ١٣١٩؛ مع اختلاف يسير.

٢. معاني الاخبار، ص ٢٧٩؛ الأمالي، ج ١، ص ٣١؛ سنن الدارمي، ج ١، ص ٣٥٠.

فبقيت عليها تلك الطيبات إلى الأبد. فإذا قرأ الصادق كتاب الله يتغني روحه، ويترنم قلبه، ويرقص عقله، ويطيب خلقه، ويلطف لسانه من طيب نزول القرآن في مشاهدة الرحمن. فأشارته - عليه الصلاة والسلام - إلى أن الأرواح مع روحه كانت في الأزل مترئمة بخطاب الحق في بدء الأمر باقية على تلك الأحوال من الفناء والسماع، ومن لم يتغن بالقرآن لم يكن روحه مع روحه وأرواح السعداء هناك. وما ذكر «ليس مناً» عبارته أي ليس معنا حين سمعنا قول الحق «ألسنتُ بربكم».

١٥٦ - وقال ﷺ: اطلبوا الخير عند حسان الوجوه^١.

حسن الوجه كسوة الله من نور جلاله، كساء وجه كل متخلق بخلقه، ومن خلقه العالي السخا والكرم، فمن اتصف بحسنه اتصف بسخائه وكرمه، وهما صفتان من نعوت القدم لا يفارقان أحدهما عن الآخر أبداً. وفيه إشارة أخرى، أي اطلبوا صفاء تجلي الحق من وجوه الحسان فإنها محل بروز أنوار الجلال والجمال، حتى تعشقوا الله بوسيلة فعله وتعرفوا حقائق صنعه في الأرواح القدسية والأشباح الطاهرة فتبلغوا بها معرفة أسرار الصفات وحقائق الذات. وهذا الأمر خطاب مع من بلغ عين الجمع. وإنه تعالى إذا خص عبداً بحسن الظاهر والباطن، وألبسه لباس محبته، صيره مشكاة تجلي جلاله وجماله، فيبرز نوره من نوره، ويتجلي منه لعباده. فمن أدركه أدرك الحق حيث كان في جميع الأحوال، كما قال - عليه الصلاة والسلام - يقول الله تعالى: ابن آدم مرضت فلم تعدني؟ قال: يا رب كيف أعودك؟ وأنت رب العالمين؟! فيقول: أما علمت أن عبدي فلاناً مرض فلم تعده، أما

١. عيون أخبار الرضا، ج ٢، ص ٧٤؛ الأمالي، ج ٢، ص ٨؛ الرواشح السماوية، ص ٢٠١؛ مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج ٨، ص ١٩٤ و ص ١٩٥؛ كنز العمال، ج ٦، ص ٥١٦.

إنك لو عدته لوجدتني عنده^١. فيه إشارة إلى عين الجمع من هاهنا يدعون سكارى المحبة والمعرفة والتوحيد الأنانية والاتحاد في مقام عين الجمع، إذ الحق تعالى باشر أسرارهم بقدس القدم، وتجلّى بنفسه من أسرارهم لأرواحهم، ومن أرواحهم لقلوبهم، ومن قلوبهم لعقولهم، ومن عقولهم لهمومهم، ومن همومهم لأشباحهم، ومن أشباحهم لنفوسهم، حتى يصيروا بجميع أوصافهم مستغرقين في الحق للحق بالحق تعالى كبرياؤه عن مازجة الحدثان.

١٥٧ - وقال ﷺ: عليكم بالحنن فإنه مفتاح القلب^٢. قالوا: يا رسول الله، وكيف الحزن؟ قال: أجيئوها وأظمتوها.

أشار عليه الصلاة والسلام إلى أن الجوع والعطش يجلبان الحزن وذلك أنه إذا ذاب اللحم والشحم في بدن الانسان بالجوع والعطش يرق القلب ويصفى، ويذهب عن عين السر والعقل والروح قذى الشهوات والهوى وغبار الطبيعة، فتبصر أبصارهم عيوب النفس وما فسدت من عمارات القلب، وتبصر أيضاً عجائب ملك الغيب من الثواب والعقاب، فتحزن بذلك حزناً طويلاً لا ينقطع دوائه، وتغلب عليه أفكار متراكمة من جهة مافات عنه ومالم يُدرك من فيض الله وكرمه. لذلك كان - عليه الصلاة والسلام - دائم الفكر متواصل الاحزان إذ رأى تقصير عبوديته في ربوبية الخالق، وكان مستغرقاً في بحار عظمة الله يزيد حزنه على حزنه من قلة إدراكه حقيقة المعرفة بكنه القدم. وأكثر حزن القلب من جهة جريان قهر الحق في النفس، وهو شركها وسوء ظنّها بالله وميلها إلى ما دون الله. وذلك ما قال - عليه الصلاة والسلام -: الشرك أخفى من دبيب النمل والذر على

١. الأمالي، ج ٢، ص ٢٤٣؛ وسایل الشيعة، ج ٢، ص ٦٣٦؛ بحار الانوار، ج ٨١، ص ٢٢٠.
٢. مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج ١٠، ص ٣١٠؛ كنز العمال، ج ٣، ص ١٤٣ و ج ٦، ص ٤٩٠.

الصفاء^١ أراد بهذا الشرك ما ألقى الشيطان في نفس العارف من الكفريات والشكيات في بدء معرفته عند خوضه في طلب مشاهدة القَدَم، وما ذكر النفس في خفايا سرّها من الشهوة الخفية، وذكر المخلوق بنعت الرّياء والسُّمعة.

١٥٨- وقال ﷺ السخيّ الجهول أحبّ إلى الله من العابد البخيل^٢.

السخاء صفة الحقّ، والبخل صفة الشيطان. فمن اتّصف بصفة الله فهو حبيب الله، ومن اتّصف بصفة الشيطان فهو قرين الجنّ. ولا يبالي الله تعالى بظاهر السخيّ وظاهر العابد، إنّه ينظر إلى نيّتهما وصفاء قلبها.

كان لرسول الله ﷺ حادٍ حسنُ الصوت، فقال له عليه الصلاة والسلام: رويدك يا فلان لا تكسر القوارير^٣ أراد بالقوارير النساء كما قيل. وما تراءى لي أراد بالقوارير زجاج أحكام النبوة أي لا تهيجني إلى عشق القَدَم، ولا تشدد على شوقي فأخاف أن أستغرق في بحار التوحيد، وألقي قارورات الحكم فتكسر بأحجار الوجد، فيشوش كسرهما شرائع الدين على أمّتي فيبقون في مقام العشق، ويخرجون من حكم الطريقة من شدة المحبة.

١٥٩- وقال ﷺ: مُثِلت لي أمّتي في الطين، وعُلِّمْتُ أسماءها كما علّم آدم الأسماء كلّها^٤ الحديث.

علّم الله آدم - عليه الصلاة والسلام - الأسماء بعد أن نفخ فيه روحه، فلمّا نفخ روحه فيه علّم بروحه أسماء جميع المخلوقات؛ لأنها تجلّي علم الأولي فيه، فإذا

١. وسایل الشيعه، ج ١١، ص ٤٩٨؛ مع اختلاف يسير. معاني الأخبار، ص ٣٧٩؛ مجمع البيان، ج ٢، ص ٣٤٧؛ منهج الصادقين، ج ٣، ص ٤٣٢

٢. اخلاق محتشمي، ص ٣٢١؛ المحجة البيضاء، ج ٦، ص ٧٤؛ مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ٣، ص ١٢٧ وفيه «الجاهل السخي» بدل «السخي الجهول».

٣. صحيح البخاري، ج ٧، ص ١٢٢؛ صحيح مسلم، ج ٧، ص ٧٩؛ السنن الكبرى، ج ١٠، ص ٢٢٧

٤. بصائر الدرجات، ص ٨٤؛ مع اختلاف يسير. كنز العمال، ج ١٢، ص ١٨٥... في الماء والطين...

اتَّصَفَ بِذَلِكَ اتَّصَفَ بِصِفَةِ الرَّبُّوبِيَّةِ، فَصَارَ قَلْبُهُ يَعْقِلُ بِاللَّهِ إِذْ هُوَ قَلْبُهُ؛ لِأَنَّهُ وَقَعَ فِي أَوَّلِ حَالِهِ فِي مَجْمَعِ عَيْنِ الْجَمْعِ فِيمَا أَخْبَرَ الْحَقَّ تَعَالَى عَنِ الصَّفَتَيْنِ الْخَاصَّتَيْنِ - صِفَةِ الذَّاتِ وَصِفَةِ الْفِعْلِ اللَّتَيْنِ تَبْرَزَانِ فِيهِ مِنْ عَيْنِ الْقِدَمِ - بِقَوْلِهِ «وَنَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي» وَ«خَلَقْتَ بِيَدَيَّ».

أَمَّا الْمُصْطَفَى ﷺ فَأَعْلَمَهُ اللَّهُ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا، وَعَلَّمَهُ حَقَائِقَ صَنْعِهِ فِيمَا مَضَى مِنَ الْخَلْقِ وَمَا يَمْضِي قَبْلَ خَلْقِ صُورَةٍ بَعْدَ كَوْنِهِ صُورَةً وَرُوحاً.

وَهَذَا خَاصِيَّتُهُ عَلَى آدَمَ إِذْ عَلَّمَ رُوحَهُ قَبْلَ خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عِلْمَ الْأَشْيَاءِ بَعْدَ كَوْنِهَا فِي الصُّورَةِ، فَإِنَّهُ قَبْلَ خَلْقِ الصُّورَةِ بِرُوحِهِ مُتَّصِفاً بِرُوحِ الْحَقِّ، وَبَعْدَ خَلْقِ صُورَتِهِ مُتَّصِفاً بِخَلْقِ الْحَقِّ، فَفِي كِلْتَا الْحَالَتَيْنِ هُوَ فِي عَيْنِ الْجَمْعِ، لِأَجْرَمِ أَخْبَرَ عَمَّا كَانَ وَمَا يَكُونُ، وَأَعْلَمْنَا أَنَّهُ رَأَى أُمَّتَهُ فِي الْمَاءِ وَالطِّينِ إِذْ كَانَتْ هِيَ مَمْرُوجَةً فِي طِينَةِ آدَمَ ﷺ حَيْثُ طَرَحَ بَيْنَ مَكَّةَ وَالطَّائِفِ عَلَى هَيْئَتِهَا وَصَفَتِهَا، وَأَفْهَمْنَا أَنَّهُ رَأَاهَا قَبْلَ خَلْقِهَا وَعَلِمَ أَسْمَاءَهَا قَبْلَ كَوْنِهَا وَآدَمَ ﷺ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ. وَهَذَا إِشَارَتُهُ بِقَوْلِهِ: كُنْتُ نَبِيًّا وَآدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ أَي كُنْتُ عَالِماً بِآدَمَ وَذَرِيَّتِهِ إِذْ هُوَ مَعَهُمْ مُخْتَلِطاً بِالْمَاءِ وَالطِّينِ، وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ بَعْدَ تَمْكِينِهِ فِي صُورَتِهِ. وَمِنْ خَاصِيَّةِ الْمُصْطَفَى ﷺ بَلُوغُهُ مَقَامَ كَشْفِ الْغَيْبِ قَبْلَ كَوْنِهِ صُورَةً وَبَعْدَ كَوْنِهِ نَبِيًّا، إِذْ أَخْبَرَ عَنِ الْمَقَامِينَ مَعاً.

وَمِنْ ذَلِكَ قَوْلُهُ - عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ - أَوْتِيْتُ بِمَقَالِيدِ الدُّنْيَا عَلَى فَرَسٍ أَبْلَقَ عَلَى قَطِيفَةٍ أَرْجَوَانَ أَي أَشْرَفْتُ عَلَى خَزَائِنِ غَيْبِ الْحَقِّ الَّتِي فِي مَلَكُوتِ الْأَرْضِ بَعْدَ مَا أَعْطَانِي مَفَاتِيحَهَا، وَهِيَ نُورٌ مِنْ نُورِ عِلْمِهِ، فَرَأَيْتُ بِهِ كُنُوزَ الْأَرْضِ. وَهَذَا مَكْاشِفَةٌ حَقِيقِيَّةٌ، وَليست بِمِثْلِ. إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَرَى أَوْلِيَاءَهُ وَأَنْبِيَاءَهُ مِنْ هَذَا الْقَبِيلِ عَلَى تَحْقِيقِ الْمَعْنَى وَالصُّورَةِ لِأَعْلَى مِثْلِ وَمَجَازٍ، وَفِي مَكْاشِفَتِهِمْ كَثِيرٌ مِنْ هَذَا. وَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ خَصَّ أَهْلَ الْمَكْاشِفَةِ بِرُؤْيَا مَلِكِهِ فِي الْغَيْبِ وَحَسَنَ صَنَائِعِهِ فِي

العالم؛ ليجذب قلوبهم بها إلى مقام محبته ومعرفته، وهم رأوا ملكوته بقلوب ملكوتية ملكية نبوية إلهية بصيرة بنور الحق، وقد وصف هذه القلوب - عليه الصلاة والسلام - وقال: **إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ ثَلَاثُمِائَةَ قَلْبِهِمْ عَلَى قَلْبِ آدَمَ ﷺ، وَأَرْبَعِينَ قَلْبِهِمْ عَلَى قَلْبِ إِبْرَاهِيمَ ﷺ، وَسَبْعَةَ قَلْبِهِمْ عَلَى قَلْبِ جِبْرَائِيلَ ﷺ، وَخَمْسَةَ قَلْبِهِمْ عَلَى قَلْبِ مِيكَائِيلَ ﷺ، وَثَلَاثَةَ قَلْبِهِمْ عَلَى قَلْبِ إِسْرَافِيلَ ﷺ، وَوَاحِدَ قَلْبِهِ عَلَى قَلْبِ عِزْرَائِيلَ ﷺ الْحَدِيث.**

بين فضله عليه الصلاة والسلام على آدم وإبراهيم وجبريل وميكائيل وإسرافيل وعزرائيل **ﷺ** إذ شبه قلوب بدلاء أمته بقلوبهم، وأخبر أنهم بقلوبهم ما رأى قلوب سادة الأنبياء والملائكة، ولم يشبه قلوبهم بقلبه إذ ليس من العرش إلى الثرى مثل قلبه **ﷺ** لأن قلوب جميع الأنبياء والأولياء قلبه - عليه الصلاة والسلام - يجول فوق العرش في ميادين الجبروت وأنوار القدم.

ثم أفهمنا - عليه الصلاة والسلام - أن قلوب ثلثمائة أوعية علم الأسماء وخاصية الاصطفاء، وترى من مقامات الملكوت ما رأى قلب آدم **ﷺ** وهي محل خزن المحبة والتدم على الدوام والحياء والوجل والاحتشام والحرمة، وهذه خاصية قلب آدم عليه الصلاة.

وخبر أن قلوب الأربعين أوعية الخلّة ومصايح اليقين والمكاشفة والمشاهدة، كما كان في قلب إبراهيم **ﷺ** لأن قلبه كان مختاراً بالخلّة والمحبة واليقين والمكاشفة والمشاهدة ورؤية الملكوت، وذلك ما أخبر الله تعالى عن مقامه - عليه الصلاة والسلام - بقوله: **«وَكَذَلِكَ نَرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ».**

ثم أخبر أن قلوب السبعة موضع الجلال والإجلال والهيبة والخوف والمعرفة، كما كان في قلب جبريل **ﷺ** وهم أهل تقليب الأعيان، وهذا خاصية جبريل - عليه الصلاة والسلام -.

وأخبر أن قلوب الخمسة محلّ الرجاء والبسط والانبساط وعلم الغيب، كما غلبت هذه الصفات على قلب ميكائيل عليه السلام لأنه خازن الأمطار والنبات.

وأخبر أن قلوب الثلاثة محلّ الوحي والإلهام ورؤية العظمة وسلطان الكبرياء؛ لأن هذه صفة قلب إسرافيل وهم أهل القوة والتمكين والاحتشام، وهذه خاصية إسرافيل - عليه الصلاة والسلام -.

وأخبر أن قلب القطب عليه السلام محلّ علم الأسرار ومشكاة الأنوار ورؤية علم القضاء والقدر من اللوح المحفوظ، وهذه صفة عزرائيل عليه السلام والقطب صاحب الهيبة والسلطنة، وهذا خاصية عزرائيل عليه السلام. وفيه بيان أن القطب عليه السلام فوق هؤلاء الأولياء، وأن عزرائيل في العلم فوق هؤلاء الملائكة، وهم جميعاً في علم النبي صلى الله عليه وآله وسلم كقطرة في البحار أو ذرة في الهواء؛ لأنه كان - عليه الصلاة والسلام - يعلم الكل بعلم الله، ويعرف الأشياء بنور الله، وهو في مشهد عين الجمع في جميع أحواله، ولا يغيب عن سرّه ما كان وما يكون من أفعال الخلق، كما قال عليه السلام: ما يتقلب جناح طائر في الهواء إلا وعندنا علم. قلبه - عليه الصلاة والسلام - قلب الكل، وهو مرآة الوجود، تتلأأ فيها أفعال القضاء والقدر من العرش إلى الترى في جميع الأحيان - صلوات الله وسلامه عليه.

١٦٠ - قال عليه السلام: الموت ريحانة المؤمن^١.

الموت انفتاح أبواب الغيب، يرى المؤمن فيها لقاء حبيبه عزّ وجلّ، وهو أعظم مراده في الدنيا والآخرة. والموت بريد الحقّ إليه، معه شمامة الوصلة وهو ريحان الوصلة.

١٦١ - وكان عليه السلام يقول: اللهم [ارزقني] عينين هطّاليتين تبكيان من خشيتك.

١. دعائم الاسلام، ج ١، ص ٢٢١؛ الأشعنيات، ص ١٩٠؛ النوادر، ص ١٠؛ كنز العمال، ج ١٥، ص ٥٥١

الحديث^١

البكاء نهر الحكمة من بحر الرحمة يجري في أودية القلب، مشربها عين العارف الذي في قلبه بحور نيران المحبة والشوق والخوف والخشية، والبكاء حال الأنبياء والأولياء والملائكة من بدء وجودهم إلى يوم ميعاد كشف اللقا شوقاً إلى مشاهدة جلال الله تعالى، التي إذ انكشفت لهم صار بكاءهم ضحكاً وحزناً فرحاً. فسأل - عليه الصلاة والسلام - عينين هطالتين لمعرفة بأن البكاء من عرق الروح إذ تجلى الحق لها بنعوت القدم ووصف البقاء، فتصير مذابة في جمال الحق أول بكائها من خشية من معرفتها بعظمة الحق بنعت رؤيتها أنوار الصفات والذات، والخشية آخر درجات أهل العلم بالله. قال تعالى: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ لذلك أشار - عليه الصلوة والسلام - في سؤاله إلى الخشية فقال: عينين هطالتين تبيكان من خشيتك لأن بكاء الخشية من مقام الفناء، وبكاء الفرح من مقام البقاء، وكان - عليه الصلاة والسلام - يطلب حَظَّ الحق منه ويترك حظَّه من الحق لخضوع عبوديته في ربوبيته. وإذا دنا العارف من مقام الوصلة، وشم رائحة الأنس من رياحين القدس، فرح روحه من نشاط المشاهدة فصار حزنه فرحاً، وينفصل من طيب عيشها بنسيم القربة عرقاً فيكون عرقها معجوناً بطيب ورد الوصال، فيجري تحت شعرات الصورة على عيون الصفاء، فيخلق الله تعالى منه خُلُوقَ أهل العصمة من الملائكة ورياحين الصفاء لأهل الخليفة خصوصاً وعموماً، ليشموها ويستشفوا منها نسيم الألفة والمحبة. وفي هذا المعنى روي عن النبي ﷺ أنه قال: خُلِقَ الورد الأبيض من عرقي ليلة المعراج، وخلق الورد الأحمر من عرق جبرئيل، وخلق الورد الأصفر من عرق البراق. الورد الأبيض أطف من الأحمر

١. المحجة البيضاء، ج ٧، ص ٢٨٠؛ مستدرک الوسائل، ج ١١، ص ٢٤٠؛ كنز العمال، ج ٢، ص ١٨٥ وفيه اللهم ارزقني عينين هطالتين، تشفيان القلب بذروف الدموع من خشيتك قبل أن تكون الدموع دماً.

والأصفر؛ لأنه من عرقه، وعرقه من مقام الأنس، وعرق جبريل من مقام رؤية الحسن بنعت الحرمة، وعرق البراق من مقام الهيبة. وهكذا يكون لمن كان يطير في الملكوت الأعلى والجبروت الكبرى، فيصير تراب قدمه مسكاً، وعرقه ورداً وريحاً، وأجابه عذباً فراتاً.

إذا نزلت سلمى بوادٍ فماؤها زلال وسلسال وشيخانها وردٌ
١٦٢- وقال ﷺ: لما عُرج بي إلى السماء بكت الأرض فأبنت الله فيه الكبير^١، ولما هبطت ضحكت فأبنت الله فيه الورد. ولقد أصابني في المعراج صفوته شديدة فعرقت وقطر مني إلى الأرض قطرة فأبنت الله منها ريحان البنفسج^٢.

إشارة الضحك والبكاء إلى الأرض إشارة خوف فراقه ورجاء وصاله، والأرض في الرسم جماد وفي الحقيقة من أهل العقول لما فيها من روح فعل القديم، قال تعالى: ﴿وإن من شيء إلا يسبح بحمده﴾ تسبيحها من معرفتها بخالقها، ومعرفتها من موضع عقلها. وعقلها نظر الحق فيها على تسرُّد الأحكام من الحق بنعت تصرفه فيها، وتصرف الحق يكسيها في كل لحظة كل ذرة منها نوراً من فعله، فيعمل بنور الحق ما للحق. بكاء الفراق ما لخبث النبات الحار، وبكاء الوصال عذب يُنبئ النبت الرطب البارد مثل البنفسج والورد الأبيض، ويمكن أن الورد والبنفسج لم يكن في العالم قبل معراج النبي ﷺ ويمكن أن كان، فهذا الورد والبنفسج خلقاً خاصاً من عرقه وعرق جبرئيل وعرق البراق.

وقال في موضع آخر - عليه الصلاة والسلام: الورد الأحمر من عرقي من أراد أن يشمتني فليشم الورد الأحمر^٣.

١. «الكبر» بفتح الكاف و الباء نوع من النبات.

٢. ضيافة الإخوان، ص ١٣٠

٣. مكارم الاخلاق، ص ٤٤؛ بحار الانوار، ج ٦٢، ص ٢٩٩ و فيهما: «من أراد أن يشم رائحتي، فليشم الورد

عرقه وعرق جبرئيل من عين واحد وهي من بحر بهاء الله تعالى وتجليه منه لهما، كما قال - عليه الصلاة والسلام: الورد الأحمر من بهاء الله، من أراد أن ينظر إلى بهاء الله فلينظر إلى الورد الأحمر. فإذا كان كذلك فأول الورد وآخره من عرقهم، وعرقهم من بحر البهاء. وفي قوله - عليه الصلاة والسلام - الورد الأحمر من بهاء الله إشارة التجلي وعين الجمع، أي تجلي الحق سبحانه بنعت البهاء في الجنة، فأثبتت الجنة الورد الأحمر.

قال ﷺ: الورد الأحمر سيّد ريحان الجنة بعد الآس^١ قد باشر أنوار تجلي الذات في الورد فصيره الحق مرآة لحسن بهائه لأهل أنسه ومحبته، كذلك الورد الأحمر أحب الرياحين إلى أوليائه حتى كان - عليه الصلاة والسلام - يحبه ويقبله ويضع على عينه ويقول ﷺ: هذا حديث عهد بربّه وهكذا يفعل بالباكورة الجديدة والرياحين.

وروي أنّه - عليه الصلاة والسلام - أخذ بكلتا يديه حزمة مرزنجوش وشمها مراراً، وقال: مرحباً بشجرة تنبت تحت العرش.

العارف الصادق المحبّ مثل الورد والريحان، لأنّه خلق جسمه من تراب الجنان وروحه من نور ملكوت الرحمن، يحبه جميع الخلائق، ويستأنس به كلّ شيء؛ لأنّ الخلق يجدون منه نسيم الحقّ فيتطيبون بطيبه. فمن كان مقبولاً عند الخلائق فمحبّتهم له دلالة معرفته بالله، ومن كان بخلاف ذلك فبغضهم له علامة شقاوته، نعوذ بالله، كما أخبر أبو سعيد الخدري - رضي الله عنه - عن رسول الله ﷺ قال: ألا أخبركم بأحبّكم إلى الله؟ قالوا: بلى يا رسول الله. وظننا أنه يسمي رجلاً. قال: إنّ أحبّكم إلى الله أحبّكم إلى الناس. ثمّ قال: ألا أخبركم بأبغضكم إلى الله؟ قلنا:

﴿الأحمر﴾.

١. الفصول المهمة في اصول الاثمة، ص ٤٩٩، مع اختلاف يسير.

بلى يا رسول الله. ووطننا أنه يسمي رجلاً. فقال: إن أبغضكم إلى الله أبغضكم إلى الناس. أفهمنا أن قلوب الناس من محبتها لأحد هي شواهد محبة الله له؛ لأن القلوب تميل إلى من عليه كسوة الربوبية وتحب من له حقيقة المعرفة، وتبصر مواهب الله في سمات العارفين. وإن الله تعالى إذا أحب عبداً حبه في قلوب جميع الخلائق من العرش إلى الثرى، قال تعالى «سيجعل لهم الرحمن وداً».

١٦٣- وقال ﷺ: إن لله تعالى عبداً يعرفون الناس بالتوسم^١.

التوسم استدلال الفراسة بوسم الصورة، وهو أحد علامات الفراسة، قال تعالى: «تعرفهم بسيماهم» وهكذا المعرفة بالحنان في لحن قوله تعالى «ولتعرفنهم في الحسن القول» وهذه ليست بالفراسة المحضه لما فيها نوع من الاكتساب وهو التأمل والتفكير، وهذا درجة المريدين في الفراسة. ودرجة العارفين فيها أنهم يعرفون الخلق بمعرفة الجبار، ويبصرون ما في قلوبهم من نور الله، وإذا أراد الله تعالى أن يعرف المرید ضمائر الخلق يبرز ما في قلوبهم في سيماهم، فإذا رأوا وجوههم يرون ما في قلوبهم بما أثر من ضمائرهم في وجوههم.

١٦٤- وقال ﷺ لعمة العباس -رضي الله عنه -: يعجبني جمالك^٢! قال: وما جمال الرجل؟ قال: فصاحة لسانه. وروي أنه قال: ما الجمال؟ فقال: صواب القول بالحق. قال: فما الكمال؟ فقال: حسنُ الفعال بالصدق^٣.

يبين - عليه الصلاة والسلام - أن الجمال فصل الخطاب في بيان الحقيقة، والكمال استعمال ما وقع من البيان بنعت وجدان لذته في صدق النية، فالجمال

١. امرأة العقول، ج ٣، ص ١؛ بحار الأنوار، ج ٢٤، ص ١٢٣؛ كنز العمال، ج ١١، ص ٨٨.

٢. كنز العمال، ج ١٠، ص ١٥٢، فيه: «جمال الرجل فصاحة لسانه».

٣. كنز العمال، ج ٣، ص ٣٤٤ و ج ١٠، ص ١٥٢، فيهما: «الجمال صواب القول بالحق والكمال حسن الفعال بالصدق».

إشارة إلى فصاحة العارفين، والكمال إشارة إلى استقامة الموحدين. وإذا أطلق الله لسان العارف بحكمة باطنه زين بها جميع وجوده؛ لأن الحكمة نور من إلهام الحق يضيء وجه الحكيم بجلاله، ويحسن عند فصاحة قوله بلطافة بيانه عند الناظرين إليه فيكون عظيماً في عيونهم. وإذا رسخ علمه في قلبه ودخل في سول حقائقه بمركب صدق المعاملات صار ربانياً وربانياً كامل من كل الوجوه في جميع المعاني، فإذا كان كذلك بلغ الذروة العليا من مقام الاستقامة. وعلامة الاستقامة أن لا يتمنى مقام أحد من العرش إلى الثرى؛ لاستغراقه في الحق. وينظر إلى جميع الخلق بعين الاستحسان لعلمه بأن الكل من عند الله. وهذا إشارة النبي ﷺ حيث قال: لا يكون العبد عالماً حتى لا يحسد من فوقه، ولا يحتقر من هو دونه^١. نفى الحسد من مقامه والكبر من خلقه؛ لأن العالم الرباني لم يبلغ مقام حقيقة المعرفة حتى خرج من وجوده مساوي أخلاق النفس الأمارة. وكيف يحسد العارف من فوقه وهو لا يرى في سلطنة التوحيد وإحاطة أنوار القدم به غير نفسه. وإذا كان في مقام الفناء من سلطنة كبرياء الحق فلا يرى من العرش إلى الثرى أحقر من نفسه. الأزل إشارته - عليه الصلاة والسلام - آدم ومن دونه تحت لوائي. والثاني إشارة قوله - عليه الصلاة والسلام: أنا ابن امرأة من قريش كانت تأكل القديد^٢.

١٦٥ - وروى أن النبي ﷺ قال حين رجع من بعض غزواته: رجعنا من الجهاد الأصغر إلى الجهاد الأكبر^٣.

الجهاد الأكبر مجاهدة النفس الأمارة وهي الصنم الأكبر - كما قال عليه الصلوة والسلام - وهي معك في جميع أنفاسك تطلب منك الربوبية ولا تقر بالعبودية،

١. الأشعثيات، ص ٢٣٣؛ مستدرک الوسائل، ج ١٢، ص ١٩.

٢. قد مر هذا الحديث في رقم ١٠٦.

٣. إرشاد القلوب، ص ٤٠٤؛ بحار الأنوار، ج ٦٨، ص ٤٤ وفيهما «يا علي إن الله خلقني وإياك من نوره».

فكسرها بأحجار التوحيد، وإذابتها بنيران التجريد، وحبسها في سجن التفريد خير لك من أن تقتل ألف كافرٍ حربيٍّ.

١٦٦ - وقال ﷺ: إنَّ الله خلقني من نوره الحديث.

بين ﷺ أن أنوار النبوة والولاية والإيمان برقت من مصباح صباح شمس شرق القِدَم، إذا طلعت على العدم وتجلت بكشوفها لقلوب المصطفين في الأزل بمحبته، وأسرجت من نوره سرج الأرواح والعقول، فأبصرت الأرواح والعقول بنور نوره. قال تعالى: ﴿مثل نوره كمشكاة فيها مصباح﴾ فمن غاب في مهمه القِدَم عن أنوار العدم سقط من درجة المحبة ولا يزال أعمى عن نوره ﴿فمن لم يجعل الله له نوراً فما له من نور﴾.

وإشارة هذا الحديث إشارة عين الجمع، إذ الكل فعله، والفعل يكون بقدرته، وقدرته تقوم بذاته لأنها صفة، وذاته وصفاته واحد من كل الوجوه لا يتجزى ولا يتبعض، وهو منزّه عن الأقسام والتجزّي والحلول في الأماكن. أراد من نوره أي من رحمته، ورحمته أفعاله لكنها في نفسه لها خاصية على جميع الكون. ومما فيه أن الله تعالى خلق محمداً ﷺ من نور ملكوته، وتجلّى له من جلاله، فصار نور فعله مقدساً بقدر نور صفة، وخلق أنوار جميع الأنبياء والأولياء والصدّيقين والملائكة والمؤمنين والمؤمنات من نوره، فصارت أرواح كلّهم أهلاً له في المحبة والمشاهدة من الأزال إلى الأباد. ومن لم يخلق من نوره لم يهتد إلى طريقه ولم يجد محبته ومحبة أصحابه في قلبه، فمن كان بهذه الصفة لم يكن مؤمناً وإن تحلّى بخلية الإسلام. وفيه بيان شرفه وتقدمه على جميع الأنبياء.

١٦٧ - وقال ﷺ: من يتصبر يصبره الله^١.

١. مسند احمد، ج ٣، ص ١١٢؛ سنن الدارمي، ج ١، ص ٣٨٨؛ صحيح البخاري، ج ٢، ص ١٢٩؛ سنن أبي داود، ج ١، ص ٣٧٢.

أي إذا أراد الله تعالى من عبده إرادة بذل الوجود في تحمل بلائه من محبته مع ضعفه وقلة حاله، أعطاه الله سكينه من حسن الرضى حتى يسكن من جريان القضاء والقدر عليه، ويكون متلذذاً ببلائه كما يكون متلذذاً بنعمائه.

١٦٨- وقال ﷺ: المرء كثير بأخيه^١.

أي أخوه إذا كان من أهل معرفة الله يكون له معيناً في طاعة الله، وردداً لغلبته على عدوه إبليس والنفس والهوى؛ لأنه سائسه من الحق ومعلمه منه، ويكون له ظهراً في الدنيا وشفيعاً يوم القيامة.

١٦٩- وقال ﷺ: لو خشع قلب هذا لخشعت جوارحه^٢.

وكان رجلاً رآه في الصلاة يلعب بلحيتيه وثوبه. بين - عليه الصلاة والسلام - أن الخشوع في القلب، وهو منبع المعرفة، وهو أمير البدن والجوارح جنده، فإذا سكن القلب في طاعة الله بلذة المحبة تخشع الجوارح في مقام الأدب وحضرة السياسة، وأفهم أن منبع الخير والشر هو القلب، ومارمي من سهام القضاء والقدر في العالم إلا والقلب هدفها.

١٧٠- وقال ﷺ: إن الله عز وجل يتجلى للشمس والقمر فيخشع فإذا خشع انكشف. وحق لشيء يتجلى له الرب أن يخشع. تجلّيه للشمس والقمر من نعوت عظمتهم وعزة قهره لينكسفا ويذهب نورهما إظهاراً لقدرته وسلطنة كبريانه وعبرة لخلقه؛ ولأن الشمس طلعت على عصاة النهار، والقمر على عصاة الليل؛ ولأن بعض الكفرة اتخذوهما إلهين فقسرهما رغماً لهم. وأيضاً غار على خليله لقوله

١. مروج الذهب، ج ٢، ص ٣٠١؛ مستدرک الوسائل، ج ٩، ص ٧٠؛ كنز العمال، ج ٩، ص ١١ و ج ١١، ص ٦٦٣ و ج ١٣، ص ٤٤٧

٢. منتهى المطلب، ج ١، ص ٣١٢؛ روض الجنان، ج ١، ص ٣٣٧؛ المحجة البيضاء، ج ١، ص ٣٥٥؛ كنز العمال، ج ٨، ص ١٩٧

«هَذَا رَبِّي» فطمسهما لرفع الوسائط من بين المحبِّ والحبيب، ولو تجلَّى الحقُّ لهما باللطف والجلال صار نورهما زيادة ولم يطق الخلق أن ينظروا إليهما من صولة سبحاتهما.

١٧١- قال ﷺ: **أَوَّلُ شَيْءٍ خَطَّهُ اللَّهُ فِي الْكِتَابِ الْأَوَّلِ: إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا سَبَقَتْ رَحْمَتِي غَضَبِي، مَنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ فَلَهُ الْجَنَّةُ^١.**
أوجب التوحيد في بدء أمره على الموحِّدين إذ ظهر بجلاله العالم بوصف الوحدانية؛ لأنه أصل المعرفة والمحبة والعبادة، ثم أخبر أن عنايته سبقت لأهل التوحيد على غضبه لأهل الإنكار، فابتدأ بالجمع وإفراد القِدَم عن الحدوث بقوله: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ». ثم أخبر عن تفرقة الوسائط بقوله: «أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ» فمن شاهد الجمع فله جنة المشاهدة، ومن شاهد الوسائط والتفرقة فله جنة الفردوس. أما الرحمة والغضب هاهنا [فهي] صفات الفعل، فيجوز سبق الرحمة على الغضب؛ لأنَّ عين الذات منزَّهة عن تقدُّم صفة على صفة، ويجوز أنَّ الرحمة صفة الذات والغضب صفة الفعل.

١٧٢- وقال ﷺ: **كَتَبَ اللَّهُ مَقَادِيرَ الْخَلَائِقِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِخَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ^٢.**

يعني على اللوح المحفوظ لإظهار حكمته أن يوارى أعمال أهل القدم بعلم العدم يوم القيامة عند الأولين والآخرين، فيوزن أعمالهم بمقاديرهم حتى تستوي أعمال الخلق بمقاديرهم السابقة، فيعرفون صدق حكمته وجلال ربوبيته المحيطة بجميع الأشياء. وأيضاً كتب لعذر عباده يوم القيامة، وليكون لهم حجة في عجزهم وعصيانهم. وأيضاً كتب لمطالعة سفرة السموات لينسخوا منه ما يؤمرون به من

١. روض الجنان، ص ٢٥٨؛ كنز العمال، ج ١، ص ٥٢

٢. كنز العمال، ج ١، ص ١٠٨

الحوادث الكائنه.

١٧٣ - قال ﷺ: أول ما خلق الله العقل^١.

العقل بساط الربوبية وهو عالم العرش، وعرشه محل علمه، فمن أعطي من العقل شيئاً بسط على قلبه نور عرشه؛ لأنه مرجع جميع العقول. ومن كان قلبه محل قائمة العرش تنزل في قلبه في كل نفس بركات علم القدم. وإن الله تعالى خلق عالم العقل في أول الأمر لاستواء علمه عليه، ولتصرفه بقدرته فيه، فإذا تجلّى له تجلّى لكل فعل ولكل قلب ولكل روح ولكل عقل؛ لأنه موضع تجلّي الاستواء، فإذا استوى بعلمه عليه استوى تجلّيه على قلوب جميع الأنبياء والأولياء والملائكة؛ لأن أنوار ما صدرت من نور العرش وهو منبع العقول جميعاً.

١٧٤ - وقال ﷺ: أول من جحد آدم، لمّا عرض عليه ذريته استصغر عمر داود ﷺ

فوهب له من عمره أربعين سنة، فلما كان وقت القبض جحد^٢.

جحد آدم لأجل نظره على سابق القدر، فيوافق مراد الحق منه في إتمام عمره على وفق ما قدر. وأيضاً أعطى عمره في بدء الأمر شوقاً إلى حبيبه، فإذا وصل في الدنيا [إلى] مقام المشاهدة جحد لاستيفائه حظّه من الله. وأيضاً أعطى في أول الإرادة، فإذا بلغ إلى مقام المحبة غار على حبيبه. وأيضاً أعطى قبل عصيانه فإذا باشر المعصية جحد؛ لأنه كان يريد أن يعذب نفسه بطول الاهتمام تطهيراً وتقديساً من مقام المخالفة فيرى نفسه بطول العمر. وأيضاً لم يعرف داود في أول

١. سعد السعود، ص ٢٠٢؛ نص النصوص، ص ٤٤؛ عوالي اللثالي، ج ٤، ص ٩٩.

٢. مسند أحمد، ج ١، ص ٢٥٢ وورد فيه بهذه العبارة: «... أول من جحد آدم أن الله عز وجل لما خلق آدم مسح ظهره فأخرج منه ما هو من ذراري إلى يوم القيامة فجعل يعرض ذريته عليه فرأى فيهم رجلاً يزهر فقال: أي رب من هذا؟ قال: هذا ابنك داود. قال: أي رب كم عمره؟ قال: ستون عاماً. قال: رب زدني عمره. قال: لا إلا أن أزيده من عمرك وكان عمر آدم ألف عام فزاده أربعين عاماً فكتب الله عز وجل عليه...» وورد في مصادر آخر بعبارة أخرى.

نظرة، فعرفه في آخر عمره أنه يكون محترقاً بنيران الشوق، فيريد أن يطلقه من حبس الدنيا ويوصله إلى مراده، ومن ذلك يجوز استرداد الأب من الابن ما وهب إليه.

١٧٥- وقال ﷺ: أول طعام يأكله أهل الجنة زيادة كبد حوت، يأكل منه سبعون ألفاً^١.

إن الله تعالى يتجلى كل يوم سبعين ألف مرة بجلاله، إلى حوت الأرض، فيربّي قلبه وكبده بسناء مشاهدته وطيب جماله فتكون زيادة كبده ألدّ من طعام جميع الجنة؛ لكونها هدف سهام تجلّي الحقّ، فيطعمها الله عباده ويضيفهم بها في أول دخولهم في الجنة.

١٧٦- وقال ﷺ: أول العلم معرفة الجبار، وآخر الأمر تفويض الأمر^٢.

بين - عليه الصلاة والسلام - أن أفضل العلم معرفة الله تعالى بنعت مشاهدته، بعد العبور على بحر الاستدلال والوصول إلى عالم اليقين، فإذا تمّ على العارف معرفته أيقن أن جميع الحركات من العرش إلى الثرى قائمة بالحقّ، فرفع تكلفه من بين قضاء الحقّ ومشيبته. ومن اتّصف بهاتين الصفتين قد بلغ إلى مقام المعرفة واليقين، وصار علمه معرفة وعمله توكلاً وعطشه رضى.

١٧٧- وقال ﷺ: أنا محمّد بن عبد الله رسول الله، والله [ما] أحبّ أن يرفعوني فوق ما يرفعني الله^٣.

أظهر من نفسه - عليه الصلاة والسلام - حسن العبوديّة، وشرف بالتواضع في

١. بحار الأنوار، ج ٨، ص ١٧٣؛ كنز الدقائق، ص ٤١٧؛ مسند أحمد، ج ٣، ص ١٨٩؛ صحيح البخاري، ج ٧، ص ٢٠٠؛ ولم يوجد فيهما ذيل الحديث أي لفظة: «يأكل منه سبعون ألفاً».

٢. لم يوجد في المصادر.

٣. لم يوجد في المصادر.

الربوبية نفسه. وأشار إلى أن مدح الخلق دون حبه، وأنهم لا يبلغون في مدحته إلى ما رفعه الله، لأن وصفه لا يطيقه إلا الله تعالى.

١٧٨ - وقال ﷺ: إذا أراد الله بعبدٍ خيراً جعل غناه في نفسه وتُقاه في قلبه^١.

عرف الله تعالى النفس الأمارة وقرها وجبنها وعجزها، وجعل غناه فيها لتطمئن. وعرف القلب بأنه مجبول بنعت الرضى، ووضع نور التقى فيه ليخرج به من ظلمات النفس. ويين - عليه الصلاة والسلام - أن النفس غير القلب.

١٧٩ - وقال ﷺ: إذا أراد الله أن ينتقم لوليّه انتقم بعدوّه، وإذا أراد أن ينتقم لنفسه انتقم بوليّه^٢.

من أذى وليّه سلطه الله عليه عدوّه؛ لأن عدوّه أبعد الخلق منه، وأغلظ القلب من جميع الخلق في تعذيب أسيره، لا يرحم من دونه، وتسلطه على مؤذى الوليّ جزاء إيذائه. وهذا كما انتقم لوليّه يحيى بن زكريّا عليه السلام بعدوّه بُخت نصر وكان أشدّ الخلق في القتل والأسر. ومن أذى الله تعالى انتقم منه بوليّه وسلط على عدوّه وليّه؛ لأنه منزّه عن الضّر والنفع، يسلط على عدوّه أرحم خلقه لئلاً يشدّد عليه في قتله، ويدعوه إلى خالقه بالرفق والتؤدة؛ لأن الله تعالى أشدّ في انتقام الوليّ من العدو من انتقام نفسه منه، لأنه رؤف رحيم. كما انتقم لنفسه من فرعون بوليّه موسى عليه السلام وكان أرحم الخلق، علمه الله تعالى الرفق في دعاء فرعون. قال تعالى ﴿قَوْلَاهُ قَوْلًا لَيِّنًا﴾.

١٨٠ - وقال ﷺ: إذا أراد الله إنفاذ قضائه وقدره سلّب ذوي العقول عقولهم حتى يُنفذ فيهم قضاءه وقدره^٣.

١. كنز العمال، ج ٣، ص ٣٨٩ و ص ٣٩٦ و ج ١٥، ص ٩٠٠

٢. لم يوجد في المصادر

٣. كنز العمال، ج ١، ص ١٠٩

العقل جوهر الاصطفائية لا يقبل المعصية لاستعداده للعبودية، ولا يفعل إلا ما يوافق الرضى، فأراد الله تعالى أن يزكي عباده بنيران امتحانه، فيذهب عقولهم ليجري عليهم العصيان بعد العصمة، لوقوع الندامة، وليعرفهم نفوسهم بالعجز والفناء إذا وصلوا إلى الآخرة. ويكون ذهاب عقولهم عند الهم في عصيانهم، لأنهم في زمان المعصية على محل المجانين مرفوعون القلم، يقول الله تعالى يوم القيامة: يا عبادي أنتم في أوقات العصيان غير مكلفين إذ ذهاب عنكم عقولكم، وأنا أرحم الراحمين وأعدل العادلين لا أعذب من لا عقل له.

١٨١- وقال ﷺ: إذا أحسستم من أنفسكم رقّة اغتتموا الدعاء واسألوه أن يفتح عقد ألسنتكم وأثقال قلوبكم، واسألوه من الدنيا الكفاف والتبّلغ منها بالعفاف^١.

أشار إلى وقت انفتاح أبواب الغيوب في القلوب وانتشار أنوارها فيها، وهو وقت الشهود ونفحات اللقاء، فإذا تمّ غليان القلب بصفاء الشوق في مقام القرب، يتعرض له في أثناء جريان السرّ من غيب الغيب برّد إجابة الدعوة، فهناك يجاب الدعوة في أثناء سكون السرّ لافي الغلبات. وأحسن هنالك ذهاب اللكنة عن لسان الفصاحة، وارتفاع أثقال البعد عن قلوب أهل القرب، ليتكلم اللسان بعبارات التوحيد ولطائف التجريد، ويبلغ القلب عيان العيان. الكفاف من الدنيا معرفة الله، والعفاف الخروج عمّا دون الله.

١٨٢- وقال ﷺ: أنا الشاهد على الله أن لا يعثر عاقل إلا رفعه، ثم لا يعثر إلا رفعه، ثم لا يعثر إلا رفعه ثم لا يعثر إلا رفعه، حتى يصيره إلى الجنة^٢.

وصف وليّ الله الذي عثرته سبب درجاته، كلّ عشرة منه تربية من الله له يُعرّف بها نفسه إليه، ويلزمه مقام العبودية بنعت التواضع والفناء، وذلك منه حقيقة معرفة

١. الدعوات، ص ٣٠؛ كنز العمال، ج ٢، ص ١٠٢ وفيه: «اغتتموا الدعاء عند الرقة فإنها رحمة».

٢. كنز العمال، ج ٣، ص ٣٨٠.

الله سقط الحبيب من يد حبيبه إلى حجر حبيبه بلطفه، ويعتذر منه بأحسن الشفقة، ولا ينبغي أن ينظر المرید إلى عثرة المشايخ لثلاً يقع في موضع الإنكار فيهلك؛ لأن معصيتهم زيارة الزلفة من تأثير الاصطفائية الأزلية. قال تعالى: ﴿وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحَسَنَ مَأْبٍ﴾.

١٨٣- وقال ﷺ: تفكروا في خلق الله ولا تفكروا في الله، فإنكم إن تقدروا قدره فإن من السماء السابعة إلى كرسيه سبعة آلاف، وهو فوق ذلك^١.

التفكر في الخلق يورث زيادة اليقين في وحدانية الله تعالى، إذا طار القلب بجناح العقل في عالم الملك، وأبصر حسن اصطناع الخالق فيها بنور الإيمان، حتى يبلغ حقائق الأشياء. فإذا تمكّن في معرفة المقادير والدلائل يتطرق منها إلى سبل علم القدم، فيبلغ بمراكب الأفكار عالم الأنوار، فيشاهد مشاهدة الحق فيعشق بجماله فيهيّجه عشقه إلى طلب معرفة كنه القدم، فيتحوّل في أول إشراق جلال الوحدانية، وتفنى أفهامه دون إدراك سطوات العظمة، فيرجع منه إلى خلقه متحيراً فانياً عاجزاً عن إدراك حقيقة الألوهية. فلما رأى ﷺ حرص العارف في طلب معرفة كنه الذات أمره بإسقاط التفكر في ذاته تعالى؛ لعلمه بأن الحديث لا يدرك القديم بالحقيقة كما هو، لكن يبلغ بالتفكر في خلقه مقام العجز بالمعرفة بفنائها في وحدانية الله، وعجزه عن الإدراك إدراك في قول الصديق - رضي الله عنه.

فإذا كان تفكر العارف بهذه المثابة فلحظة منه خير من عبادة الثقلين، كما قال - عليه الصلوة والسلام: تفكر ساعة في اختلاف الليل والنهار خير من عبادة ثمانين سنة^٢.

١. تنبيه الخواطر (مجموعة ورام، ص ٢٥٠؛ المحجة البيضاء، ٨٩٠، ص ١٩٣؛ كنز العمال، ج ٣، ص ١٠٦).
٢. لم يوجد بهذه العبارة في المصادر ولكن ورد في مجمع البيان، ج ٥، ص ٢٨٥: «تفكر ساعة خير من عبادة سنة» وفي أوصاف الأشراف، ص ٤٧: «تفكر ساعة خير من عبادة سبعين سنة».

العبادة صفة الأبدان في عالم الأمر، والتفكر في الآلاء والنعماء صفة القلوب والعقول والأرواح والأسرار. فالعبادة تورث درجات الجنان، والتفكر يورث محبة الرحمن ومعرفته. فيبلغ العبد المتعبّد بعد ثمانين سنة وقت خروجه من الدنيا إلى بداية معرفة الله، ويبلغ العارف في بدء أمره إلى معرفته بساعة من تفكره. فالساعة من العارف خير من طول عمر المتعبّد؛ لأن العابد أرضي والعارف سماوي.

١٨٤ - قال ﷺ: الجنة بالمشرق^١.

أراد - والله أعلم - جنة الدنيا؛ لأن البلاد الطيبة والأنهار العذبة والبساتين المنورة والفواكه اللطيفة أكثرها في بلاد الشرق. أو يريد ذلك الوجوه الحسان التي تأتي من الترك، وبلادهم في المشرق. أو يريد بذلك جنة الأولياء التي خلقها الله في أرض المشرق، لا يطلع عليها أحد سوى الأبدال يدخلون فيها ويلبثون فيها أربعين يوماً في كل سنة مرة. أو يريد بذلك جنة الآخرة لأن أبوابها من جانب المشرق وتأتي يوم القيامة من هناك إلى يمين العرش. وهذا أسرار في المكاشفات لا يطلع عليها إلا من رأى أنوارها في سطوع صفاء كل صباح.

١٨٥ - وقال ﷺ: الجماعة رحمة والفرقة عذاب^٢.

جماعة العارفين بركة الله للمريدين ورحمته وحصنه لهم، والفرقة عنهم عذاب البعد والحجاب إلا من كان معه الحق بنعت الرعاية والكفاية والمشاهدة والمحبة والمعرفة، فإنه في نفسه جماعة كما قال تعالى ﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا﴾.

١٨٦ - وقال ﷺ: الجبروت في القلب^٣.

١. كنز العمال، ج ١٢، ص ٣٠٣.

٢. كنز العمال، ج ٧، ص ٥٥٨ وورد في نفس المصدر ج ٣، ص ٢٦٦ بهذا العبارة «في الجماعة رحمة وفي الفرقة عذاب».

٣. كنز العمال، ج ٣، ص ٥٣٠.

يعني جبروتُ الله وَضَعَ قَدَمَ الاستواء على قلب العارف؛ لأنَّه عرش العرفان
وكنز الجنان وكرسي السلطان، تجول أنوار الجبروت فيه والملكوت فيه.
وقال ﷺ: الدعاء سلاح المؤمن، وعماد الدين، ونور السموات والأرض^١.
الدعاء سلاحٌ من الله للمؤمن يخلص به من امتحانه. وهو ثمرة طاعته لما فيه
صدق لذلك قال: عماد الدين، وهو نور السموات والأرض إذا تَنَفَّضَ العارف في
وقت الدَّعاء تضيء به السموات والأرض.

١٨٧ - وقال ﷺ: الدين راية الله الثقيلة، من هذا الذي يطبق حملها^٢.
هذا إشارة إلى كشف نور البهَاء وظهور الربوبية في العالم لأهل العبودية،
وبسط الانقياد على العباد، وذلك راية الله التي عرضت على السموات والأرض
والجبال فأبين أن يحملنها وأشفقن منها وحملها الإنسان.
١٨٨ - وقال ﷺ: الدنيا حرام على أهل الآخرة، والآخرة حرام على أهل الدنيا،
والدنيا والآخرة حرام على أهل الله^٣.

الدنيا لأهل الفضول والغرور، والآخرة لأهل السرور. ومشاهدة الله لأهل
الهموم الذين عشقوا بجماله واستغرقوا في بحار شوقه و معرفته، وادعوا تجريد
التوحيد، وحرّم الله عليهم النظر إلى ما دونها.

١٨٩ - وقال ﷺ: الدواء من القدر، وقد ينفع الله من شاء بما شاء^٤.
فيه إشارة التوحيد وعين الجمع بأن القدر علمه والدواء معلومه، لا يعمل
معلومه إلا بعلمه، وعلمه صفته كأنه واحد في واحد «قل كل من عند الله».

١. الكافي، ج ٢، ص ٤٦٨؛ عيون اخبار الرضا، ج ٢، ص ٣٧؛ جامع الاحاديث، ص ٧٦؛ مستدرک الحاكم، ج ١، ص ٤٩٢

٢. كنز العمال، ج ٦، ص ٢٣٤

٣. أخلاق محتشمي، ١٦١؛ نص النصوص، ص ٣٢٠

٤. كنز العمال، ج ١٠، ص ٥

١٩٠- وقال ﷺ: الذكر الخفي الذي لاتسمعه الحفظة يفضل على الذكر الذي تسمعه سبعين ضعفاً^١.

ذكر يتلفظه باللسان تسمعه الحفظة على أي وجه كان، وذكر القلب لا يسمعه الحفظة لأنه يجري على لسان الروح فوق الملكوت، وذلك الذكر بروز نور المذكور في عين سرّ العارف. وفيه إشارة إلى أن المَلَك لا يطلع على ما في القلوب من الغيوب.

١٩١- وقال ﷺ: رأيتُ ربِّي ليس كمثله شيء^٢.

نقى التشبيه والتليبس من ساحة العزّة، ونفّض غبار الحدّثان من جناب العرفان، إذ كان في نصرف مشاهدة الرحمن، تبارك وتعالى عمّا أشار إليه أهل التنبيه من عبدة الخيال والتمثال.

١٩٢- وقال ﷺ: آمين خاتم رب العالمين على لسان عباده المؤمنين^٣.

يعنى اسم الله الأعظم الذي مكتوب بخاتمه، وهو آخر دعوات العباد، يحصل به جميع المراد، ليس فوقه دعاء وبه يكون المأمول، وبه يدفع جميع البلايا من قائله، ويصون الله لسانه من الكفر والشرك.

١٩٣- وقال ﷺ: أحد ركن من أركان الجنّة^٤.

يعنى جبل أحد لبركة نظره إليه ولحبّه له، وكان مخصوصاً بكسوة الحق وهو نوره، كما كان طور سينا مخصوصاً بالتجلّي. وفيه دليل على أن من هذا الكون أشياء هي تكون في الجنّة وإن كانت جماداً، لخصوصية موضعها في خطاب الحقّ

١. كنز العمال، ج ١، ص ٤٤٧.

٢. لم يوجد في المصادر.

٣. كنز العمال، ج ١، ص ٥٥٩.

٤. السنن الكبرى، ج ٦، ص ٢٢٨ وفيه: «... إلى أحد... أنه ركن من أركان الدين».

ونوره وبركته.

١٩٤ - وقال ﷺ: اهتزَّ عرش الرحمن لموت سعد بن معاذ فرحاً به^١.

اهتزاز العرش من ثقل تجلّي عظمة الله حين قبض روح سعد إليه، وبُرحاء روح سعد من حمل شوق الرحمن إليه وشوقها إلى الحق، فإذا وصل الحبيب إلى الحبيب اهتزَّ العرش من عظمة الوصلة، للفرح تارة وللغيرة تارة، فإنه محتاج إلى مشاهدة الله التي شرف العباد بها دون العرش.

١٩٥ - وقال ﷺ في دعائه: اللهم بك أحول، وبك أصول، وبك أقاتل^٢.

كان في محل رؤية فردانية الله تعالى، ويرى جميع حركات الوجود قائمة بقدرته، فيرى من حوله وقوته في رؤية حول الحق وقوته.

١٩٦ - وقال: إني أعوذ بك من شرِّ سمعي وبصري وشرِّ لساني وشرِّ قلبي^٣.

شرِّ السمع لذتها في استماعها دون ذكر الله من الفضولات التي احتجت بها عن خطاب الله في مقام المناجات. وشرِّ البصر شرّاً ما يُجبل فيها من شهواتها التي أطبقت عليها أبواب المكاشفة. وشرِّ اللسان فضول الكلام الذي لا يجد لأجله حلاوة ذكر الله. وشرِّ القلب هواجس النفس فيه التي تُزيئُه عن مقام المشاهدة.

وقد ذكرنا قوله ﷺ: اللهم ارزقني عينين هطاليتين تسبكيان، تذرّفان الدموع وتشقيان من خشيتك^٤.

أي ارزقني عينين باكيتين بجمالك في مقام أنسك من الفرح بحسن جلالك،

١. صحيح البخاري، ج ٤، ص ٢٢٧؛ صحيح مسلم، ج ٧، ص ١٥٠؛ سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٥٦ ولم يرد فيها لفظة «فرحاً به».

٢. مجمع البحرين، ج ٥، ص ٣٥٩، مرآة العقول، ج ١٢، ص ٢١٣، بحار الانوار، ج ٨٦، ص ١٧٤ السنن الكبرى، ج ٩، ص ١٥٣ فيه: «اللهم بك أقاتل وبك أحاول وبك أصاول».

٣. المححجة البيضاء، ج ٥، ص ١٧٦، مع اختلاف يسير.

٤. قد مر في رقم....

لتريحني من أثقال الخوف، وتشفيني من الخشية في رؤية عظمتك؛ لأن بكاء الأُنس والمشاهدة يستريح به قلب الخائف. لذلك لا يستحسنه العارفون بمريديهم، ليدوبوا في نيران الخوف والخشية؛ لأنها تصلح للمريدين ليفوزوا بها من نكايات النفوس والهوى. ومقام الأُنس والبكاء فيه يليق بالعارف الذي تفتت تحت رحا سطوات العظمة في دور عاصفات سبحات الكبرياء، ليأخذه بلطفه عن قهر الجبروت. وأراد عليه الصلاة والسلام أن يطير من مقام الخوف والفناء بجناح الرجاء إلى عالم البقاء، ويرى الحق بعين الصحو والصفاء بعد الشكر والغناء، ويستغرق في أنوار بحار الألوهية ملتبساً بها متنوراً بنورها، ويجد حلاوة الاتحاد في مقام الانبساط.

ولهذه الإشارات دليل من دعائه - عليه الصلاة والسلام - [اللهم] اجعل لي نوراً في قلبي، ونوراً في قبري، ونوراً بين يدي، ونوراً بين يدي، ونوراً من خلفي، ونوراً عن يميني، ونوراً عن شمالي، ونوراً من فوقي، ونوراً من تحتي، ونوراً في سمعي، ونوراً في بصري، ونوراً في شعري، ونوراً في بشري، ونوراً في لحمي، ونوراً في دمي، ونوراً في عظامي. اللهم أعظم لي نوراً وأعطني نوراً^١. وفيه إشارة إلى استغراقه عليه الصلاة والسلام - في سبحات جلال الحق بنعت المباشرة والاتحاد.

١٩٧ - وقال ﷺ: اللهم اغسلني بالماء والثلج والبرد^٢.

خطاياها حظاً نفسه من حلاوة العبادات، وسكونها بصفاء المعاملات. وهذه بعينها التي أشار - عليه الصلاة والسلام - إليها بقوله: لِيُغَانِ عَلَيَّ قَلْبِي وَإِنِّي لِأَسْتَغْفِرَ اللَّهَ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً فَكُلُّ وَاحِدٍ مِنْ أَسْتَغْفَارِهِ لَهُ خَطَاةٌ فِي مَقَامِهِ - من رؤية

١. من لا يحضره الفقيه، ج ٢، ص ٥٤٣؛ مع اختلاف يسير؛ جامع الأسرار ومنبع الأنوار، ص ٣٦٦.

٢. صحيح البخاري، ج ٧، ص ١٥٩ وفيه: «اللهم اغسل عني خطاياي بماء الثلج والبرد».

خطاياها، لأنَّ خطأه خطأ عنده صواب عند الله، كما قد سبق به علمه. فإذا كان في رؤية الخطأ كأنه احتجب في تلك الساعة به عن رؤية علم المقدم بنعت المشاهدة والمباشرة، فيستغفر باستغفاره المازَّ هاهنا مياه بحار القدم التي تجري في أنهار الكرم. والثلج صفاء تجلِّي الجمال والبقاء على قلبه، وطور سينا روحه، والبرد لآئى المكاشفة التي تناثرت من صفات الحسن وشوامخ الجلال تغسل بها نقاط أقلام الامتحان من قلوب أهل العرفان.

١٩٨- وقال ﷺ: بكاء الكبد والعين من الله وبكاء البدن واللسان من الشيطان^١.
حركات أهل الناموس في تمزيق ثيابهم بكاء الأبدان، وتأوهم بكاء اللسان، وهذه من تعليم الشيطان. وبكاء الكبد من احتراق القلب بنيران المحبة، فإذا بكى العبد يجري عرقه في عين الصادقة.

١٩٩- وقال ﷺ: الحدة تعترى جماع القرآن لعزة القرآن^٢.
أشار إلى أهل الله وخاصته أن أفئدتهم بأنوار القرآن وقرت بأحمال أسرارها، ولا يطيق حمل جفاء الجهال فتعترتهم الحدة في الأحيين من رقة قلوبهم وصفاء أسرارهم، فيفنون في ساعتهم إلى الصفا ويندمون بها، كما قال - عليه الصلاة والسلام - : الحدة لا تكون إلا في صالحى أمتى وأبرارها وأتقيائها ثم تقيى.
٢٠٠- وقال ﷺ: إن الله لا يملأ حتى تملوا.

هو منزه عن علة الملل. أراد مادام العبد في مقام العبادة بنشاط القلب رفع الحجاب عن مشاهدته له، فإذا ملَّ العبد عن العبادة يُرخي الحق حجاب الملك على وجه الملكوت.

١. لم يوجد في المصادر.

٢. كنز العمال، ج ٣، ص ١٢٨ الحدة تعترى جماع القرآن في أجوافهم.

٢٠١- وقال ﷺ: خير الصدقة ما كان عن ظهر غنى^١.

يعني غنى القلب الذي يستغني بالله عما دون الله.

٢٠٢- وقال ﷺ: السلطان ظلّ الله في الأرض، يأوي إليه كلّ مظلوم من عباد الله^٢.

السلطان نبيّ أو وليّ، وهما ظلاًّ الله لأنهما متخلّقان بخلق الله متّصفان بصفاته، شكاتان من نور العظمة ينتشر منهما نور مصباح الأزل، عليهما لباس السلطنة والكبرياء، مستغرقان في عين الجمع، يأوي إليهما كلّ مظلوم من نفسه وشيطانه. وسلطان الظاهر عليه لباس سلطنة ملك الله لذلك يقهر على جميع العباد بنفسه، ولولا ذلك لا يطيعه أحد من خلقه؛ لأنه شخص واحد. وإنّ الله تعالى يفعل بأيدي الأولياء والأنبياء سنّة ربوبيّته في عبوديّة خلقه لاقتداء الجمهور، والسنّة لا يقتضي من غيرهما، كما قال ﷺ: السنّة سنّتان سنّة من نبيّ مرسل وسنّة من إمام عادل. الإمام العادل وليّ الله ألبتّة.

٢٠٣- وقال ﷺ: شيطان لا أذكر فيهما الذبيحة والعطاس مخلصاً لله^٣. وفي رواية:

لا تذكروني عند ثلاث: الذبيحة، والعطاس، والتعجب^٤.

عرف - عليه الصلاة والسلام - مواضع التوحيد من قلوب العارفين في رؤية الفردانيّة عند الحمد لله وحده، والتكبير لرؤية كبريائه، والتعظيم في رؤية صانع ملكه. قال تعالى: ﴿قل الله ثمّ درهم﴾ ليس في أفراد القِدَم عن الحدوث في رؤية القديم الأزليّ، وذكر أهل الحدّثان يكون في مقام الأمر والتفرقة عن شهود عين

١. جامع الأحاديث، ص ١٧٥؛ اخلاق محتشمي، ص ١٧٧؛ سنن النسائي، ج ٥، ص ٦٢؛ مسند أحمد، ج ٢،

ص ٢٧٨؛ صحيح البخاري، ج ٢، ص ١١٧

٢. الأمالي، ج ٢، ص ٢٤٧؛ عوالي اللئالي، ج ١، ص ٢٩٣؛ مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج ٥، ص ١٩٦؛

كنز العمال، ج ٦، ص ٤

٣. كنز العمال، ج ٦، ص ٢٦٦

٤. با عبارت ديگري آمده: منتهى المطلب، ج ١، ص ٣٨٨؛ كنز العمال، ج ١، ص ٥١٠

القربة.

٢٠٤- وقال ﷺ: الشاهد يرى ما لا يرى الغائب^١.

الشاهد الحاضر في مشاهدة القرب، يرى من عالم الملكوت ما لا يرى أهل ظاهر العلم والعبادة.

٢٠٥- قال ﷺ: صفوان بن المعطل طيب القلب، خبيث اللسان^٢. وفي رواية: دَعَا صفوانَ فإنه طيب القلب خبيث اللسان.

يَبِينُ ﷺ أَنَّ بعض العارفين ظاهرهم خلاف باطنهم، باطنهم في مشاهدة الله فيفرح بجماله فيؤثر ذلك الفرح في ظاهرهم الشغب والعريضة والطيبة والنشاط وقلة المبالاة من ذهاب الخوف عن قلوبهم وهم أهل الملامة يلوم ظاهرهم باطنهم ويلوم باطنهم ظاهرهم في الله، لا يخافون لومة لائم ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء.

١. شرح شهاب الاخبار، ص ٢٩٠؛ مسند أحمد، ج ١، ص ٨٣؛ مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج ٤، ص ٣٢٩
٢. مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج ٩، ص ٣٦٤؛ كنز العمال، ج ١١، ص ٦٩٤ و ج ١٣، ص ٤٣٧؛ مع اختلاف يسير.